



ماهنامه علمی پژوهشی راهبرد توسعه
سال دوم، شماره هفتم، جوزا ۱۳۹۴

صاحب امتیاز: مجمع مشارکت و عدالت
مدیرمسوول: دکتر حمیرا قادری
معاون مدیرمسوول: اسدالله ابراهیمی ۰۷۸۳۳۵۹۹۱۶
سر دبیر: محمد کبیر شفق ۰۷۸۵۳۳۲۶۶۴

زیر نظر هیات تحریر

ویراستار: محمد یاسین محسنی
برگ آرا: احمدعلی حسنی

ماهنامه علمی - پژوهشی راهبرد توسعه از تمام استادان، صاحب نظران، پژوهشگران و دانشجویان دعوت می کند که مقاله های شان را برای نشر به این مجله ارسال کنند. به مقاله های با بحث های توسعه ای (فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) اولویت نشر داده می شود.

ایمیل: r.tawsea@empower-flow.net

شماره های تماس: ۰۷۷۷۷۶۱۳۳۸ و ۰۷۷۷۷۶۱۳۱۴

نشانی: کابل، ناحیه سوم، سرک گولایی دواخانه، ایستگاه سابقه، دفتر مجمع مشارکت و عدالت

اشاره: راهبرد توسعه تنها مسوولیت سرمقاله را به عهده دارد، مسوولیت دیگر مطالب به عهده نویسندگان آن است.

راهنمای نگارش مقاله برای ماهنامه علمی - پژوهشی راهبرد توسعه

یک. ساختار مقاله

۱. **عنوان:** عنوان باید کوتاه، گویا، جذاب و بیان کننده‌ی محتوای مقاله باشد.
۲. **چکیده:** (حد اکثر ۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه) چکیده‌ی مقالات باید در برگرفته‌ی روش انجام پژوهش، یافته‌های اصلی و کاربرد موضوع باشد.
۳. **واژه‌گان کلیدی:** بین پنج تا هفت واژه بلافاصله پس از چکیده آورده شود
۴. **مقدمه:** تبیین اهمیت و ضرورت موضوع، یافته‌های قبلی در باره بحث و ساختار کلی آن را به صورت کوتاه شرح دهد.
۵. **متن اصلی:** معرفی کلی موضوع پژوهش، عنوان‌های اصلی و فرعی، متن مقاله (شامل روش‌شناسی، یافته‌ها بحث و نتیجه‌گیری)، پی‌نوشت‌ها و فهرست منابع ذکر گردد.
۶. **نتیجه‌گیری:** بیان‌گر نوآوری باشد و شامل نتیجه‌های به دست آمده از انجام پژوهش است.

دو. شیوه‌ی ارجاع دهی

ارجاع استنادی به منابع باید به روش درون متنی (نام، سال) باشد و پس از نقل مطلب درون کمان بیاید: (نام صاحب اثر، سال انتشار: صفحه).

سه. شیوه‌ی نگارش منبع

مشخصات کتاب شناختی منبع‌ها (در دو بخش فارسی و انگلیسی) به ترتیب حروف الفبا و به شرح زیر در پایان مقاله بیاید:

کتاب: نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، عنوان کتاب (به شکل اتالیک)، نام مترجم یا مصحح، محل انتشار، نام ناشر.

مقاله: نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، عنوان کامل مقاله (درون گیومه)، نام مترجم، نام مجله (به شکل اتالیک)، شماره مجله، صفحه، محل انتشار: ناشر.

رفرنس دهی به منابع اینترنتی

نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، عنوان مقاله یا کتاب، تاریخ بازیابی، نشانی کامل صفحه اینترنتی.

اطلاعات زیر در صفحه اول باشد

نام، نام خانوادگی نویسنده، درجه‌ی تحصیل، رشته‌ی تحصیلی، شغل، نشانی، ایمیل و شماره تماس خود را قید کنید.



امروزه تمامی اندیشمندان توسعه بر این موضوع که مهم‌ترین پیش‌نیاز توسعه مشارکت همه انسان‌ها است، توافق نظر دارند. منظور از توسعه، تعالی و پیشرفت انسان‌ها است و در تعالی و پیشرفت انسان‌ها همه ابعاد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ملحوظ شده است. مطمئناً جامعه‌ای که می‌خواهد به توسعه دست یابد، به جای اینکه صرفاً به عوامل مادی متکی باشد باید در جهت تعالی و رشد انسان‌ها و کاهش نابرابری‌ها بکوشد؛ نابرابری‌هایی در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و به خصوص نابرابری‌هایی که معیار آن جنسیت انسان‌هاست، بیشتر درخور توجه قرار گیرند.

در کشور ما تجربه برنامه‌ریزی و تحول در دیدگاه‌ها و استراتژی‌های توسعه‌ی نشان داده است که کاهش نابرابری‌ها در درآمد و مصرف و تقلیل نابرابری‌ها در ابعاد سیاسی و اجتماعی با هدف افزایش مشارکت داوطلبانه همه انسان‌ها چه زن و چه مرد یک ضرورت بوده و انگیزه نیرومندی در فرآیند توسعه محسوب می‌گردد. ولی متأسفانه هنوز یکی از نابرابری‌های تکان‌دهنده در توسعه انسانی تفاوت‌ها بر اساس جنسیت می‌باشد. اگرچه در کشورهای صنعتی، فاصله جنس‌ها در زمینه‌های آموزش و بهداشت کاهش یافته است اما در اشتغال و دستمزدها مشارکت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، کماکان باقی است و زنان سهم کمتری از درآمد ملی را به دست می‌آورند. به این ترتیب با همه پیشرفت‌ها هنوز فاصله زنان و مردان زیاد است.

توده زنان در جامعه ما، طی سالهای متمادی در مناسبات اجتماعی و سیاسی در حاشیه نگهداشته شده و نقش آنان در عرصه‌های اقتصادی نادیده گرفته شده است. ولی در دهه اخیر با حمایت جامعه بین‌المللی و با گسترش رسانه‌ها، مکاتب، دانشگاه‌ها و ارتقاء سطح سواد آنان، پایگاه اجتماعی، سیاسی زنان دچار تحولاتی شده و زنان با دست یافتن به خودباوری و توانمندی‌های خود، سهم بیشتری را در جامعه می‌خواهند.

امروزه ثابت شده اند که مشارکت زنان در عرصه کار و فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماع، نه تنها مانع اجرای وظایف بچه‌داری و خانه‌داری نیست بلکه روحیه و کارایی آنان را در این زمینه تقویت می‌کند. درحقیقت، اشتغال زنان در خارج از خانه آنان را مستقیماً با واقعیت‌های اجتماعی روبه‌رو می‌سازد که حاصل آن افزایش ظرفیت مسئولیت‌پذیری، مواجهه و کشمکش با مشکلات بیرون از خانه، هوشیاری و خلاقیت بیشتر می‌گردد.

در اغلب جوامع مخصوصاً کشور ما به فعالیت زنان در حوزه کانون خانوادگی، چنان که باید و شاید توجه نمی‌شود و غالباً اشتغال زنان به خانه‌داری کم‌اهمیت‌تر از اشتغال مردان تلقی می‌گردد. اهمیت کار زنان در محیط خانوادگی، هر چند علاوه بر جنبه‌های اقتصادی دارای آثار اجتماعی مثبت گوناگونی است که هنوز شناخته نشده است. از این رو، مسئولیت‌های آنان در خارج از کانون خانوادگی به حساب نمی‌آید و بار وظایف خانه‌داری را سبک نمی‌سازد و همین امر از جمله عوامل مهم نابرابری در تقسیم کار درون خانواده می‌گردد.

امروزه با حضور بیشتر زنان در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه دگرگون شده و با ایجاد تحول در نگرش زنان نسبت به پایگاه و موقعیت خود در جامعه، انتظارات آنان نیز افزایش یافته است.

براین اساس، برقراری یک جریان مشارکت به مفهوم واقعی آن یعنی دخالت دادن و سهیم کردن زنان در تعیین سرنوشت خویش که مستلزم برقراری شرایطی، از جمله آماده نمودن زمینه‌های آموزش و ورود زنان به عرصه‌های زندگی اجتماعی و مشارکت سیاسی است، از نیازمندی‌های مبرم این کشور می‌باشد. از این رو باید با الگوهای عملکردی، چه به لحاظ ذهنی و چه عینی، زمینه لازم و مورد نیاز را فراهم نمود. لذا ایجاد تغییر و تحول در نظام فکری جامعه، نیاز به تغییر تدریجی در فرهنگ سنتی و تصویر نادرست جنسیتی در جامعه دارد که توجه جدی مسؤولین امور، خبرگان و چیزفهمان کشور را می‌طلبد.

موانع مشارکت زنان

در فعالیت های

اجتماعی و راهکارها

■ مقصد محمدی
■ استاد دانشگاه

چکیده

یکی از مهم ترین معیارها جهت سنجش درجه توسعه یافتگی یک کشور، میزان اهمیت و اعتباری است که زنان در آن کشور دارا می باشند. اکنون نگاه جهان، بیشتر به سوی زنان معطوف شده است زیرا امروز، برای تحقق توسعه اجتماعی، تسریع فرایند توسعه اقتصادی و محقق شدن عدالت اجتماعی، چنانچه به زن به عنوان نیروی فعال و سازنده نگریسته شود، قطعاً تأثیر بسیاری در روند توسعه و افزایش کمی و کیفی نیروی انسانی آن جامعه خواهد داشت.

نقش زنان در توسعه، مستقیماً با هدف توسعه اجتماعی و اقتصادی بستگی داشته و از این رو در تحول همه جوامع انسانی، عاملی بنیادی محسوب می گردد. این نوشتار در صدد است، ضمن تحلیل مختصراً در زمینه توسعه، به چگونگی رابطه میان موقعیت زنان با توسعه یافتگی و تأثیر گذاری مشارکت آنان به عنوان نیمی از نیروی فعال جامعه در فعالیتهای اقتصادی، برای تحقق توسعه و عدالت اجتماعی بپردازد.

کلیدواژه گان: مشارکت، توسعه، اشتغال، فرهنگ، زنان، جامعه، اقتصاد، قابلیت ها و توانمندی ها.

مقدمه

با توجه به این که نیمی از کل جمعیت جهان را زنان تشکیل می دهند و دو سوم ساعات کار انجام شده توسط زنان صورت می پذیرد، تنها یک دهم درآمد جهان و فقط یک صدم مالکیت اموال و دارایی های جهان به زنان اختصاص

یافته است. بنابراین وجود نابرابری برای زنان در تمامی جوامع کم و بیش وجود دارد که در برخی از سازمان های جهانی در چند سال اخیر به این مسئله بیشتر توجه شده و در برنامه ریزی های خرد و کلان اقتصادی و اجتماعی سازمان های مختلف جهانی قرار گرفته است.

در تحقیقاتی که در سال های اخیر در مورد میزان اشتغال زنان و عوامل بازدارنده فعالیت آنان، نگرش ها و تمایلات زنان و نقش زنان در توسعه انجام شده است، حاکی از آن است که سعی در آماده سازی افکار عمومی ملت ها، سیاست گذاران و برنامه ریزان جهت حل مشکلات مربوط به دستیابی زنان به اشتغال بیشتر را داشته است. از آنجایی که در بررسی عوامل مؤثر بر توسعه اقتصادی اجتماعی کشورها، توجه به نیروی انسانی و تخصص مطرح است لذا سخن از اشتغال زن و رابطه آن با توسعه نیز امری ضروری است.

نحوه و لزوم مشارکت زنان و راهبردهای مناسب آن در کشور

در این بحث باید به دو محور اساسی (توجه به محدودیت ها و موانع مشارکت زنان و توجه به امکانات و قابلیت های زنان) در مورد مشارکت زنان جامعه توجه نمود:

۱. توجه به محدودیت ها و موانع مشارکت زنان

در فعالیت ها: برخی از مسائل و مشکلات اشتغال زنان، موانع توسعه ای است که به ساختار کشورها مربوط می شود و بخشی از آن موانع غیر توسعه ای و غیر ساختاری می باشد. از موانع توسعه ای؛ موانع اجتماعی، فرهنگی و



اقتصادی را می توان نام برد و موانع غیر توسعه ای نیز به ویژگی های شخصیتی و فیزیولوژی زنان باز می گردد.

الف) موانع فرهنگی

با وجود این که عامل اقتصادی در اشتغال زنان، دارای بیشترین اهمیت می باشد ولی مطالعات و بررسی های صورت گرفته نشان داده است که ارزش ها و باورهای فرهنگی رایج در یک جامعه، تأثیر مستقیمی بر میزان اشتغال زنان داشته است. در مورد ایران، فرهنگ پذیرفته شده در جامعه این باور را بوجود آورده است که در صورت عدم موفقیت شوهر با کار زن حتی در صورت تمایل او به ادامه کار، زن باید از کار خود چشم پوشی نماید.

از مهم ترین موانع فرهنگی بر سر راه اشتغال زنان در افغانستان می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. باورهای غلط اجتماعی مبنی بر عدم مشارکت زنان در فعالیت ها.
۲. عدم آگاهی زنان افغانستانی نسبت به حقوق شهروندی خود.
۳. عدم آگاهی زنان از زمینه های مختلف اجتماعی و اقتصادی موجود برای فعالیت.
۴. بالاتر بودن نرخ بی سوادی زنان نسبت به مردان.
۵. پایین بودن درصد متخصصین و دارندگان مدارج علمی در بانوان نسبت به مردان.

ب) موانع اجتماعی

در بررسی موانع مشارکت زنان، جنبه های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی آنان را نمی توان کاملاً از هم تفکیک کرد و موانع اجتماعی اشتغال زنان از موانع فرهنگی و اقتصادی آنان جدا نیست ولی با این حال مهم ترین راه دستیابی به توسعه فرهنگی را آموزش و پرورش زنان می دانند. که در این زمینه دو نهاد مکتب و خانواده را مهم ترین عامل در آموزش، تربیت و جامعه پذیری زنان ارزیابی می کنند.

ناکافی بودن آموزش در مورد زنان نسبت به مردان، فرصت رشد و ارتقاء شخصیت وجودی زنان را دچار مشکل می نماید و شرایط سختی برای اشتغال آنان ایجاد می نماید که باعث می شود زنان در زمینه های شغلی، یا شرایط مساوی با مردان را نداشته و اگر هم در شرایط مساوی با آنان باشند،

کارفرمایان و مدیران با ابهاماتی که برای آنان نسبت به زنان وجود دارد و تصورات و پیش داوری های منفی نسبت به کار زنان، مردان را بر آنان ترجیح خواهند داد.

ج) موانع اقتصادی

در خصوص موانع اقتصادی مشارکت زنان به چهار عامل مهم آن اشاره می کنیم:

۱. **کار خانهداری بدون دستمزد:** خانهداری که عمده ترین کار زنان در جامعه ما می باشد، فعالیت های اقتصادی گوناگونی را در برمی گیرد، نظیر امرار معاش از طریق کشاورزی در روستاها و تولید کالا و خدمات که این کارها بدون پرداخت دستمزد می باشد و هیچ ارزیابی اقتصادی از این فعالیت زنان به عنوان مادر و همسر در کاهش هزینه های خانواده و مؤثر بودن آن در اقتصاد غیر پولی انجام نمی شود.

در زمینه عدم دریافت مزد در قبال کار خانهداری از سوی زنان خانهدار، می بایست اضافه کرد که کار خانهداری، تولید درآمد می کند، ولی این درآمد پنهان است و پولی نیست که مستقیم به دست او بدهند، پولی است که به علت زحمات او در جیب خانواده می ماند تا برای رفاه همه خرج شود، زیرا اگر زن خانهدار به هر دلیلی کار خانهداری را انجام ندهد، آن خانواده ناگزیر می شود با پرداخت مبلغی از درآمد خانواده، فردی را برای انجام امور به استخدام درآورد و کار یک زن خانهدار از لحاظ مادی همین دستمزدی است که پرداخت نمی شود. لذا کوشش های بیشتری لازم است تا کار خانهداری زنان به عنوان عاملی که نقش مستقیم در اقتصاد پولی کشور و درآمد خانوار دارد شناخته شود و اگر هم قابل محاسبه در نظام محاسبات مالی، به جهت کارکرد خاص آن نمی باشد، در یک نظام محاسباتی به موازات نظام محاسبات مالی، می تواند اندازه گیری و تخمین زده شود. این امر با توجه به این که حدود سه چهارم زنان جامعه را خانهداران تشکیل می دهند، از جهت زدودن باورهای غلط فرهنگی نسبت به کارهای خانگی و منزلت زنان، هم چنین از لحاظ ایجاد رشد و امنیت روانی، حقوقی و اقتصادی زنان خانهدار، به خصوص از نقطه نظر تربیت فرزندان، قابل توجیه و حائز اهمیت می باشد. ۱.

۲. **اختلاف سطح دستمزدها:** اختلافات در زمینه



درآمدها تا حدی ناشی از اختلاف در اشتغال است، هر چند ممکن است ساعات کار زنان، کمتر از مردان باشد و به کارهای متوسط یا پاره وقت مشغول باشند. عامل دیگری که در اختلاف درآمد بین مردان و زنان تأثیر دارد، تبعیض در پرداخت دستمزد است. چنین تصور می شود که در دوره های رکود و تعدیل ساختاری بر تعداد کارگران زن افزوده شده باشد و به میزانی که مردان شغل خود را در بخش وسیعی از دست داده اند، زنان مجبور بوده اند برای بقای خانواده در بخش غیر رسمی کار کنند و این چیزی است که موسسه بین المللی یونیسف از آن به عنوان تعدیل نامرئی نام می برد. ۲.

محدودیت های شغلی زنان و هجوم زنان برای کسب مشاغل باعث می شود که عرضه نیروی کار زنان بیشتر از تقاضا شده و مدیران و کارفرمایان زنانی را استخدام کنند که دستمزد کمتری را خواهان هستند که موجب اختلاف دستمزدهای زنان نسبت به مردان شده و میل و رغبت زنان را برای مشارکت در فعالیتهای اقتصادی کاهش می دهد.

در اکثر کشورهای در حال توسعه، زنان ۲۵ درصد بیشتر از مردان کار می کنند، ولی حقوق زنان ۴۰ درصد کمتر از مردان می باشد، این تبعیض حتی در کشورهای توسعه یافته البته با شدت کمتری نیز وجود دارد، به عنوان مثال در کشور صنعتی و پیشرفته ای چون ژاپن، بسیار قابل توجه است که دستمزد زنان در مقابل مردان ۵۱ در برابر ۱۰۰ می باشد که نشان دهنده وضعیت بسیار نابرابر میان مردان و زنان می باشد بهترین وضعیت را در بین کشورهای توسعه یافته، سوئد با نابرابری ۹۰ در برابر ۱۰۰ دارا می باشد. ۳. در این خصوص، مشاهده می شود هنوز در جهان دستمزد مساوی با مردان برای زنان وجود ندارد.

۳. نوع مشاغل: حضور زنان در برخی مشاغل که بیشتر زنانه نامیده می شود از جمله معلمی، بهیاری و خدمت کاری در ادارات که در ادامه نقش های سنتی بدون مزد زن در خانه می باشد، تمرکز بیشتری دارد که از کیفیت پایینی برخوردار می باشد هم چنین داری سطح دستمزدهای پایین تری نیز هستند، لذا حضور زنان در این گونه مشاغل که آنان را به همان کارهایی که در فرهنگ سنتی در خانواده انجام می داده است، می گمارند نه تنها هیچ راهکار مناسبی برای مشارکت زنان ندارد؛ بلکه آنان را عملاً از

صحنه فعالیت اقتصادی دور نگه می دارد. به طور کلی، مشکلات و موانع اشتغال برای زنان مربوط به همه کشورهای اعم از صنعتی و در حال توسعه می باشد، با این تفاوت که شدت و ضعف در آنها وجود دارد. بعضی عوامل مؤثرتر و بعضی دیگر تأثیر کم رنگ تری دارند. موانع غیر توسعه ای چون وضعیت فیزیولوژیک زنان و نظام شخصیتی آنان که از نظام فرهنگی و ارزش های جامعه نیز تأثیر می پذیرد، در اکثر کشورها از مهم ترین موانع می باشد و موانع توسعه ای که به ساختار کشورهای در حال توسعه مربوط است و با توجه به شرایط خاص هر کشوری لزوم توجه بیشتری به رفع موانع تعیین می گردد. ۴.

۴. محدودیتهای اقتصادی ناشی از

محدودیت های اجتماعی و فرهنگی بانوان: یعنی محدودیت هایی که در قسمت الف و ب اشاره شد نیز می تواند بر فعالیتهای اقتصادی و شغلی بانوان تأثیر بگذارد.

۲. توجه به امکانات و قابلیت ها

از جمله این توانایی ها و امکانات موجود در زنان عبارتند از:

الف) وجود استعداد سرشار در زنان

ب) تمایل و علاقه مندی زنان جهت مشارکت در فعالیتهای اجتماعی

ج) فراهم آمدن شرایط مناسب فردی برای بانوان نظیر شجاعت در اظهار نظرها و تصمیم گیری ها

د) وجود نظر مساعد مسئولان مبنی بر گسترش میزان مشارکت زنان

ه) امکان دستیابی به مسئولیتهای مهم مملکتی توسط بانوان

به طور کلی، مشارکت و برنامه ریزی برای رفع تدریجی موانع و محدودیت ها با شناخت دقیق مسائل زنان در ابعاد منطقه ای و ملی می تواند در رشد و توسعه مشارکت زنان تأثیر بسزایی داشته باشد.

راهکارهای نهادینه کردن مشارکت زنان

پس از پرداختن به بحث لزوم مشارکت زنان و شناخت محدودیت ها و موانع سر راه آنان، لازم است راهکارهایی برای رفع این مشکلات و نهادینه کردن مشارکت آنان در اجتماع اعمال شود. امروزه گزارش های منتشر شده بانک جهانی نشان می دهد که جهان به این نتیجه رسیده است

که توسعه اقتصادی، به تنهایی پاسخ‌گوی مفهوم کامل توسعه نمی‌باشد. بر اساس آخرین گزارش‌های جهانی، سرمایه‌های ملی یا ثروت ملی شامل ۳ منبع اصلی است که عبارت از: ۱. منابع انسانی ۲. منابع فیزیکی ۳. منابع طبیعی، می‌باشند.

منابع فیزیکی و طبیعی فناپذیر بوده و پس از چند بار استفاده قابلیت کارایی خود را از دست داده و از چرخه تولید خارج می‌شوند اما منبع انسانی، نه تنها فناپذیر است بلکه هر چه استفاده از آن بیشتر می‌شود کارایی آن بالاتر می‌رود زیرا تنها منبع قابل تکامل می‌باشد.

امروزه در جهان کسی را نمی‌توان یافت که فقط با توجه به امکانات فردی خود کار مهمی را انجام داده باشد. پس لازم است برای رسیدن به موفقیت در زمینه‌های گوناگون، هم سیاست‌های عمومی مدبرانه و عاقلانه را در پیش گرفته و

هم به گسترش سازمان‌های اجتماعی مبتنی بر مشارکت مردم بپردازیم.

حال اگر می‌خواهیم زنان وارد عرصه جامعه شوند و از حقوق خدادادی خود به نحو احسن بهره‌مند شوند، چه اقداماتی باید انجام دهیم:

۱. به نقاط مثبت و ظرفیت‌های وجودی زن توجه کنیم و تصمیم‌گیری و مدیریت او را محدود به اداره نکنیم و توجه بیشتری به نقش او در خانواده و تصمیم‌گیری‌های خانوادگی نماییم.

۲. باید در برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات مان در نظام اداری، برای زنان فعالیت‌هایی را در نظر بگیریم که در آنها مؤثرتر، کارآمدتر و موفق‌تر باشند زیرا امروزه با این روند حضور زنان در عرصه اشتغال نه تنها برابری و عدالت در مورد زنان تحقق پیدا نکرده است بلکه زمینه استثمار مضاعف را نیز

فراهم آورده است. زیرا به اشتغال زنان، از دریچه نوعی اشتغال ارزان قیمت نگریسته می‌شود چون زنان در سطح دستمزد کمتری از مردان حاضر به کار می‌شوند.

۳. زنان خود نیز می‌توانند با ایجاد سازمان‌های غیر دولتی خیر خواهانه، گام بزرگی را در زمینه مشارکت برداشته و بسیاری از خوبیها و حرکتهای انسانی را در جامعه نهادینه کنند.

۴. از طرف دیگر دولت مردان کشور ما نیز باید با سیاست‌گذاری‌های خود فضای لازم را برای بوجود آمدن چنین سازمان‌هایی فراهم کنند؛ یعنی از یک طرف سازمان‌های مردمی ایجاد شود و از طرف دیگر نظام اداری، زمینه‌های پشتیبانی و حمایت‌های حقوقی، سیاسی و اجتماعی را فراهم کند. ۵.

دیدگاه اسلام در مورد اشتغال زنان

در تعالیم انسان ساز اسلام و قرآن کریم می‌توانیم به دو اصل مهم در مورد اشتغال زنان برسیم:

اصل اول: در اسلام مسئولیت تأمین اقتصادی خانواده بر عهده مرد است؛ این بدین معنی است که اسلام اصل استقلال اقتصادی را برای زنان قائل شده؛ یعنی زنان هم مالک کار و تولید

در زمینه عدم دریافت مزد در قبال کار خانه از سوی زنان خانه دار، می‌بایست اضافه کرد که کار خانهداری، تولید درآمد می‌کند، ولی این درآمد پنهان است و پولی نیست که مستقیم به دست او بدهند، پولی است که به علت زحمات او در جیب خانواده می‌ماند تا برای رفاه همه خرج شود، زیرا اگر زن خانه به هر دلیلی کار خانهداری را انجام ندهد، آن خانواده ناگزیر می‌شود با پرداخت مبلغی از درآمد خانواده، فردی را برای انجام امور به استخدام درآورد و کار یک زن خانه دار از لحاظ مادی همین دستمزدی است که پرداخت نمی‌شود. لذا کوشش‌های بیشتری لازم است تا کار خانهداری زنان به عنوان عاملی که نقش مستقیم در اقتصاد پولی کشور و درآمد خانوار دارد شناخته شود و اگر هم قابل محاسبه در نظام محاسبات مالی، به جهت کارکرد خاص آن نمی‌باشد، در یک نظام محاسباتی به موازات نظام محاسبات مالی، می‌تواند انداز‌گیری و تخمین زده شود.

خود بوده و هم هیچ‌گونه مسئولیتی در برابر اقتصاد خانواده ندارند و حتی می‌توانند در مقابل کار و خدمتی که در خانه انجام می‌دهند از همسر تقاضای مزد و حقوق کنند که پرداخت آن هم بر مرد واجب است. زنان و مردان هر کدام با شرایط جسمانی و صفات روحی خود شایستگی انجام کاری را دارند و خواهان شغلی با شرایط متناسب خویش می‌باشند که به تنهایی حق کار و تملک دارند.

تفاوتی که در این مورد میان اسلام و غرب وجود دارد این است که غرب به زن به عنوان یک وسیله تبلیغاتی و



سیاسی در محیط کار و جامعه برای کسب منافع بیشتر می نگردد. ولی اسلام و کشور اسلامی ایران با حفظ کرامت انسانی زنان، می خواهد کارهایی را که متناسب با شرایط و روحیات درونی و بیرونی آنان است به آنان واگذار کند که نام این کار یک تقسیم منطقی است نه یک تبعیض ارزشی. اصل دوم: شرایط واگذاری کار به زنان در اسلام؛ در اسلام به چهار نکته اساسی در مورد شرایط اشتغال زنان اشاره شده است که عبارتند از:

۱. مصلحت جامعه: در واگذاری شغل به زنان باید دقت کرد که چه پیامدهایی در جامعه خواهد داشت. ایا تأثیر مثبت و مفیدی دارد و به حرکت جامعه به سوی پیشرفت کمک می کند و یا تأثیر منفی و مخربی خواهد داشت و موجب رکود و تزلزل اخلاقی در جامعه خواهد شد.

۲. مصلحت خانواده: از آنجا که قداست و استواری خانواده در جامعه اسلامی بسیار با ارزش و مهم می باشد و باید از آن پاسداری کرد، اشتغال زنان و مادران در خارج از خانه نیز باید در راستای تحقق این اصل قرار گیرد نه اینکه باعث تزلزل خانواده گردد، که اگر چنین شود، اشتغال زن با بحران، روبرو است.

۳. شرایط و مسائل فردی: در واگذاری شغل به زنان باید به مصالح شخصی او نیز توجه شود که آیا زن با انتخاب این شغل توانایی انجام آن را دارد یا خیر؟ یا با این شغل رشد می یابد یا دچار عقب ماندگی می شود. و آیا این شغل با توانمندی ها و قابلیت های او سازگار است یا خیر؟

۴- لحاظ کردن اولویت ها در واگذاری کار به مرد و زن: در واگذاری کار به افراد باید به امکانات و توانایی های افراد توجه شود که ایا زن متناسب تر است یا مرد که این بستگی به شرایط شغل ها دارد در برخی از شغل ها از قبیل معلمی در آموزش و پرورش و یا پرستاری در بخش بهداشت، زن مناسب تر از مرد عمل می کند و در برخی دیگر از شغل ها نیز مانند باربری، مکانیکی، آهنگری، کار ساختمانی و از این قبیل، مردها متناسب تر از زنان نشان می دهند و در بعضی از مشاغل زن یا مرد بودن اولویت ندارند. البته نکته دیگر در این مورد توجه به بیکاری افراد در مشاغل گوناگون می باشد، که بیکاری کدام گروه از افراد ضررهای بیشتری را به دنبال خواهد داشت.

در مجموع اگر این چهار نکته مورد توجه واقع شود، اشتغال

زنان در جامعه نه تنها مشکلی را ایجاد نمی کند بلکه منفعت جامعه را بیشتر خواهد کرد.

نتایج مشارکت زنان در اشتغال

۱. اشتغال زنان به کارهای غیر خانگی از بار تکفل می کاهد و هر چه بار تکفل کمتر باشد، درآمد سرانه بیشتر می شود و یکی از شاخص های توسعه، میزان بار تکفل است.

۲. افزایش اشتغال زنان، کاهش باروری و در نتیجه کاهش رشد جمعیت را به همراه دارد و درآمد سرانه را بالا می برد که موجب رشد و توسعه می شود.

۳. با افزایش مشارکت زنان در اشتغال، دسترسی مادران به فرصت های آموزشی بیشتر شده و موجب تقویت حس استقلال و تأثیر آن در افزایش تصمیم گیری های زن در خانواده می شود.

۴. در سطح روستاها هر چه آموزش بیشتر باشد و تجزیه شغلی افزایش یابد و زنان همراه با مردان در استفاده از تکنولوژی های جدید مربوط به کشاورزی و صنایع دستی، آموزش های لازم را ببینند، باعث رشد اقتصادی کشور خواهند شد.

۵. در سطح شهرها هر چه زنان، تحصیلات عالی و تخصص داشته باشند و تخصص های لازم جهت کسب مشاغل بالاتر را کسب نمایند، شرایط بهتری در اقتصاد کشور ما ایجاد خواهد شد.

به طور کلی اگر از بعضی تنگ نظری ها به زنان که در جامعه ما وجود دارد، بگذریم؛ شرایط تا حدودی برای مشارکت زنان در صحنه های مختلف توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فراهم است که با توجه جدی تر دولت در این زمینه و آگاهی و حرکت خود زنان، این نیروی بالقوه به کار گرفته خواهد شد تا بتوانیم گامی در جهت توسعه برداریم.

پیشنهادات

۱. جلوه دادن زنان خانه دار به عنوان افراد ناآگاه، کم سواد، بیکار و وابسته به شوهر، بی توجهی به باورها و توانایی های زنان (یعنی نیمی از اقشار جامعه) می باشد. زن باید جایگاه واقعی خود را بیابد و این مهم باید در کتب درسی و رسانه های گروهی مختلف بویژه تلویزیون مورد توجه واقع شود.

۲. باید زمینه لازم را جهت ارتقاء زنان به سطوح بالای شغلی فراهم کرد.

۳. باید آگاهی‌های لازم به شوهران در مورد اشتغال زنان و تأثیرگذاری آن بر بنیان‌های اقتصادی و فرهنگی خانواده داده شود.

۴. باید زنان خانه دار را با هدف تأمین آتیه آنان در دوران از کار افتادگی، کهولت و بی‌سرپرستی (طلاق و یا فوت همسر) بیمه نمود.

۵. باید حداقل در برهه‌ای کوتاه از زمان به عنوان عامل انگیزش مدیریت و هدایت برنامه‌ها و پروژه‌های رشد و توسعه به زنان شایسته و متخصص و کارآمد واگذار شود.

۶. با توجه به اهمیت مساوات و عدالت اجتماعی و اقتصادی، باید با مصوبه‌های قانونی از قدرت و نیروی خلاق زنان به عنوان نیمی از نیروی کار و منابع انسانی، استفاده کامل نمود.

۷. باید با آگاهی و آموزش مدیریت مشارکت به شوهران و فرزندان آنان، بار سنگین اداره امور خانه و تربیت فرزندان را سبک نمود.

۸. باید باورها و پندارهای غلط جامعه را در مورد استعداد و اشتغال زنان و این که مرد بر مبنای جنسیت، استعداد و توانایی بیشتری برای به عهده گرفتن مشاغل سطح بالا دارد، اصلاح گردد.

۹. محدودیت‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی برای آزاد سازی فعالیت‌های زنان را باید از بین برد.

۱۰. امر توسعه بدون مشارکت زنان میسر نخواهد بود؛ زنان مصداق کلام مبارک «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» هستند و تربیت مردان و زنان فردا را بر عهده دارند، بنابراین لازم است که تمام امکانات را برای فراهم کردن بستری مناسب برای فعالیت‌های آنان فراهم نمود.

نتیجه‌گیری

دانش و صنعت، اساسی‌ترین بنیانهای «توسعه» هستند و توسعه؛ اساسی‌ترین مقوله مورد بحث جهان امروز می باشد که سال‌هاست توجه کشورهای در حال رشد را به خود جلب کرده و به ورطه‌های متفاوتی کشانده است. با مطالعه تاریخچه کشورهای در حال توسعه به این واقعیت می‌رسیم که مقوله توسعه از آن جهت که مستلزم بروز تغییراتی در جامعه می باشد، هم می‌تواند باعث شکوفایی و رشد عمیق و پایدار کشورها شود و هم بی‌توجهی نسبت به تمام جوانب و پیامدهای آن، می‌تواند، منجر به فروپاشی

بنیان‌های فرهنگی و اجتماعی کشورها شود.

در خصوص موانع مشارکت زنان در فعالیت‌های اجتماعی برخی از مسائل و مشکلات اشتغال زنان، موانع توسعه‌ای

است که به ساختار کشورها مربوط می‌شود و بخشی از آن موانع غیر توسعه‌ای و غیر ساختاری می‌باشد. از موانع توسعه‌ای؛ موانع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را می‌توان نام برد و موانع غیر توسعه‌ای نیز به ویژگی‌های شخصیتی و فیزیولوژی زنان باز می‌گردد. به خاطر که زنان وارد عرصه جامعه شوند و از حقوق خدادادی خود به نحو احسن بهره‌مند شوند، باید به نقاط مثبت و ظرفیت‌های وجودی زن توجه کنیم و تصمیم‌گیری و مدیریت او را محدود به اداره و تصمیم‌گیری‌های خانوادگی ننماییم. همچنین باید در برنامه‌ریزی‌ها و اقداماتی در نظام اداری، برای زنان فعالیت‌هایی را در نظر بگیریم که در آنها مؤثرتر، کارآمدتر و موفق‌تر باشند. زنان خود نیز می‌توانند با ایجاد سازمان‌های غیر دولتی خیرخواهانه، گام بزرگی را در زمینه مشارکت برداشته و بسیاری از خوبیها و حرکت‌های انسانی را در جامعه نهادینه کنند. از طرف دیگر دولت مردان کشور ما نیز باید با سیاست‌گذاری‌های خود فضای لازم را برای بوجود آمدن چنین سازمان‌هایی فراهم کنند؛ یعنی از یک طرف سازمان‌های مردمی ایجاد شود و از طرف دیگر نظام اداری، زمینه‌های پشتیبانی و حمایت‌های حقوقی، سیاسی و اجتماعی برای زنان را فراهم کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. موسوی خامنه، مرضیه، زنان در فرایند توسعه، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۰۱.
۲. کار و جامعه، (تهران: وزارت کار و امور اجتماعی)، ۱۳۷۳، شماره ۴، ص ۴۳.
۳. سفیری، خدیجه، اشتغال زنان در توسعه رضایت‌شغلی و نوع مشاغل، مجموعه مقالات زنان؛ مشارکت و برنامه‌ریزی برای توسعه پایدار، ۱۳۸۲ ص ۱۶۸-۱۷۱.
۴. همان، ص ۱۷۲.
۵. همان، ص ۱۷۳.
۶. اسحاق حسینی، سید احمد، مجموعه مقالات زنان؛ مشارکت و برنامه‌ریزی برای توسعه پایدار، ۱۳۸۲، صفحه ۱۹۰-۱۸۵.



نگرش‌های جدید در حوزه

جامعه‌شناسی

زنان و خانواده

■ فریبا زمانی

■ استاد دانشگاه

چکیده

در اغلب تحقیقات جامعه‌شناسی، به فعالیت زنان در حوزه کانون خانوادگی، چنان که باید و شاید توجه گردد، نمی‌شود و غالباً اشتغال زنان به خانه‌داری کم‌اهمیت‌تر از اشتغال مردان تلقی می‌گردد. اهمیت کار زنان در محیط خانوادگی، هر چند علاوه جنبه‌های اقتصادی دارای آثار اجتماعی مثبت گوناگونی است، هنوز شناخته نشده است. از این رو، مسئولیت‌های آنان در خارج از کانون خانوادگی به حساب نمی‌آید و بار وظایف خانه‌داری را سبک نمی‌سازد و همین امر از جمله عوامل مهم نابرابری در تقسیم کار درون خانواده می‌گردد. به رغم نابرابری موجود در تقسیم وظایف خانگی، افزایش روزافزون مشارکت زنان در تأمین نیروی کار اجتماعی در خور توجه است.

افزایش اشتغال زنان از یک سو، در تغییر الگوهای خانوادگی موثر است و از سوی دیگر، تغییر الگوهای ناشی از تحولات ساختاری خانواده و نیز بازتاب آن در مناسبات اجتماعی را آشکار می‌سازد. این واقعیتی است که جامعه‌ما، از یک سو، با فشار الگوهای سنت مدارانه در زمینه نقش‌های زن و مرد و تقسیم کار مبتنی بر جنسیت روبروست و از سوی دیگر، مشارکت بیش از پیش زنان در مسئولیت و مشکلات زندگی خانوادگی و پذیرش نقش‌های اقتصادی اجتماعی گسترده‌تر از جانب آنان را می‌طلبد که از این جهت پرداختن به این موضوع از اهمیت زیادی برخوردار

است.

کلید واژگان: زن، خانواده، نقش‌ها، شغل، جنسیت و اجتماع.

نقش‌گرایی یا کارویژه خانواده

در میان آثار پیچیده نظری در حوزه جامعه‌شناسی شمار قابل توجهی به نظریه‌های مربوط به خانواده اختصاص دارد که در رابطه با آراء گسترده‌تر شکل گرفته‌اند. یکی از اصلی‌ترین رویکردها در تجزیه و تحلیل زندگی خانوادگی همان نقش‌گرایی یا کارویژه زنان و مردان است. مفهوم اصلی کار ویژه یا نقش‌ اعمالی است که برای دوام جوامع یا گروه‌های اجتماعی گوناگون ضروری است. این کار ویژه شامل اموری می‌شود از قبیل زاد و ولد، تولید اقتصادی، آموزش، تفریح و همه فعالیت‌هایی که در جامعه‌ای انجام می‌پذیرد تا حیات آن جامعه تداوم یابد. نظریه نقش‌گرایی درباره خانواده، پس از جنگ جهانی دوم بیشتر گسترش یافت. وی دو کارکرد ویژه اصلی برای خانواده مشخص کرده است: یکی اجتماعی کردن کودکان، دیگری تثبیت شخصیت بزرگسالان. از این منظر، خانواده هسته‌ای، شامل زن و شوهر و کودکان است که مناسب‌ترین الگوی خانواده و یکی از پیش‌شرط‌های صنعتی شدن در مقیاس وسیع است. در رابطه با چنین الگویی، همه الگوهای مطلوب رفتاری مربوط به نقش‌های مادری، جنسیت و نقش‌های عاطفی می‌گردد.



در رویکرد مارکسیستی نسبت به خانواده، که از مسائل رایج در قرن بیستم است کار خانگی یا کار بدون دستمزد مورد توجه قرار می‌گیرد که در درون خانواده‌ها انجام می‌گیرد تا توانایی کارگران برای تولید کار برای کارفرمایان یا عرصه اقتصاد به طور کلی حفظ شود. انگلس، در منشأ خانواده، به این نکته اشاره می‌کند که نهادهای اجتماعی مانند خانواده، به موازات دگرگونی در ماهیت معیشت اقتصادی، تغییر شکل یافته‌اند، و، اگرچه، در شکل اولیه خانواده، زنان همپایه مردان بودند، اما مسلماً، تقسیم کار بر اساس جنسیت در آن شرایط نیز وجود داشت. (گرت، استفانی ۱۳۸۰: ۲۳۰).

نظریه مارکسیستی در تبیین تقسیم کار برپایه جنسیت و اهمیت آن برای زنان ناموفق مانده است. احیای نظریه مارکسیستی درباره خانواده با بررسی مسائلی همراه شد که فمینیست‌ها درباره ماهیت علل نابرابری جنسی مطرح کردند. اهمیت خانواده به عنوان بخشی از فرایند کنترل اجتماعی شناخته شد و، در این میان، بحث‌های اساسی میان مارکسیسم و فمینیسم بر سر ماهیت کاری که زنان برای خانواده انجام می‌دهند در گرفت.

در رویکرد فمینیستی، موقعیت زنان در تاریخ و جامعه بررسی دقیق شده است. از این بررسی، که در آن اهمیت نقش خانگی زنان از جایگاه خاصی برخوردار است، این نتیجه به دست آمده است که تغییر نقش زنان در جامعه مشکلات سیاسی و عملی برای دستیابی به رفتاری برابر با مردان پدید آورده است.

تقسیم نقش‌ها یا کارویژه‌های زنان

یکی از حوزه‌های مورد توجه نهضت مدافع حقوق زن، تقسیم نقش‌ها در خانواده است. شواهد تاریخی نشان می‌دهند که نقش زنان در درون و خارج از خانواده به مرور زمان تغییر یافته است. جامعه‌شناسان مدافع حقوق زن همچنین به تفاوت نقش‌های زنان در فرهنگ، و جوامع گوناگون توجه می‌کنند برای اغلب زنان، ازدواج و مادرشدن مهمترین رویداد زندگی شمرده می‌شود و کار مربوط به خانه و نگهداری از فرزندان همچنان به زنان تعلق دارد.

که با رویکرد فمینیستی درباره خانواده این سوال مطرح می‌شود که چرا چنین نقش‌هایی همواره منحصرراً زنانه تلقی می‌شود و خانواده دختران جوان را برای نقش‌های

جنسیتی سنتی تربیت می‌کند.

تحقیقات انجام شده در امریکا نشان می‌دهد که زنان، هرچه کمتر نگرش‌های سنتی از نقش‌های جنسیتی را بپذیرند، از احساس آنان نسبت به کیفیت روابط زناشویی کاسته می‌شود. از طرف دیگر، هر قدر شوهران کمتر نگرش‌های سنتی از این نقش‌ها را بپذیرند، احساس آنان نسبت به کیفیت روابط زناشویی افزایش می‌یابد، البته، در دهه اخیر، نگرش‌ها نسبت به نقش‌های جنسیتی زنان و مردان در کشورهای صنعتی پیشرفته کمتر جنبه سنتی دارد. آماتو و بوث، در تحقیق خود درباره نگرش‌های مربوط به نقش‌های جنسیتی زنان و مردان در نمونه مورد مطالعه در آمریکا بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸، پی برده‌اند که آنان مساوات طلبانه تر شده‌اند، هر چند زنان در هر دو مقطع زمانی بیش از مردان مساوات طلب بوده‌اند (همان ۲۰۲).

نقش مادری و اشتغال

در ایفای این نقش معمولاً به ندرت والدین سهم مساوی دارند و مسئولیت‌های اصلی در این زمینه غالباً برعهده زنان است. در کشورهای پیشرفته صنعتی به مطالعه علمی وظایف مادری از اوایل دهه ۱۹۷۰ توجه شد ولی هنوز هم این امر در حاشیه قرار دارد. هر چند مسئولیت‌نگهداری فرزندان و مراقبت از آنان عموماً برعهده مادران است، سهم کشورها در میزان حمایت از زنان در ایفای این مسئولیت متفاوت است.

بسیاری از زنان، علاوه بر نقش مادری و همسری، دارای شغل نیز هستند و این بار دوگانه شاید دلیل اصلی مشکلی باشد که آثار مخرب مادری خوانده شده و شامل فشارها، تنش‌های جسمانی و فکری و عاطفی است.

در اغلب جوامع غربی، پدر بودن در مقایسه با نقش مادران در تربیت فرزندان و مراقبت از آنان بیشتر یک مقام است تا فعالیتی قابل مقایسه با مادران.

هر چند وظیفه نان‌آوری با عنوان پدری پیوند خورده است، مسئولیت اصلی و کار بدون دستمزد معمولاً برعهده مادر قرار گرفته است. این سنت هنوز اعتبار دارد که جامعه، کار و کسب درآمد را عمده‌ترین سهم مردان در زندگی خانوادگی می‌داند. این یکی از ابعاد مهم و بارز نقش پدری است، در حالی که سهم اصلی زنان ادای وظیفه مادری و



نگهداری فرزندان است و اشتغال و کسب درآمد برای آنان حایز درجه دوم اهمیت است، که اگر بخواهند هم شغل و درآمد خود را حفظ کنند و هم وظایف مادری خود را انجام دهند با مشکلات عدیده مواجه خواهند شد.

جامعه‌پذیری و نقش‌های جنسیتی

نقش‌های جنسیتی، همانند سایر نقش‌ها، از طریق فرایند جامعه‌پذیری آموخته می‌شود. در جامعه ما آموزش نقش‌های جنسیتی ممکن است حتی زودتر از آموزش نقش‌های دیگر شروع شود. والدین، از همان ابتدا، برحسب جنسیت فرزندان، شیوه رفتاری متفاوتی نسبت به آنان اختیار می‌کنند. نتایج از تحقیقاتی نشان داده است که تفاوت‌های نقش‌های جنسیتی در اغلب کودکان تا پنج سالگی شکل می‌گیرد. کودکان، طی این مدت، خصوصیات شخصیتی مردانه و زنانه را می‌آموزند و حتی میان مشاغل مردان و زنان تفکیک قایل می‌شوند. در مورد اجتماعی کردن کودکان، علاوه بر خانواده و آموزش در مکاتب، می‌توان به وسایل ارتباط جمعی اشاره کرد که ارائه دهنده نوعی الگوی رفتاری اند، و بسیاری از آداب و رسوم از این طریق در جامعه اشاعه می‌یابد.

تقسیم وظایف در درون خانواده

هر چند امروزه نابرابری‌های جنسیتی در تقسیم کار به مسئله‌ای اساسی در برابر صاحب‌نظران مسائل ازدواج و خانواده مبدل شده است، هنوز بی‌تفاوتی نسبت به مسئله تقسیم وظایف خانگی با افزایش روزافزون مشارکت زنان در نیروی کار وجود دارد. هر چند میزان مشارکت تمام وقت زنان شوهردار در بازار کار افزایش یافته، تقسیم وظایف در امور منزل در کل تغییر چندانی نکرده است و مردان متأهل هنوز هم کارهای کمتری در منزل انجام می‌دهند. البته، همسران زنان شاغل در مقایسه با همسران زنان غیرشاغل، ساعات بیشتری به امور منزل اختصاص می‌دهند اما این سهم ناچیز است. بسیاری از محققان متذکر شده‌اند که کار خانگی هنوز هم تا اندازه زیادی براساس جنسیت تقسیم می‌شود. آن دسته از وظایفی که به طور سنتی کار زنان (مثل پخت و پز، شست و شو، نظافت خانه) تلقی می‌گردد عمدتاً همچنان بر عهده زن است. و وظایفی مانند رسیدگی به کارهای وسیله نقلیه معمولاً بر عهده مردان است.

موقعیت زن و شوهر در نظام سلسله مراتب قدرت در درون خانواده

امروزه، بسیاری از محققان دیگر به وجود تسلط و اقتدار مردانه در کانون زناشویی به صورتی که در گذشته مرسوم و متداول بوده باور ندارند. به نظر آنان مادر، حتی اگر به جای کار در خارج از خانه در خانه بماند، چون همه مسئولیت‌های روزمره امور خانه و فرزندان بر عهده او است، به عنوان گرداننده اصلی اقتصاد خانگی و احراز نقش تعیین‌کننده در اداره امور خانه از منزلت و اقتدار بیشتری بهره‌مند است. علاوه بر این، صنعتی شدن به دگرگونی توازن قدرت در خانواده انجامیده، زیرا مشاغل جدیدی به وجود آمده است که زنان نیز می‌توانند آنها را عهده‌دار شوند. اشتغال به زنان این امکان را می‌دهد که دیگر تنها به شوهر یا پدر متکی نباشند.

همچنین، این امر کاهش اقتدار مرد و توازن قدرت بیشتر دو جنس را موجب شده است. با این حال، به رغم مشارکت بیشتر زنان در سال‌های اخیر در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی، تثبیت موقعیت آنان، در مقایسه با موقعیت مردان در حوزه‌های گوناگون اجتماعی از جمله فرصت‌های شغلی و درآمد، هنوز با موانع و مشاغل کلاتی روبروست (محمدی، ۱۳۸۱: ص ۱۸۹).

حال باید دید که، با این تحولات، نقش‌های زنان و مردان در خانه چه اندازه تغییر کرده است؟ آیا مردان بیشتر از گذشته مسئولیت امور خانه و خانواده را بر عهده گرفته‌اند؟ به نظر می‌رسد که طی سه یا چهار دهه گذشته تغییراتی پدید آمده باشد؛ اما این تغییرات نسبتاً محدود بوده‌اند. هارتمن، در سال ۱۹۸۱، براساس نتایج یک رشته تحقیقات دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در ایالات متحده، به این نتیجه رسیده که زنان خانه‌دار، به طور متوسط هفته‌ای ۶۰ ساعت و مردان به طور متوسط هفته‌ای تنها ۱۱ ساعت از وقت خود را صرف وظایف خانگی می‌کرده‌اند.

مطالعات درباره تصمیم‌گیری در زندگی زناشویی نشان می‌دهد که مردان معمولاً در مورد منابع اقتصادی خانواده از قدرت برخوردارند. بیشتر آنها هستند که تصمیم می‌گیرند اداره کلی امور مالی خانواده چگونه سازمان داده شود و این امر خود تعیین‌کننده حدود بسیاری از جنبه‌های دیگر

زندگی است. (همان: ۴۲۶).

تقسیم کار در بازار کار براساس جنسیت

در تقسیم کار، توجه به عامل جنسیت و هنجارهایی که تعیین کننده جایگاه مردان و زنان در خانه و خارج از آن است و نیز عوامل تعیین کننده بازار کار ضروری است. ساختار بازار کار تنها یکی از عوامل متعدد تعیین کننده موقعیت زنان است.

معمولاً گفته می شود که تفاوت های اجتماعی نمودار تفاوت در بهره دهی است. این باور، در واقع، برای مشروعیت بخشیدن به تبعیض در جوامع سرمایه داری است. بهره دهی یا مفاهیم مربوط به آن مانند قابلیت یا توانایی، در نهایت، به طرفداری فکری مؤثری از انواع تقسیمات اجتماعی مبدل می شود که برای بازار کار حایز

اهمیت اند. برای توجیه تبعیض جنسیتی در بازار کار، معمولاً به تفاوت های بهره دهی مردان و زنان توسل می شود. از جنسیت، به عنوان ملاکی برای تبعیض در بازار کار، بیش از تفاوت های دیگر اجتماعی بهره جویی می شود و این نه فقط به دلیل آن است که تفاوت جنسیتی نمایان تر است بلکه به دلیل آن است

که تمایز اجتماعی زن و مرد ریشه دارتر و دیرینه تر است. پذیرش این تفاوت اجتماعی، مقارن با تمایز کارگر ساده و کارگر دارای مهارت، این امکان را به وجود می آورد که میزان برخوردها در سطح پایین نگاه داشته شود. فرق ماهیت زندگی اجتماعی زنان و مردان در خارج از محل کار به حفظ چنین تمایزی در محل کار کمک می کند. از این رو، تقسیم بندی اجتماعی مبتنی بر جنسیت معمول ترین تقسیم بندی در جامعه ماست.

جامعه شناسان بر این باورند که کم ارزش تلقی کردن کار زنان بر باور فرهنگ عمومی استوار است. شواهد تجربی نشان می دهند که مردم ارزش پایین تری برای کارهایی قایل اند که غالباً زنان آنها را انجام می دهند. و معلوم نیست

که چنین ارزش گذاری ذهنی براساس دستمزد و جایگاه زنان در بازار کار باشد (کرت، استفانی، ص ۱۴۵).

تأثیر اشتغال زن بر زندگی خانوادگی

جامعه شناسان، به ویژه به تأثیری که افزایش عده زنان شوهردار و شاغل در زندگی خانوادگی گذاشته است علاقه نشان داده اند. دو موضوع عمده در مطالعات مطرح شده است. یکی آن که اشتغال زن چگونه در الگوی نگهداری از فرزندان اثر می کند. دیگر آن که کار در خارج از خانه چه اثری بر روابط میان زن و شوهر می گذارد. اشتغال زنان به طور کلی و مادران به طور اخص موضوعی است که باید در قالب کلی تغییرات اجتماعی بررسی شود. تشخیص این که کدامیک از جنبه های تغییر زندگی خانوادگی به اشتغال مادران مربوط می گردد امر دشواری است. ساختار درونی خانواده یکی از عوامل مؤثر

در زندگی کودکان است. ترکیب خانوار، شمار فرزندان، فاصله سنی و جنسیت فرزندان، میزان تفاهم زناشویی، امنیت عاطفی و مادی، سطح تحصیلی والدین، جملگی دارای اهمیت اند. هم چنان که محیط خانواده، هنجارهای فرهنگی همسایگی، محیط مکتب، معلمان نیز اثر

یکی از مشکلات عمده ای که زنان برای بازگشت به کار با آن مواجه اند وابستگی عاطفی کودکان به آنهاست. زن، در اولین سال های ازدواجش، کمتر دچار مشکل می شود و فقط پس از تولد فرزندان است که اشتغال او دچار محظوراتی می گردد. با وجود فرزندان خردسال یا شمار بیشتر فرزندان، احتمال وابستگی زن به خانه بیشتر می شود و تا زمانی که از زن این توقع وجود داشته باشد که در نگهداری از فرزندان، بیشترین سهم را بپذیرد، موقعیت شغلی او محدود خواهد بود.

گذارند (غفاری، ص ۱۲۵)

یکی از مشکلات عمده ای که زنان برای بازگشت به کار با آن مواجه اند وابستگی عاطفی کودکان به آنهاست. زن، در اولین سال های ازدواجش، کمتر دچار مشکل می شود و فقط پس از تولد فرزندان است که اشتغال او دچار محظوراتی می گردد. با وجود فرزندان خردسال یا شمار بیشتر فرزندان، احتمال وابستگی زن به خانه بیشتر می شود و تا زمانی که از زن این توقع وجود داشته باشد که در نگهداری از فرزندان، بیشترین سهم را بپذیرد، موقعیت شغلی او محدود خواهد بود. برخی از محققان به جنبه های سودمند اشتغال زنان اشاره کرده اند، از جمله این که افزایش امکانات مالی خانواده نباید نادیده گرفته شود.



دیدگاه دیگر بر استقلال کودکان تأکید دارد که بتوانند از سنین پایین مسئولیت بپذیرند. توانائی های کودکان غالباً بیش از آن است که بزرگسالان تصور می کنند. با توجه به این که مادران شاغل با جامعه به معنای وسیع آن ارتباط بیشتری دارند، تجربیات آنها می تواند در تربیت بهتر فرزندان و نیز در پیشرفت آنها مؤثر باشد. از نظر زنان شاغل، روابط خانوادگی، عموماً، و روابط زناشویی، خصوصاً، هنگامی که شوهر در امور خانه و در مراقبت از فرزندان قبول مسئولیت کند صمیمانه تر و علائق مشترک بیشتر می شود.

نتایج تحقیقات در این زمینه نشان می دهد که کار مادران بحران های زناشویی را افزایش می دهد؛ اما، رضایت زن از کار تا حدی بحران ها را تخفیف می دهد. این امر به ویژه در طبقاتی که از نظر اجتماعی و اقتصادی مرفه ترند مشهود است؛ زیرا مادران این طبقات از کار خود بیشتر لذت می برند و رضایت حاصل می کنند. در مقابل، مادر شاغل از طبقه پایین، به احتمال زیاد، مجبور به کار کردن در خارج از خانه شده است و به کار خود علاقه ای هم ندارد. لذا ممکن است تصور کند که بیش از حد از او کار می کشند و احساس جبران زمان غیبت از خانه کمتر در او وجود دارد (همان ۲۰۹).

تأثیر اشتغال زن بر روابط و مناسبات با همسر

اشتغال زنان شوهردار امر بی سابقه ای نیست. در خانواده های دوران پیش از صنعتی شدن در جهان غرب، زن دارای نقش اقتصادی در درون خانه بود بی آن که در خارج از خانه اشتغال داشته باشد. یا صنعتی شدن جامعه بود که زنان به کار در کارخانجات پرداختند. یکی از تغییرات مهم یکی دو قرن اخیر افزایش میزان زنان شاغل بوده که طبعاً موجب افزایش شمار خانواده های دوشغله شده است. جامعه شناسی توجه خاصی به این نوع خانواده ها دارد؛ زیرا اشتغال زنان در روابط خانوادگی و در تغییر نقش ها در درون خانواده اثرگذار است. (فیدر، اسلون ۱۳۷۷: ۹۸)

با آن که نقش زنان در تأمین نیروی کار افزایش یافته است و تقریباً، در همه کشورهای، زنان شغل خارج از خانه نیز دارند، غالباً چنین تصور می شود که جای واقعی زن در خانه و پرداختن به امور خانواده است و وظیفه شوهر است که تأمین کننده اصلی درآمد خانواده باشد و از زنان نباید توقع

داشت که نخستین عامل تأمین درآمد خانوادگی باشند. در عین آن که بسیاری از زنان دستمزد یا حقوق خود را مکمل درآمد شوهرانشان می دانند و زن و شوهر، هر دو، درآمد شوهر را منبع اصلی درآمد می شمارند، بسیاری از زنان دارای مشاغل پردرآمد و برخوردار از منزلت بالای اجتماعی، مادر و کدبانوی خانه تلقی می شوند و به همین عنوان از آنان توقعاتی وجود دارد (آنتونی گیدنز، ۱۳۷۳، ص ۴۲۶).

غالباً بدیهی تلقی می شود که اشتغال زنان محدود گردد به مشاغلی با درآمد پائین تر. این باور وجود دارد که مرد خانواده باید از همسر خود بیشتر درآمد داشته باشد و از حیث شغل در موقعیتی برتر باشد. تقسیم مشاغل به زنانه و مردانه نیز تا حدود زیادی این طرز تفکر را تقویت می کند.

اشاره به این نکته ضرورت دارد که، در بسیاری از جوامع، نظام اجتماعی و مجموعه ارزش های حاکم از تسلط مردان بر زنان حمایت می کند و با تأکید بر عرف و سنت است که این سلطه همسران مشروعیت می یابد.

در این باب، نباید اهمیت جامعه پذیری نقش های جنسیتی در درون خانواده و پس از آن، در مکتب و حتی دانشگاه را، که جامعه پذیری ثانوی در آن انجام می گیرد، به عنوان یکی از اجزا مهم ایدئولوژی مسلطه بر زنان، نادیده گرفت (همان ۳۴۶).

امکان دست یابی زنان به اشتغال همچنین از نحوه تربیت و اجتماعی شدن آنان متأثر می گردد. بدین معنی که، در پاره ای از جوامع، از کودکی به زنان آموخته می شود که در کسب موقعیت ها و مقام های اجتماعی حایز شرایط برابر با مردان نیستند. این تفاوت زن و مرد، از طریق تبلیغ الگوهای مشخصی از قالب های رفتاری، مدام به آنان تلقین می شود. زنان و مردان این جوامع به گونه ای تربیت می شوند که این پندار را که هر کدام آنان برای نقش و کار خاصی آفریده شده اند پیدا می کنند و خود را با آن تطبیق می دهند. نقش تربیتی در این جوامع به گونه ای است که زنان را، به دلیل داشتن وضعیت جسمانی متفاوت با مردان، برای فعالیت هایی در نظر می گیرند که به توان جسمانی کمتر، ساعات کار کمتر و تخصص پایین تر نیاز داشته باشد؛ در حالی که مردان برای مشاغل حساس کلیدی و دارای تخصص بالا در نظر گرفته می شوند (سفیری ۱۳۷۷، ص

با اطفال و گرایش به ایفای نقش‌های تعلیماتی و حمایتی و مراقبتی مادرانه انتخاب می‌کنند. به عبارت دیگر، اعتقادات و ارزش‌های حاکم بر جامعه بر اشتغال زنان اثر می‌گذارد و محدوده خاص فعالیت‌های اقتصادی آنان را مشخص می‌سازد.

تأثیر اشتغال زن بر روابط و خصوصیات فرزندان

یکی از پیچیده‌ترین مباحثی که در این تحقیق به آن پرداخته شده تأثیر اشتغال مادران بر فرزندان آنان است؛ چون عوامل بسیاری در این امر دخالت دارند که برخی از آنها دارای زمینه‌های خانوادگی اند. ترکیب خانوار، تعداد و جنسیت فرزندان، میزان تفاهم زناشویی، جنبه‌های عاطفی و مادی زندگی، سطح تحصیلی والدین، و جود حاکم بر کانون خانوادگی از این دسته اند.

با توجه به تنوع نظام‌های خانوادگی، پیداست که تجربه اولیه کودکان یکسان نیست. اما، به هر حال، در همه جا تماس با مادر مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده در پایه‌ریزی فرهنگی است. لازمه این تأثیر مراقبت مستمر مادران از فرزندان نیست. چه، بسیاری از مادرانی که در همان سال‌های کودکی فرزندان خود، مجبور به کار و فعالیت و اشتغال در خارج از کانون خانوادگی اند. هر چند خانواده اولین نهاد و شاید مهم‌ترین نهاد در پایه‌ریزی پرورش اجتماعی کودک است، تنوع ارتباطات در نهادهایی که مسئولیت آموزشی ثانوی را به عهده دارند، چه بسا، به جای پیگیری آموخته‌های خانواده، موجبات تضعیف آنها را فراهم آورد.

بازنگری پژوهش‌های پنجاه

ساله اخیر در مسئله اشتغال مادران در اروپا، نشان می‌دهد که بیشتر آنها بر این فرضیه مبتنی بوده‌اند که اشتغال مادر اثر منفی در تعلیم و تربیت کودک دارد. اما بررسی‌های مجدد وضعیت فرزندان مادران شاغل و فرزندان مادران

غیرشاغل چنین نشان داده است که دختران مادران شاغل از اعتماد به نفس بیشتر، وضعیت تحصیلی بهتر و آینده‌شغلی روشن‌تری برخوردارند. به نظر هافمن جامعه‌شناس،

تربیت اولیه دختران آنان را جنس دوم می‌سازد، والدین و معلمان نیز ناآگاهانه در ایجاد و تقویت چنین نگرشی در دختران موثرند. رسانه‌های گروهی و مواد آموزشی در مکاتب نیز اغلب اشتغال زنان و مردان را براساس تقسیم‌کار سنتی به تصویر درمی‌آورند و در توصیف‌های کلیشه‌ای بر سنت تقسیم‌کار برحسب جنسیت تأکید می‌کنند. بدین قرار، علاوه بر خانواده و مکتب که محیط اجتماعی کردن کودکان شمرده می‌شوند، بر اهمیت نحوه عرضه و معرفی انواع فعالیت‌ها و چگونگی روابط اجتماعی دختر و پسر در کتاب‌های درسی نیز باید توجه کرد. در این کتاب‌ها نیز، در روابط میان اعضای خانواده، نوعی تقسیم‌کار برحسب جنسیت مشاهده می‌شود و قابلیت‌های زنان برای تعهد مشاغل گوناگون به وضوح مطرح نمی‌شود تا هم دختران و هم پسران دانش‌آموز با این قابلیت‌ها آشنا گردند. انعکاس وظایف زن به ابتدایی‌ترین و ساده‌ترین صورت در کتاب‌های درسی، به نوعی، کم‌اهمیت جلوه دادن زمینه‌های فعالیت اجتماعی زنان باید تلقی شود. تصاویر نمودار این فعالیت‌ها به گونه‌ای اختیار شده‌اند که اشتغال زنان را در حد فعالیت‌های کانون خانوادگی از قبیل پرستاری و آموزش نشان می‌دهد.

در فضای فرهنگی جامعه نیز، ضمن آنکه مهم‌ترین وظیفه زن خانه‌داری شمرده می‌شود، از میان انواع مشاغلی که زنان، با هدف اصلی کمک به اقتصاد خانواده، اختیار می‌کنند، به ترتیب، معلمی و

پزشکی مطلوب معرفی می‌گردد، ضمن آن که انتظار می‌رود زن، حتی اگر متمایل به ادامه کار باشد، در صورت مخالفت شوهر، از کار خود چشم‌پوشی کند. بررسی انگیزه‌های انتخاب شغل معلمی توسط زنان در تحقیق حاضر نشان می‌دهد، که اهداف فرهنگی زنان، از طریق جامعه و خانواده و مکتب و رسانه‌های گروهی نهادینه شده و آنان شغل معلمی را بیشتر به دلیل علاقه به تدریس و برقراری ارتباط

پذیرش مسئولیت از جانب زنان در عرصه کار و فعالیت اجتماعی نه تنها مانع اجرای وظایف بچه‌داری و خانه‌داری نیست بلکه روحیه و کارایی آنان را در این زمینه تقویت می‌کند. در حقیقت، اشتغال زنان در خارج از خانه آنان را مستقیماً با واقعیت‌های اجتماعی روبه‌رو می‌سازد که حاصل آن افزایش ظرفیت مسئولیت‌پذیری، مواجهه و کشمکش با مشکلات بیرون از خانه، هوشیاری و خلاقیت بیشتر می‌گردد.

دهد، که اهداف فرهنگی زنان، از طریق جامعه و خانواده و مکتب و رسانه‌های گروهی نهادینه شده و آنان شغل معلمی را بیشتر به دلیل علاقه به تدریس و برقراری ارتباط



اشتغال مادر از رهگذر افزایش درآمد خانواده موجب عزت نفس بیشتر مادر، کمرنگ شدن تمایز نقش های زن و مرد و برقراری الگویی براساس نقش مثبت تر دختران و پسران می گردد.

البته نباید فراموش کرد که اشتغال مادران در مقاطع متعدّد سنی کودکان، از این رو که نیازهای آنان در هر مقطعی فرق می کند، آثار متفاوتی دارد. کودک، در سنین پائین تر، به سبب نیاز به حضور مادر در کنار خود ترجیح می دهد که مادرش همراهی او باشد و نقش پذیری کودک نیز در این سنین شکل می گیرد. در گروه های سنی بالا، با تغییر پاره ای از نیازهای فرزندان، حضور نداشتن تمام وقت مادران در خانه مشکل خاصی پدید نمی آورد؛ چون، از این پس، نقش مشاوره ای مادران است که اهمیت بیشتری پیدا می کند و، از این نظر، معمولاً مادران شاغل، در پرتو تماس مستمر با جامعه، از آمادگی بیشتری برای مشاوره برخوردارند.

فرزندان مادران شاغل، در سنین نوجوانی نیز، مشورت با مادران خود را، که از تجربه و شأن اجتماعی بالاتری برخوردارند، بیشتر می پذیرند و نتیجه آن را سودمند می شمارند. فرزندان پسر چنین مادرانی، برای انتخاب همسری که بتواند شریک شایسته زندگی آنان باشد، سابقه ذهنی پیدا می کنند و فرزندان دختر نیز اعتماد به نفس بسیاری در زندگی پیدا می کنند که آنها را به زندگی موفق رهنمون می گردد. در حالی که فرزندان مادران خانه دار، از این رو که مادر خود را نسبت به امور اجتماع بی اطلاعی می دانند، تجربیات او را در زندگی غیرقابل اعتماد می پندارند، و برای زندگی آینده خود، به آن تجربیات اکتفا نمی کنند (اسلون فیدر ۱۳۷۷، ص ۷۴-۷۵).

آندره میشل می نویسد که امروزه متخصصان نظر کسانی را که بر خانه دار بودن صرف مادران جوان، به ویژه آنان که از تحصیلات دانشگاهی برخوردارند، اصرار می ورزند منطقی نمی دانند؛ چون محدود کردن حیطه فعالیت آنان به کانون خانودگی چه بسا پاره ای ناهنجاری های روحی و روانی برایشان در بر داشته باشد که نتیجه آن، به نوبه خود، باعث بروز اختلالات شخصیتی در کودک است. (میشل ۱۳۵۴، ص ۱۱۸).

تأثیر اشتغال زن بر روحیات و ذهنیات خود

تأثیر اجتناب ناپذیر اشتغال زن بر رابطه او با شوهر و

فرزندانش، همچنین تأثیر این اشتغال بر روال زندگی خود او پیچیدگیهایی در بر دارد. کسب درآمد مستقل، حتی در شرایطی که میزان آن محدود باشد، پاره ای از نیازمندیهای ضروری زن را برآورده می سازد. نوشته های تحقیقاتی حاکی از آنند که اشتغال مادران، در مجموع، برای سلامتی آنان مفید است و زیانی بر آن مترتب نیست. بدون شک، اشتغال زنان، علاوه بر آثار مثبت آن برای جامعه و تأمین بخشی از نیروی کار مورد نیاز، برای خود آنان نیز، از این نظر که نقش مشاورکتی ایفا می کنند، آثار مثبت روانی دربردارد و به رشد هویت اجتماعی آنان کمک می کند.

پذیرش مسؤلیت از جانب زنان در عرصه کار و فعالیت اجتماعی نه تنها مانع اجرای وظایف بچه داری و خانه داری نیست بلکه روحیه و کارآیی آنان را در این زمینه تقویت می کند. درحقیقت، اشتغال زنان در خارج از خانه آنان را مستقیماً با واقعیت های اجتماعی روبه رو می سازد که حاصل آن افزایش ظرفیت مسؤلیت پذیری، مواجهه و کشمکش با مشکلات بیرون از خانه، هوشیاری و خلاقیت بیشتر می گردد. (معمدی ۱۳۷۵، ص ۳۶-۴۱)

درواقع، زنان شاغل، در موقعیت های گوناگون، نشان داده اند، که، به مقیاس قابل توجهی، از قابلیت انطباق با شرایط محیطی برخوردارند. اشتغال آنان را آماده می سازد تا آراء و عقاید و گرایش های فکری خود را راحت تر ابراز و عقاید و افکار دیگران را بهتر درک کنند. چنین قابلیت هایی به فرد کمک می کند تا در تصمیم گیری درباره مسائل مربوط به خانواده و زناشویی سهم بیشتر داشته باشد. به عبارت دیگر، اشتغال موجب رشد شخصیت می گردد که آن، به نوبه خود، توان نیل به تفاهم با دیگران و قوت بخشیدن به حس همکاری و مشارکت در زندگی زناشویی را افزایش می دهد.

اگر بخواهیم نتایج تحقیق درباره محاسن و معایب اشتغال و عدم اشتغال زنان را جمع بندی کنیم، عواملی نظیر استقلال مالی، خدمت به جامعه، پرورش اجتماعی، شناخت و آگاهی بیشتر، یادگیری مهارت های اجتماعی و پیدا کردن روحیه بهتر در پرتو احساس مسؤلیت مفید بودن را از جمله آثار مثبت اشتغال باید بدانیم و کوتاهی فرصت برای رسیدگی به امور خانه و خانواده، محرومیت از امکان استراحت کافی و تأثیر نامطلوب آن بر جسم و روان را می توانیم معایب

اشتغال عنوان کنیم. همچنین حصول فرصت بیشتر برای رسیدگی به امور فرزندان و خانواده را از محاسن و، در عوض، حضور نداشتن موثر در جامعه، هدر رفتن وقت، پایین ماندن سطح آگاهی های اجتماعی، وابستگی مالی و یکنواختی زندگی را از معایب عدم اشتغال زنان می توان ذکر کرد.

نتیجه گیری

اشتغال مادران و تأثیر آن بر خانواده مسئله ای است که به دلیل حضور بسیاری از مادران دارای فرزند در بازار کار حایز اهمیت روزافزونی است. تحقیقات نشان داده است که اشتغال مادران به تنهایی عامل تعیین کننده در روابط زناشویی و رشد و تربیت کودکان نیست بلکه آنچه از این حیث مهم است جو خانواده و جامعه و نگرش ها و انتظارات همسر است.

به عبارت دیگر، مشارکت زنان در بازار کار تحت تأثیر نظام ارزشی حاکم بر جامعه و ساختار فرهنگی خانواده هاست. شواهد آماری موجود در کشورهای جهان سوم حاکی از افزایش میزان مشارکت زنان در مشاغل مربوط به آموزش و پرورش، پرستاری و خدمات است.

وجود فرزند در خانواده یکی از عوامل مهمی است که اشتغال زنان را تحت تأثیر قرار می دهد. به بیان دیگر، بین میزان اشتغال زنان و شمار فرزندان در خانواده نسبت معکوس وجود دارد؛ یعنی هر چه شمار فرزندان بیشتر باشد، میزان مشارکت زنان در بازار کار کمتر است.

در مطالعات جامعه شناختی راجع به «اشتغال زن و خانواده»، کار زن، به طور کلی، بیشتر با توجه به نقش های سنتی او در خانواده در نظر گرفته می شود؛ به طوری که، با وجود اشتغال زن در خارج از خانه، وظایف او در داخل خانه نمود بیشتری پیدا می کند و «فشار مضاعف» ناشی از دوگانگی نقش احساس می شود. در این تحقیقات، مسئولیت نگهداری و تربیت فرزندان و اداره امور خانه از جمله عواملی شمرده شده که امکان دستیابی زنان به تخصص های بالا را محدود می سازد و به دلیل ناهماهنگی نقش های حرفه ای و خانوادگی زنان و خودداری شوهران از همکاری با آنها موجب بروز «تضاد نقش ها» می گردد.

به علاوه، این باور که کار اصلی زنان خانه داری و بچه داری است، از طریق تبلیغات مداوم و الگوها و فشارهای

اجتماعی و مطبوعات و مکاتب به گونه ای در جامعه رسوخ می کند که زنان و مردان خود را با آن تطبیق می دهند و آن چنان رفتار می کنند که عرفاً مقبول است. شرایطی که جامعه برای اشتغال زن در خارج از خانه قایل است، بیش از آن که رضایت زن در آنها لحاظ شود، به منافع خانواده توجه دارد، رضایت شوهر و بی خلل ماندن امور مربوط به خانه و خانواده شرط اصلی اشتغال قلمداد می شود.

بی گمان، اشتغال زنان به ایجاد تغییر در الگوهای خانوادگی کمک می کند و، از آن سو، همین امر زمینه مساعدی برای اشتغال زنان فراهم می سازد. امروزه حضور بیشتر زنان در عرصه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی باعث تحول نظام های ارزشی شده و رفتارهای اجتماعی متفاوتی در عرصه های فرهنگی جامعه نمود یافته است.

شاید آینده تغییرات اجتماعی را نتوان به استناد مطالعات اندک موجود به طور قطع و یقین پیش بینی نمود، اما می توان در جامعه زنان همگرایی بیشتری در نگرش ها و دیدگاه های فرهنگی را انتظار داشت.

منابع

- ۱- سفیری، خدیجه، جامعه شناسی اشتغال زنان، تهران: انتشارات تبیان، ۱۳۷۷.
- ۲- غفاری، غلامرضا و عادل ابراهیمی لویه «جامعه شناسی تغییرات اجتماعی، تهران: انتشارات لویه، ۱۳۸۴.
- ۳- فیدر، اسلون، بار سنگین زنان شاغل، ترجمه مینا اعظامی، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۷.
- ۴- گرت، استفانی، جامعه شناسی جنسیت، ترجمه کتابون بقایی، چاپ اول، تهران: نشر دیگر ۱۳۸۰.
- ۵- محمدی اصل، عباس، جنسیت و مشارکت، چاپ اول، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۱.
- ۶- معتمدی، عبدالله، زمینه یابی اشتغال بانوان، تهران: انتشارات چهارمجال و بختیاری، ۱۳۷۵.
- ۷- میشل، آندره، جنبش اجتماعی زنان، ترجمه هما زنجانی زاده، مشهد: نشر نیکا، ۱۳۷۲.



نقش زنان فرهنگی در توسعه افغانستان پسا طالبان



■ محمد کبیر شفق
■ لیسانس روابط بین الملل



چکیده

ماهنامه علمی - پژوهشی

۱۸

سال دوم

شماره ۷

جوزا ۱۳۹۴

توسعه نیروی انسانی رشد آموزش و پرورش و ایجاد نهادهای آموزشی عالی مدرن و حمایت دولت از حقوق شهروندان مبتنی بر تامین خدمات اجتماعی بر منابع انسانی، از سوی دولت به عنوان راهکار بیان شده است. **واژگان کلیدی:** توسعه، فرهنگ، توسعه فرهنگی، زنان، افغانستان

مقدمه

امروزه بسیاری از کشورهای جهان خواستار دست یابی به توسعه اند. طرح های توسعه ای که در این کشورها دنبال می شود معلول همان برنامه هایی است که جامعه شناسان یا سیاست مداران پیشنهاد می کنند. مطالعات اخیر صاحب نظران اجتماعی نشان داده است، دستیابی به توسعه پایدار بدون مشارکت فعال زنان در تمامی عرصه های اقتصادی ، اجتماعی سیاسی و فرهنگی امکان پذیر نیست. بررسی هایی که در زمینه مشارکت زنان در امور جامعه انجام گرفته است، نشان داده است که عوامل اجتماعی و فرهنگی و انتظارات متفاوت جامعه از مرد و زن موانع مهمی بر سر راه مشارکت زنان است. در بسیاری از کشورهای جهان سوم راهبردهای برای مشارکت عملی زنان در توسعه و بر طرف

توسعه یکی از مباحث رایج و در عین حال پیچیده در جهان معاصره شماری آید. این موضوع با وجود آن که عرصه ی زندگی آدمیان را به شدت متاثر ساخته است؛ بخش نسبتا بزرگی از ذهن و اندیشه ی بشر معاصر را نیز به خود معطوف کرده است. نگرش غالب به مفهوم توسعه نگرشی مادی است یعنی روند حرکت جوامع از وضعیت موجود به سمت وضعیت مطلوب به گونه ای است که در اثر آن درآمد ملی، رشد اقتصادی، رفاه مادی، معاش و زندگی، بهداشت و طول عمر به بهترین وضعیت ممکن تأمین گردد. چنین رویکردی به توسعه، بیش از پیش از هر چیز، معلول نگاهی است که فرهنگی جامعه زیربنای آن را می سازد. لذا در این نوشتار ضمن تبیین مفاهیم توسعه، فرهنگ، توسعه فرهنگی و نقش آن در توسعه فرهنگی جامعه سنتی افغانستان، پرداخته شده است و هم چنان چالش ها و موانع توسعه فرهنگی به بررسی گرفته شده است که متناسب با آن راهکارهای جهت رسیدن به توسعه فرهنگی و فایق آمدن بر موانع موجود پرداخته شده است. تشتت فرهنگی، مسائل امنیتی، تعارضات قومی و مذهبی به عنوان چالش های توسعه فرهنگی دانسته شده است و اتخاذ تدابیر جهت

شدن موانع اتخاذ شده است. یکی از این راهبرد ها توانمند سازی زنان با تاکید بر این نکته است که مشارکت زنان صرفا به مفهوم بهره مندی آنان از مزایا و نتایج بر نامه های توسعه نباشد بلکه آنان باید در اجرای بر نامه ها و طرحهای توسعه مشارکت فعالانه داشته باشند.

برای نیل به توسعه فرهنگی چگونه می توان توانایی های زنان را برای مشارکت فعال در امور کشور گسترش داد؟ هدف این پژوهش، نیز بررسی راه هایی است که به افزایش توانمندی و گسترش نقش زنان در توسعه فرهنگی منجر می شود تا بدین وسیله زنان آنچه اکنون هستند و آنچه که در آینده می توانند باشند تشخیص دهند و قابلیت های خود را در تمامی زمینه ها تقویت کنند. توانمند سازی زنان از دو طریق میسر می شود. حذف عواملی که مانع فعالیت زنان می شود و افزایش توانایی و قابلیت آنان. بنا بر این در مقاله حاضر تشتت فرهنگی مسائل امنیتی تعارضات قومی و مذهبی به عنوان چالش ها و موانع حضور زنان در توسعه فرهنگی شناخته شده است و اتخاذ تدابیر جهت توسعه نیروهای انسانی، رشد آموزش و پرورش، ایجاد نهادهای آموزشی عالی مدرن و حمایت و رشد نهاد های مدنی را به عنوان راه های افزایش نقش زنان در توسعه فرهنگی ارایه نموده است.

برای رسیدن به توسعه پایدار توسعه فرهنگی بن مایه و پایه های اصلی توسعه سیاسی اجتماعی و اقتصادی به حساب می آید زیرا هیچ تحول و دگرگونی اجتماعی و سیاسی بدون زمینه ها و بسترهای مناسب فرهنگی امکان پذیر نیست. افغانستان به عنوان یک سرزمینی که دارای سابقه درخشان فرهنگی است ظرفیت های بزرگی برای توسعه فرهنگی داشته و دارد؛ اما سه دهه جنگ و درگیری فرصت های لازم را از این کشور سلب کرده است و باعث شده که کشور فاصله بلندی با توسعه فرهنگی داشته باشد. پس از رویداد حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و سرانجام فروپاشی نظام طالبان روزنه های جدیدی برای مشارکت و حضور اقشار مختلف افغانستان در زمینه توسعه فرهنگی گشوده شد و امروزه کشور پس از یک دهه حضور جامعه جهانی، حکومت نسبتا دموکراتیک و شکل گیری نهاد های مدنی در حال گذار از یک جامعه سنتی به سوی شکل گیری جامعه در حال توسعه است. در این میان موانع و چالش های پیش روی

توسعه فرهنگی قرار دارد که نیازمندی بررسی و تحقیق است که باید به آن پرداخته شود.

مفاهیم

برای تبیین مفاهیمی چون توسعه فرهنگی و نقش زنان ایجاب می کند که در نخست این مفاهیم تعریف گردد و سپس به بررسی نسبت آن با توسعه فرهنگی افغانستان پرداخته و بر مبنای رابطه ای این مفاهیم به تبیین چارچوب تحلیلی وسیع برای درک و تحلیل نقش زنان در توسعه فرهنگی افغانسان پسا طالبان می پردازیم.

تعریف توسعه

تعریف های مربوط به توسعه متنوع و گوناگون است و مبنای آن از چارچوب های اقتصادی سیاسی فرهنگی و انسانی تشکیل می شود که تمامی تعریفهای توسعه در این امر دخیل هستند. توسعه مجرای واقعی تحقق آرمان ها امیال و خواسته های جوامع بشری است. واژه توسعه معادل کلمه انگلیسی (development) است که از مصدر develop به معنای توسعه دادن، پرورش دادن، رشد و گسترش تدریجی و آشکار شدن مشتق شده است و در لغت به معنای وسعت دادن و فراخ کردن است (معین، ۱۳۷۵، ۱۱۶۶). توسعه بهینه سازی در استفاده از نیروهای بالقوه مادی و انسانی یک اجتماع است (سریع القم، ۱۳۶۹:۶۷) توسعه به فراگردی گفته می شود که در چارچوب آن جامعه از وضعیتی نا مطلوب به سوی وضعیت مطلوب متحول می شود. این فراگرد تمامی نهاد های جامعه را در بر می گیرد و ماهیت آن اساسا این است که توان و ظرفیت بالقوه جامعه به صورت بالفعل در می آید. به عبارت دیگر در فرایند توسعه استعداد های سازماندهی جامعه از هر جهت باور و شکوفا می شود چه از نظر اقتصادی و چه از نظری اجتماعی فرهنگی و سیاسی (اسدی، ۱۳۶۹:۴۶) و به دست آوردن مشارکت خلاقانه مردم در بهره برداری کامل از نیروهای مولد ملی و ظرفیت های انسانی یک جامعه است و یا هم توسعه را می توان مجموعه ای از فعالیت ها برای هدایت در جهت ایجاد شرایط مطلوب زندگی براساس نظام ارزشی مورد پذیرش جامعه تعریف کرد. بنابراین توسعه طیفی از تغییرات به هم پیوسته در جهت تامین نیازهای رو به گسترش جامعه



دانسته می شود. به عبارت دیگر توسعه فراگردی است که شرایط زندگی نامطلوب را به زندگی مطلوب تبدیل می کند (داریوش: ۱۳۷۹، ۲۷)

علی رغم تعاریف متعدد از توسعه، همه تعاریف ها در این امر که جوامع جهت رسیدن به مطلوبیت زندگی اجتماعی نیاز به ایجاد شرایط و امکانات مناسب در ابعاد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی دارند، مشترک اند. توسعه سیری برای تحکیم روابط اجتماعی و پروراندن استعدادها، استفاده بهینه از مواهب طبیعی و امکان رشد همه اقشار جامعه است و به زمان و مکان خاصی تعلق ندارد و میدان آزمایشی است برای هر جامعه ای که خواهان این پدیده است.

تعریف فرهنگ

معادل واژه فرهنگ در زبان انگلیسی **culture** از ریشه لاتین **cohere** گرفته شده است که طیف معنای گسترده ای داشته است. معانی لغوی آن عبارت است از مسکن گزیدن، کشت کردن، حراست کردن و پرستش کردن (پهلوان، ۳، ۱۳۸۱). در اصطلاح تعاریف گوناگونی از فرهنگ ارائه شده است که این گستردگی به دلیل تعاریف کلی و جزئی ارائه شده از فرهنگ می باشد.

فرهنگ شامل مجموعه ای از تعابیر فکری، غیرمادی هنری تاریخی ادبی مذهبی و احساسی در شکل علائم نمادها، سنت ها، رسوم و شعایر یک ملت است که در جریان تاریخ به شکلی واحدی انباشته شده است (شیخ نیا، ۷، ۱۳۸۴). گیدنز فرهنگ را مجموعه ای از ارزش های که اعضای یک گروه معین دارند، هنجارهای که از آن پیروی می کنند و کالاهای مادی که تولید می کنند می داند (گیدنز ۵۷: ۱۳۷۶). تعریف کنفرانس جهانی یونسکو که در سال ۱۹۸۲ فرهنگ را مجموعه تمام ویژگی های فکری معنوی و عاطفی مهمی می داند که هر جامعه یا گروه اجتماعی را مشخص می نمایند. فرهنگ نه تنها شامل هنر و ادبیات است بلکه شیوه های زندگی حقوق اساسی بشر، نظام های ارزشی سنت ها و باورها را نیز شامل می شود (فاظلی، ۷، ۱۳۷۸). با توجه به تعریف های ارائه شده می توان گفت که فرهنگ به عنوان سرمایه معنوی و انباشته شده جوامع و مهم ترین عامل حفظ و تقویت هویت ملی و تاریخی شهروندان یک کشور و جامعه شناخته می شود. فرهنگ پاسخگویی والاترین نیاز روحی و روانی اجتماعی

انسانی است.

تعریف جنسیت

جنسیت محصولی از روابط اجتماعی است که توسط اصول و نهاد های مسلط اجتماعی ساخت و تداوم بخشیده می شود. نظریه های معاصر اجتماعی به دقت بین جنس و جنسیت تمایز قابل می شود و این که جنس منشای زیست شناختی دارد اما رفتار جنسیتی ساخته جامعه است. تساوی جنسیتی با تمایز میان هویت جنسی و هویت فردی تفاوت های بیولوژیکی زن و مرد را عاملی برای تفاوت در نقش های آنان در نظر نمی گیرد. نظریه برابری نقش های کلیشه ای را زمینه ستم به زنان می داند و معتقد است. آنچه می تواند مانع ستم به زنان شود بهره مندی زنان مردان از فرصت های برابر و در نتیجه نقش های برابر زنان و مردان در یک جامعه است (فریدمن، ۵۳، ۱۳۸۱).

توسعه فرهنگی

سیر تکاملی توسعه نسبت به شرایط و امکانات متفاوت کشورها متعدد است. بر نامه ریزی مناسب و تصمیم گیری های حساب شده نقش موثری در تسریع امر توسعه ایفای می کند. بسیاری از کشورها سیر اقتصادی توسعه و برخی از آنها نیز توسعه ی سیاسی و فرهنگی را ملاک عمل قرار می دهند. بنابراین در امر توسعه تحول فرهنگی ضروری است. یعنی فرهنگ جامعه باید متحول گردد، این یک قانون کلی است. از سویی دیگر توسعه عوامل مختلفی دارد که باید از طرف نیروهای خاص سیاسی و اجتماعی مورد حمایت قرار گیرد و نیز با طرح چارچوبی ایدئولوژیکی و عقیدتی به توسعه مادی و معنوی جامعه عینیت بخشیده شود.

توسعه فرهنگی به معنای ایجاد تحول و خلق ارزش ها روابط اخلاقی و هنجارهای مناسب است که برای ارضای نیازهای آدمی زمینه های لازم را در قالب اجتماعی فراهم می کند. در مورد نقش فرهنگ در ارتباط با توسعه برخی صاحب نظران با اهمیت دادن به نقش فرهنگ در توسعه فرهنگ را مجموعه ای از آرا و عقاید می دانند که ویژگی های ذیل را در خود دارد:

۱. مورد قبول و پذیرش اکثریت مردم است
۲. پذیرش آن جنبه اقناعی دارد لیکن نیازمند بحث و استدلال نیست

۳. ایجاد یا شـ_____ کل گیری ان نیازمند زمان است (آشوری، ۲۸، ۱۳۷۹)

بدین لحاظ توسعه فرهنگی به معنای پویایی و رشد فرهنگی است توسعه فرهنگی به معنای ایجاد تحول و

خلق ارزش ها و روابط اخلاقی و هنجارهای مناسبی است که برای ارضای نیازهای آدمی زمینه های لازم را در قالب اجتماعی فراهم می کند. فرهنگ توسعه یافته، دارای برخی ویژگی هاست که روند توسعه را تسریع می بخشد و از این حیث توجه صاحب نظران را به خود جلب کرده است.

عدم توجه به نقش زنان در توسعه فرهنگی جامعه افغانستان می تواند مشکلات اساسی در امر توسعه را فراهم کند. تجربه تاریخی جامعه افغانستان نشان می دهد که جامعه قبل از هر چیزی نیازمند آمادگی های فکری، پی بردن به ضرورت توسعه و خلاصه تصمیم قاطع پیرامون آن است، این امر مستلزم توسعه فرهنگی و همراهی آن یا ابعاد دیگر توسعه است؛ بنا بر این از دید جامعه شناسان توسعه علاوه بر بهبود شاخص های اقتصادی که عمدتاً بر درآمد سرانه نهفته است. شاخص های اجتماعی نظیر فقر بیکاری نابرابری حداقل تغذیه، کمبود مسکن، آموزش ناقص و امثال این موارد را در بر می گیرد. همگام با دیگر شاخص های مذکور این امر به طور نسبی در عرصه فرهنگ و سیاست در جهت تعالی پیشرفت یک جامعه به کار گرفته می شود و به لحاظ ماهیت فرهنگی نظام تحقق توسعه فرهنگی در آن نیز از اولیت های اصلی به شمار می آید.

شخص های اجتماعی نظیر فقر بیکاری نابرابری حداقل تغذیه، کمبود مسکن، آموزش ناقص و امثال این موارد را در بر می گیرد. همگام با دیگر شاخص های مذکور این امر به طور نسبی در عرصه فرهنگ و سیاست در جهت تعالی و پیشرفت یک جامعه به کار گرفته می شود و به لحاظ ماهیت فرهنگی نظام تحقق توسعه فرهنگی در آن نیز از اولیت های اصلی به شمار می آید.

چالش ها و موانع

چالش های پیش روی توسعه فرهنگی در افغانستان متنوع

و گسترده است. عدم امنیت عمده مانع پیشرفت در زندگی مردم افغانستان بوده است و وجود تعارضات قومی توسعه فرهنگی را با مشکلاتی رو برو می سازد. فرهنگ قومی یکی از چالش های جدی پیش روی تحقق توسعه فرهنگی

در افغانستان به شمار می رود. در افغانستان اقوام متنوع و هویت های متعدد وجود دارد که حکایت از تنوع زیستی می کند. کشور چند فرهنگی مثل افغانستان همان طور که می تواند از تنوع فرهنگی خود بهره برد، البته با چالش و سئیتزهای فرهنگی نیز مواجه است. در این جاست که نقش حکومت اهمیت پیدا می کند، گرچه حکومت نمی تواند فرهنگ مردم را تعیین کند؛ اما می تواند بر روند همگرایی و یا ستیزه جویی فرهنگی بین اقوام نقش مثبت و یا منفی بازی کند و از این رهگذر به فرایند توسعه فرهنگی کمک کند اما متأسفانه در افغانستان در اثر پی گیری سیاست های قوم محورانه از سوی حکومت های اقتدار گرا هم طور مسالمت آمیز میان اقوام افغانستان حاکم نبوده است و این امر در حافظه تاریخی مردمان افغانستان آثار و پیامد های بس زبان بار از خود بر جا گذاشته است. بنا بر این رمز

عدم توجه به نقش زنان در توسعه فرهنگی جامعه افغانستان می تواند مشکلات اساسی در امر توسعه را فراهم کند. تجربه تاریخی جامعه افغانستان نشان می دهد که جامعه قبل از هر چیزی نیازمند آمادگی های فکری، پی بردن به ضرورت توسعه و خلاصه تصمیم قاطع پیرامون آن است، این امر مستلزم توسعه فرهنگی و همراهی آن یا ابعاد دیگر توسعه است؛ بنا بر این از دید جامعه شناسان توسعه علاوه بر بهبود شاخص های اقتصادی که عمدتاً بر درآمد سرانه نهفته است. شاخص های اجتماعی نظیر فقر بیکاری نابرابری حداقل تغذیه، کمبود مسکن، آموزش ناقص و امثال این موارد را در بر می گیرد. همگام با دیگر شاخص های مذکور این امر به طور نسبی در عرصه فرهنگ و سیاست در جهت تعالی و پیشرفت یک جامعه به کار گرفته می شود و به لحاظ ماهیت فرهنگی نظام تحقق توسعه فرهنگی در آن نیز از اولیت های اصلی به شمار می آید.

رسیدن به توسعه فرهنگی پذیرش و نگاه یکسان و تقویت روحیه رقابت جویی و نیز میدان دادن به رشد و شکوفایی فرهنگ تمامی اقوام در افغانستان معاصر است. توسعه فرهنگی در تمام جوامع به ارزش ها و باورهای ویژه ای نیاز دارد که در صورت فقدان و یا ضعف آنها دست یابی به توسعه فرهنگی میسر نیست. این ارزش ها و باور ها در قالب وحدت و همبستگی ملی مطرح می شوند. لزوماً مختص یک فرهنگ و یا ملت نیستند بلکه بشری و جهانی هستند و در میان ملت های مختلف وجود دارند آنچه باعث قدرت



مدنی کشورهای اروپایی گشت و آنها را به قله های توسعه همه جانبه رساند، چیزی نبود جز انسجام ملی در قالب دولت و ملت، شکل گیری نهاد های توانمند و فرهنگ پویا مرهون وحدت ملی است. توسعه فرهنگی نیاز به وحدت نظر و عمل در عرصه داخلی میان گروه های مختلف و حضوری زنان و مردان دارند، به هر میزان که وحدت ملی از استحکام و قوت بر خوردار باشد به همان میزان زمینه توسعه فرهنگی مهیا تر خواهد بود. فقدان وحدت ملی یکی از عوامل باز دارنده توسعه فرهنگی است. چرا؟ که فقدان

وحدت ملی مانع استقرار ملی و بی ثباتی سیاسی و اجتماعی و هویت ملی می شود این امر منجر به رشد و تقویت فرهنگ قومی و بومی در برابر هویت و فرهنگ ملی می شود. فقدان وحدت ملی خطر حاشیه نشینی سیاسی و فرهنگی را به دنبال دارد که نتیجه اش چالش فرهنگی است که فرهنگ را به سمت گسست فرهنگی و ضعف هویتی و سیاسی سوق خواهد داد که کاهش مشارکت و سهم گیری بخش عظیم از جامعه را در جهت رشد و توسعه فرهنگی به دنبال دارد و این امر مخل بر نامه های توسعه فرهنگی است.

راهکار های توسعه فرهنگی
پس از فروپاشی نظام طالبانی و روی کار آمدن حکومت به ظاهر نسبتاً دموکراتیک، با حمایت جامعه جهانی روزنه جدیدی فرا روی این کشور در زمینه توسعه فرهنگی گشوده شد و امروزه کشور پس از یک دهه حضور جامعه جهانی حکومت

دموکراتیک و شکل گیری نهاد های مدنی در حال گذار از یک جامعه سنتی به سوی شکل گیری جامعه در حال توسعه

است. افغانستان با بحران سیاسی چندین دهه در گیر بوده است و برای کار های زیر بنایی توسعه ای نتوانستند سرمایه گذاری نماید و همین طور نهاد های فرهنگی قوی و کار آمد در کشور شکل نگرفته است. اکنون که کشور با عبور از گذرگاه های دشوار و طاقت فرسا و با پشت سر گذاشتن بحران های عدیده به یک دموکراسی نو پادست یافته است که ره آورد این دموکراسی گسترش آزادی بیان رسانه های جمعی مطبوعات و شکل گیری موسسات فرهنگی و ایجاد نهاد های اکادمیک بوده است که این خود آغاز خجسته و

حرکت مبارکی در زمینه توسعه

فرهنگی نوید می دهد؛ اما به رغم گسترش رسانه های شنیداری و چاپی نمی توان بنا به دلایلی به آینده توسعه فرهنگی در کوتاه مدت خوش بین بود. چون اولاً رسانه های جمعی و مطبوعات در کشور که نقش مهم و فوق العاده در توسعه فرهنگی دارد از عمر چندانی بر خوردار نیست و با کاستی و مشکلاتی مواجه می باشد. دوماً بخش اعظم از رسانه ها خصوصی هستند رسانه های خصوصی صرفاً به دنبال تامین منافع و تحقق اهداف مادی خود هستند و تعهد در قبال رشد و گسترش فرهنگ افغانستان ندارد. فعالیت این رسانه ها در عرصه اطلاع رسانی نه تنها فرصتی برای ارتقای سطح فرهنگی کشور نبوده که خود عامل باز دارنده و چالش جدی پیش روی توسعه فرهنگی به شمار می رود ترویج فرهنگ بیگانه روحیه مصرف گرایی و استفاده ابزاری از هنر پیشگان جزء کار کرد های مخرب رسانه ها در زمینه توسعه

چالش های پیش روی توسعه فرهنگی در افغانستان متنوع و گسترده است. عدم امنیت عمده مانع پیشرفت در زندگی مردم افغانستان بوده است و وجود تعارضات قومی توسعه فرهنگی را با مشکلاتی رو برو می سازد. فرهنگ قومی یکی از چالش های جدی پیش روی تحقق توسعه فرهنگی در افغانستان به شمار می رود. در افغانستان اقوام متنوع و هویت های متعدد وجود دارد که حکایت از تنوع زیستی می کند. کشور چند فرهنگی مثل افغانستان همان طور که می تواند از تنوع فرهنگی خود بهره برد، البته با چالش و سبب های فرهنگی نیز مواجه است. در این جاست که نقش حکومت اهمیت پیدا می کند، گرچه حکومت نمی تواند فرهنگ مردم را تعیین کند؛ اما می تواند بر روند همگرایی و یا ستیزه جویی فرهنگی بین اقوام نقش مثبت و یا منفی بازی کند و از این رهگذر به فرایند توسعه فرهنگی کمک کند اما متأسفانه در افغانستان در اثر پی گیری سیاست های قوم محورانه از سوی حکومت های اقتدار گرا هم طور مسالمت آمیز میان اقوام افغانستان حاکم نبوده است و این امر در حافظه تاریخی مردمان افغانستان آثار و پیامد های بس زیان بار از خود بر جا گذاشته است.

فرهنگی به شمار می رود.

پس در چنین شرایطی نقش دولت در زمینه توسعه فرهنگی

کار ساز و با اهمیت جلوه می کند با وجود این که کشورها بدنبال کاهش تصدی گری و دولت در زمینه فرهنگی است. امام در کشور چند فرهنگی مثل افغانستان نهاد بی طرف و متمرکز در زمینه توسعه فرهنگی دولت است که می تواند با سرمایه گذاری روی فرهنگ افغانستان گام های محکم را در زمینه توسعه فرهنگی بردارد.

الف. توسعه نیروی انسانی

انسان محور و هدف توسعه است. اساس و پایه ی شالوده اصلی توسعه فرهنگی را انسان تشکیل می دهد. در شاخص های که در توسعه فرهنگی ارایه شده است، بر محوریت انسان می چرخد از این جهت باید برای دست یابی به این شاخص ها فرهنگ توسعه را در جامعه نهادینه کرد و سنت ها، ارزش ها و ارمان های موجود در جامعه را می توان عاملی برای تحقق توسعه در جامعه تشویق و ترویج نمود و نهاد های مناسب را در جامعه بنیان نهاد و آنچه در توسعه فرهنگی مهم است باور کردن سرمایه انسانی است سرمایه انسانی عبارت است از علم دانش قابلیت ها تجارب و نهایتا نظم و انضباطی است که ابزارها و دستگاه های فرهنگی در جامعه پدید می آورند. از این رو سرمایه انسانی به درجه ی توانایی علمی، فنی، حرفه ای و فکری یک کشور بسته است (تو دارو ۴۷۳:۱۳۸۷). وهم چنان منابع انسانی گاهی اصل ثروت ملت ها را تشکیل می دهند سرمایه و منابع طبیعی عوامل طبیعی تولید اند در حالی که انسان ها عوامل فعال هستند که سرمایه ها را متراکم می سازند و از منابع طبیعی بهره برداری می کنند. سازمان های اجتماعی اقتصادی و سیاسی را می سازند و توسعه ملی را پیش ببرند. کشوری که نتواند مهارت ها و دانش مردمش را توسعه دهند واز آن در اقتصاد ملی به نحوی موثر بهره برداری نکنند، قادر نیست هیچ چیزی دیگری توسعه بدهند (سریع القم ۱۷۳:۱۳۶۹).

ب. گسترش آموزش و پرورش

مهم ترین راهکار توسعه فرهنگی در کشورهای جهان سوم مثل افغانستان بها دادن به دانش و ارج نهادن به سرمایه های علمی کشور است. در حال حاضر نظام آموزشی افغانستان نسبتا ارزشمند و از رویکرد توسعه خوبی برخوردار است. اگر سرمایه گذاری ها روی نهاد های آموزش و پرورش انجام شود می تواند در درون توسعه کشور نقش

تعیین کنند و اساسی را بازی نماید که هزینه های مالی و تلاش های صورت گرفته در مسیر درست مدیریت شوند. در نتیجه آن نیروی انسانی متخصص و آگاه با فکر و فرهنگ ملی و انسانی به وجود آید قطعاً شاهد رشد و پیشرفت در توسعه فرهنگی جامعه افغانستان خواهیم بود.

ایجاد مکاتب عصری، تاسیس مراکز عالی آموزشی دولتی و خصوصی از اهمیت ویژه ای جهت رسیدن به توسعه فرهنگی برخوردار است. افراد وقت در فرایند آموزش عالی با جهان خارج از ده قریه و ولایت خود آشنا می شوند. جهت عبور از باور و نگرش های خاص قریه و قبیله آمادگی می گیرند، زمانی که سطح سواد دانش و آگاهی افراد زیادتیر می شود کم تر در دام شعارها و احساسات محدود قومی و قبیله ی قرار می گیرند. تحصیل در دانشگاه های عصری و مدرن دانشجویان و جوانان را با انواع اندیشه ها و افکار آشنا می سازد و افق جدید فکری را برای آنان می گشاید. این مساله به خودی خود زمینه های شکل گیری فرهنگ کثرت گرا هم پذیر و تساهل گرا را که از ویژگی های دموکراسی و توسعه، میان دانشجویان و جوانان به تدریج در جامعه مساعد می سازد. افزون بر آن چه که بیان شد معیار رشد ارزش های دموکراتیک و آموزش از تباط مسستقیم وجود دارد. به این ترتیب متون تعلیمی در جوامع دموکراتیک عادات موکراتیک حکومت را تقویت می نماید؛ زیرا جوانان از زهگذر فراگیری دانش جدید در مکاتب و دانشگاه های مدرن می توانند در مورد اصل اساسی دموکراسی و شایستگی های آن معلومات حاصل کنند و بر آگاهی خویشستن بیفزایند. بدیهی است که مردم آگاه به خوبی می توانند پایه های دموکراسی را در کشور های خود تقویت نموده و انگاشاف بخشند. (نظری ۸۳:۱۳۸۷)

نتیجه گیری

پس از رویداد حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و سرانجام فروپاشی نظام طالبان روزنه جدیدی برای مشارکت و حضور اقشار مختلف اعم از زنان و مردان افغانستان در زمینه توسعه فرهنگی گشوده شد و از امروز کشور پس از یک دهه حضور جامعه جهانی حکومت نسبتا دموکراتیک دارد و شکل گیری نهاد های مدنی در حال گذار از یک جامعه سنتی به سوی شکل گیری جامعه در حال توسعه است. برای رسیدن به توسعه تحول فرهنگی به عنوان پیش شرط اساسی



توسعه، ضرورت بنیادین دارد یعنی برای رسیدن به توسعه پایدار فرهنگ جامعه باید متحول گردد چرا که از راه توسعه فرهنگی می توان مسیر توسعه را هموار کرد.

فرهنگ به عنوان شیوه زندگی باورها ارزش ها و نگرش ها است و برای توسعه و بهبودی شیوه زندگی و نگرش جامعه نیاز است که فرهنگ نیز مورد اصلاح قرار گیرد بنا بر آن رمز رسیدن به توسعه فرهنگی پذیرش و نگاه یکسان و تقویت روحیه رقابت جویی و نیز میدان دادن به رشد و شکوفایی فرهنگ تمامی اقوام در افغانستان معاصر است. توسعه فرهنگی در تمام جوامع به ارزش ها و باور های ویژه ای نیاز دارد که در صورت فقدان و یا ضعف آنها دستیابی به توسعه فرهنگی مبسر نیست این ارزش ها و باور ها در قالب وحدت و همبستگی ملی مطرح می شوند، لزوما مختص یک فرهنگ و یا ملت نیستند. برای تحقق این هدف نهاد های رسمی و غیر رسمی باید مشارکت فعال و فدهمند داشته باشند؛ پس از فروپاشی نظام طالبان خواست و اراده مردم شرایط کاملا مستعدی را برای رشد و توسعه نیروی انسانی و با در نظر داشت نقش زنان جهت تحقق و اجرای برنامه های توسعه فرهنگی در افغانستان را فراهم نموده است.

ایجاد مکاتب عصری تاسیس مراکز عالی آموزشی دولتی و خصوصی از اهمیت ویژه ی جهت رسیدن به توسعه فرهنگی برخوردار است، به این ترتیب متون تعلیمی در جوامع دموکراتیک عادات دموکراتیک حکومت را تقویت می نماید؛ زیرا جوانان از رهگذر فراگیر دانش جدید در مکاتب و دانشگاه های مدرن می توانند در موارد اصول اساسی دموکراسی و شایستگی های آن معلومات حاصل کنند و بر آگاهی خویشتن بیفزایند. بدیهی است که مردم آگاه به خوبی می توانند پایه های دموکراسی را در کشورهای خود تقویت نموده و انگشاف بخشند در این مقاله به اجمال چالش ها و راهکار های توسعه فرهنگی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است و براین واقعیت تاکید گردید که آینده کشور معطوف به شیوه ی برنامه ریزی حکومت روی منابع انسانی جهت توسعه کارآمد و مدیریت آن در قالب توسعه فرهنگی است.

منابع و ماخذ

۱. آشوری، داریوش (۱۳۷۰) تعریف ها و مفهوم فرهنگ، تهران: انتشارات مرکز اسناد فرهنگ آسیا.
۲. اسدی، علی (۱۳۶۹) توسعه بر جاده تکنولوژی می تازد، تدبیر، شماره ۲.
۳. تودارو، مایکل (۱۳۸۷) توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه: غلام علی فرجاد، تهران: نشرنی.
۴. پهلوان، چنگیز (۱۳۸۱) فرهنگ شناسی تهران: نشر قطر.
۵. شیخ نیا، محمد رضا (۱۳۸۴) مدیریت فرهنگی، صلح تهران: نشرنی
۶. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶) جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشرنی.
۷. فاضلی، محمد (۱۳۸۸) راهبردهای عملی توسعه فرهنگی، تهران: موسسه فرهنگی و انتشاراتی تبیان.
۸. فریدمن، جین (۱۳۸۱) فمینیسم، ترجمه: فیروزه مهاجر، تهران: قومس.
۹. سریع القم، محمود (۱۳۶۹) عقل و توسعه یافتگی، چاپ دوم، تهران: نشرسفیر.
۱۰. سریع القلم، محمود (۱۳۶۹) اصول ثابت توسعه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۵.
۱۱. نظری، عبدالطیف (۱۳۸۷) مفهوم دموکراسی، کابل مرکز منبع معلومات افغانستان در دانشگاه کابل.
۱۲. معین، محمد (۱۳۷۵) فرهنگ معین، تهران: امر کبیر، چاپ اول، جلد اول.

بازنگری در حضور حقوقی زنان در سیاست افغانستان



■ روح الله حقجو
■ محقق و روزنامه نگار

چکیده

حقوق سیاسی زن و حضور کارآمدی زنان، در عرصه های سیاسی و اجتماعی از مسائیل مهم و در عین حال چالش برانگیز همه کشورهای بخصوص در افغانستان امروز است. این مساله که همواره مورد اهتمام و پژوهش حقوقدانان بوده در اوضاع و شرایط کنونی، با حساسیت بیشتر دنبال می شود. به لحاظ تاریخی، زنان افغانستان همواره دچار نابرابری، تبعض جنسیتی و موقعیت فرودست نسبت به مردان بوده اند، چرا که خودکامگی و شیوه استبدادی نظام خانوادگی پدرسالاری و سوءتفسیر از آموزه های دینی و مذهبی - به اضافه تفسیر سیاسی مبهم دینی - هر چه بیشتر زمینه محدودیت حقوق زنان به ویژه حقوق سیاسی شان را فراهم کرده است. معلوم است که در مانیفست های مردمحور، ظرفیت و استعداد سیاسی زنان همچنان نادیده انگاشته می شود. پژوهش های مردمحورانه علایق و خواسته های زنان را بیشتر بازتاب تعهدات اخلاقی و یا خانوادگی جلوه می داده است تا یک موضع اصیل سیاسی.

مقدمه

زن یکی از ارکان اصلی جامعه بشری است و جایگاهی بس بزرگ در روند زندگی خانوادگی، اجتماعی و سیاسی داشته و دارد. او همراه با محوریت در کانون گرم خانواده و صفا بخش روح و روان همسر و فرزندان، نقش بسزایی در تاریخ جوامع و ملت ها ایفا کرده و می کنند. اسلام نیز از آغاز

پیدایش به حضور زن در عرصه های اجتماعی و سیاسی احترام گذارده و به ارتقاء و گسترش آن اندیشیده است. به دلیل نقش و جایگاه رفیع زن در جامعه، یکی از مباحث مهم و قابل توجه در اجلاس لویه جرگه قانون اساسی ۱۳۸۲ هـ ش موضوعات مربوط به حقوق زنان بود. پس از بحث و تأکید روی دین و ارزش های دینی، دومین موضوع که گفتگوهای فراوان در اطراف آن صورت گرفت، مسأله حقوق و جایگاه زن در نظام سیاسی آینده کشور بود. (۱) از همین رو قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان که در تاریخ ۱۴ جدی ۱۳۸۲ هـ ش به تصویب نمایندگان لویه جرگه رسید با توجه به ظلمی که در گذشته ها نسبت به زنان روا داشته بودند، این بار قانون با عنایت به فرهنگ و آموزه های اسلامی که در سیر تکامل و توسعه برای زنان، جایگاهی همانند مردان قایل است و نیز با اعتنا به موافقتنامه «بن» در یک فضای آزاد و دموکراتیک، توسط نمایندگان منتخب ملت به تصویب رسید، رویکرد مثبت به حقوق زنان داشته و برآیند آن، علاوه بر مواد مشترک بین مردان و زنان، چندین ماده را به حقوق اساسی زنان اختصاص داده که در این فصل اشاره می شود.

تاریخچه جنبش سیاسی حق خواهی زنان

سابقه جنبش سیاسی زنان و اندیشه های مربوط به آن را باید از انقلاب فرانسه به بعد، جستجو کرد؛ «الپ دوگوژ» نویسنده فرانسوی در سال ۱۷۸۹ در اعلامیه حقوق زن و



شهروند اعلام داشت همچنان که زنان حق دارند بالای چوبه دار بروند به همین سان حق دارند که بالای سکوی خطابه بروند. در طی انقلاب فرانسه، زنان به تشکیل باشگاه های انقلابی پرداختند. در سال ۱۷۹۲ نویسنده انگلیسی به نام «ماری ولستونکرافت» با نوشتن رساله حمایت از حقوق زن توجه افکار عمومی را به موقعیت سیاسی زنان جلب کرد. در افغانستان تاریخ حقوق سیاسی زنان را باید از زمان امان الله خان به بعد، بررسی کرد و قبل از آن زنان در هیچ عرصه مشارکت نداشته بلکه از انظار عمومی نیز غایب و جایگاه زنان در میان چهار دیواری خانه بوده است. در زمان امان الله خان، وضعیت زنان کمی تغییر کرد. ملکه ثریا همسر امان الله خان در روز جشن استقلال افغانستان در انظار عمومی حاضر شد و وضعیت، کمی متفاوت شد. بعد از آن زنان تا حدودی می توانستند در انظار عمومی ظاهر شوند اما حضور زنان در هیچ عرصه همچنان ادامه نیافت. با سقوط حکومت امان الله خان و دستیابی حبیب الله کلکانی به قدرت باعث شد که وضعیت به حالت سابق برگردد، یعنی فضایی که در زمان امان الله خان برای حضور زنان در انظار عمومی به وجود آمده بود از بین برده شد و زنان، دوباره در چار دیواری خانه محصور شدند.

این وضعیت تا دهه دموکراسی تغییر نکرد. استبداد نادر خان فرصتی برای طرح و فکر مشارکت زنان و حضور آنها در انظار عمومی را گرفته بود اما در دهه دموکراسی وضعیت تغییر کرد. قانون اساسی بخشی از حقوق مردم را قبول کردند و فرصت این پیش آمد تا گروه های مختلف اجتماعی از جمله بتوانند ادعای حقوق اساسی خود نمایند با کودتای داودخان، وضعیت باز هم به شکل سابق برگشت و فرصت اعتراض و حقوق خواهی از گروه های اجتماعی گرفته شد. در دوران کمونیست ها، مجاهدین و طالبان وضعیت زنان بدتر شد. بدترین وضعیت را زنان در دوره طالبان تجربه نمودند. زنان اگر چه می توانستند بصورت آزادانه بگردند ولی باید تمام بدن خود را می پوشانیدند اما در دهه جدید، فرصت خوبی برای زنان فراهم شد تا زنان بتوانند در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حضور پیدا کنند و نقش بازی کنند. دوره جدید قانون اساسی، حقوق برابر برای زنان و مردان در عرصه های مختلف را مورد پذیرش قرار دادند و زنان توانستند در برخی

عرصه ها ظاهر شوند؛ از جمله زنان زیادی کاندیدای شورای ملی و ولایتی و برخی شان در رقابت انتخاباتی پیروز شده و وارد یکی از قوه ها شدند. در شورای ولایتی نیز تعدادشان کرسی ها را از آن خود ساختند. بنابراین دوره جدید را می توان گفت که بهترین دوره برای زنان بوده است با وجود اینکه خشونت هاعلیه آنها زیاد شده است و زنان به صورت های گوناگون، مورد آزار و اذیت قرار می گیرند. خوشبختانه قانون اساسی جدید افغانستان از حقوق سیاسی و سایر حقوق شهروندی زنان، حمایت جدی نموده اند.

مصداق های حق های سیاسی زنان در قانون

اساسی افغانستان:

- حق داشتن تابعیت
- حق آزادی بیان
- حق انتخاب کردن و انتخاب شدن
- حق تأسیس حزب و عضویت در آن
- حق مظاهره و اجتماع
- حق اشتغال در وظایف دولتی و اداره امور کشور
- داشتن حق مالکیت (هرچند که مربوط حقوق سیاسی نیست)

- داشتن حق پناهندگی

مبحث اول: اقدامات نظری

گفتار اول: حق داشتن تابعیت

تابعیت عبارت از رابطه حقوقی سیاسی است که شخص را به دولت معین مرتبط می سازد. هر فرد حق دارد دارای تابعیتی بوده و در سرزمین معین زندگی کند. هیچکس به شمول دولت، حق ندارد به صورت غیرقانونی و اعمال زور، شخصی را از تابعیت کشورش محروم سازد. تابعیت، اساسی ترین شرط استفاده از حقوق و آزادی های اساسی، مخصوصاً حقوق و آزادی های سیاسی برای فرد است. بدین لحاظ بحث را در ارتباط حقوق سیاسی از آن آغاز کرده ایم تا تابعیت نباشد استفاده از سایر حقوق سیاسی برای افراد، مشکل است و به صورت دلخواه نمی توانند از آن بهره مند شود. شخص بدون تابعیت را در اصطلاح علم حقوق آپاترید و شخص دارای تابعیت را تبعه یا شهروند می گویند. بدین لحاظ کشورها برای افرادی که دارای

سند تابعیت است از اصطلاح تبعه یا شهروند استفاده می کنند.

اصول تابعیت: اصول عمده تابعیت عبارتند از؛

- هر فرد باید تابعیت داشته باشد. فردی که بدون تابعیت در سرزمینی زندگی می کند با مشکل مواجه می شود.
- هیچ فردی نباید بیش از یک تابعیت داشته باشد.
- تابعیت باید برای تمام اتباع کشور مساوی و یکسان باشد.
- تابعیت یک امر همیشگی و زوال ناپذیر نبوده، شخص حق دارد به میل خود تابعیتش را ترک و طبق قانون به تابعیت کشور دیگری در آید.

اشکال تابعیت

- ۱- تابعیت یگانه (که شخص رسماً تابع یک دولت باشد)
- ۲- تابعیت دوگانه یا مضاعف (شخصی که بدون از دست دادن تابعیت قبلی، تابعیت دولت دیگری را نیز کسب نماید)

شیوه های کسب تابعیت

- ۱- کسب تابعیت مبتنی بر سیستم خون (که به مجرد تولد طفل، تابعیت پدر و مادرش بر او تحمیل می شود).
- ۲- کسب تابعیت مبتنی بر جغرافیا (خاک) که فرد، صرف نظر از تابعیت والدین، تابع کشوری شمرده می شود که در آن خاک تولد یافت است.

۳- کسب تابعیت با راه قبولی (که بنا بر خواهش فرد، از طرف مقامات دولت دیگری به تابعیت آن پذیرفته می شود) حق تابعیت در ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر برای هر فرد به رسمیت شناخته شده و طبق ماده ۴ قانون اساسی جدید افغانستان، هیچ افغان از تابعیت افغانستان محروم نمی گردد. از طرفی دولت افغانستان مطابق ماده هفتم قانون اساسی مکلف است معاهدات بین الدول، میثاق های بین المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت کند. بنابراین اعلامیه جهانی حقوق بشر، تابعیت را برای هر فرد انسان به دور از محدودیت های جنسیتی، نژادی و ... به رسمیت شناخته و دولت افغانستان ملزم به رعایت آن است که حق داشتن تابعیت را برای شهروندان افغانی اعم از زن و مرد به رسمیت بشناسد. در ماده چهارم قانون اساسی جدید آمده است: «هیچ فردی از افراد ملت از تابعیت افغانستان محروم نمی گردد.» (۲)

در این ماده با استفاده از واژه فرد که بر زن و مرد اطلاق می گردد حق داشتن تابعیت را بدون تبعیض جنسیتی برای مرد و زن افغانی به رسمیت شناخته است. امور مربوط به حصول و از دست دادن تابعیت توسط قانون تابعیت افغانستان به طور مفصل تنظیم گردیده است.

گفتار دوم: حق آزادی بیان

آزادی بیان نوعی از حقوق سیاسی است که اتباع یک کشور از آن مستفید باشند. اعلامیه جهانی حقوق بشر در مورد آزادی بیان اهمیت ویژه قایل شده و آن را به صورت خاص مورد توجه قرار داده است. اعلامیه در این مورد می گوید: «هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور، شامل آن است که از داشتن عقاید خود، بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن با تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشند».

آزادی بیان در اسلام: تردیدی نیست که آزادی بیان در حقوق و قوانین اسلام پذیرفته شده است و از این لحاظ محدودیتی وجود ندارد مگر اینکه این آزادی به سوءاستفاده برخی افراد سوذجو تبدیل شود. با توجه به اهمیتی که دین اسلام برای کسب علم و دانش قایل است نمی توان پذیرفت که چنین دینی قایل به ممنوعیت بیان علم باشد. اگر این گونه بود باید قرآن به جای این همه استدلال و توضیح و نقد نظرات مخالفین خود و تایید شیوه پیامبر در امر تبلیغ شیوه ای دیگری در پیش می گرفت و با اشکالات مطرح شده از سوی مخالفین، مخالفت کرده جلوی آن ها را می گرفت. از سوی دیگر مسلم است که تمام حقوق و زوایای فرهنگ دینی برای ما روشن نیست و حق کامل در پیشگاه حق تعالی و راسخان در علم و متصلان به وحی است. لذا چاره نداریم جز اینکه بگوییم معرفت دینی ما در جامعه، همواره نیازمند نقد و بررسی همه جانبه است و لذا باید آزادی بیان را بپذیریم و از نقد دیگران برای تصحیح و یا شفاف تر کردن معرفت دینی خود استقبال کنیم. (۳)

آزادی بیان در قرآن: الف) «بندگان مرا بشارت بده، همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها تبعیت می کنند...» (۴)

این آیه مردم را به شنیدن سخنان و متابعت بهترین آن ها دعوت می کند چرا که انسان برای کشف حقیقت، نیازمند



استماع اقوال احسن و سپس اتباع احسن آن‌ها است و تمیز حق از باطل در ظل تقابل آرای گوناگون حاصل می‌شود. در واقع آیه از فرصت گفتگو و تبادل افکار و امکان طرح نظریات موافق و مخالف خبر می‌دهد زیرا در صورت متابعت احسن میسر خواهد بود که چندین راه و کلام وجود داشته باشد و استماع همه آن‌ها ممکن باشد و این ممکن نیست مگر در صورتی که آزادی بیان، افکار مخالف وجود داشته باشد تا دیگران با شنیدن امکان مقایسه بین آن‌ها و اتباع احسن را داشته باشد.

ب) «ادع الی سبیل ربک ...» «با حکمت و اندرز نیکو به راه خدایت دعوت کن و با آن‌ها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن». این آیه هم در مقام بیان شیوه تبلیغ و دعوت مردم به دین خدا است و در آن روش تبلیغ صحیح را روش حکمت و موعظه معرفی می‌کند. باید توجه داشت که در جامعه‌ای که امکان طرح دیدگاه‌های مختلف وجود ندارد دعوت به روش حکمت و موعظه نیکو معنا ندارد چرا که دعوت با حکمت در فضای آرام، گفتگو و برخورد منطقی و استدلال عقلی ممکن خواهد بود. لذا نتیجه باید گرفت که فضای کلی نزول آیه در ظرف جامعه آزاد و با امکان قدرت بیان، دیدگاه‌های مخالف و طرح عقاید گوناگون بوده است.

آزادی بیان در احادیث: حضرت امام محمدباقر (ع) از حضرت عیسی نقل می‌کند: «کلام حق را بگیرد ولو گوینده آن، اهل باطل باشند ولی کلام باطل را اگرچه گوینده آن اهل حق باشد، رد کنید؛ شما منتقدان سخن باشید.» چه بسا ضلالت و گمراهی که به وسیله آیه از کتاب خدا تزئین شده باشد همانطوری که ممکن است مس با نقره ناخالص مخلوط شده باشد نگاه به آن دو یکسان است، در ظاهر قابل تشخیص نیست ولی کسانی که با بصیرت و دقت در آن نگاه کنند به آن آگاهی می‌یابند.

نکات قابل استفاده از روایت:

یک) معیار برگزیدن، سخن حق است گرچه گوینده اش از اهل باطل باشد.

دو) چه بسا کسانی خود را اهل حق نشان می‌دهند ولی سخنان شان فریبنده و توجیه‌گرایانه است. بنابراین نباید فریب ظاهر چنین افرادی خورد بلکه باید به سخن آن‌ها

توجه کرد و آن را با حق محک زد.

سه) امکان و فرصت سخن گفتن افراد را نباید از آن‌ها سلب کرد و به این دلیل که آن‌ها باطل هستند با آن‌ها مخالفت کرد. برای اهل حق هم نباید ارزش بیش از گفتار حق شان قایل شد.

چهار) افراد جامعه، باید انتخاب‌گر و ناقد باشد. از نظر اسلام ارزش از آن نقد و بررسی است و تکامل و رشد به وسیله نقد کلام است. لذا اگر در جامعه‌ای آزادی برای بیان دیدگاه‌های مخالف وجود نداشته باشد و از آن‌ها ممانعت شود، دیگر جامعه‌ای ناقدپرور به وجود نخواهد آمد و نقد و بررسی کلام امکان نخواهد داشت.

آزادی بیان در اعلامیه جهانی حقوق بشر: در ماده ۱۸ و ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر هم ضرورت آزادی عقیده و بیان تاکید شده است: «هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور، شامل آن است که از داشتن عقاید خود، بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد.»

حق آزادی بیان زنان، در قانون اساسی: یکی از مبناهای محکم حق آزادی بیان که زمینه تحقق این حق را در درون دولت‌های ملی فراهم می‌کند، قوانین اساسی کشورها است. در ذیل این عنوان، نگاه کوتاهی به قانون اساسی افغانستان می‌اندازیم تا زمینه حق آزادی بیان روشن گردد. قانون اساسی افغانستان در ماده ۲۴ آزادی را این گونه به رسمیت شناخته است: «آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و مصالح عامه که توسط قانون تنظیم می‌گردد، حدودی ندارد. آزادی و کرامت انسان از تعرض مصون است. دولت به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسان مکلف می‌باشد.» این ماده اگرچه به طور خاص به آزادی بیان نپرداخته است اما بیان این ماده کلی است و آزادی را به عنوان یک حق طبیعی به صورت عام، مورد توجه قرار داده است. طبعاً حق آزادی بیان، در میان تمام حقوق، جایگاه ویژه دارد. از این ماده که آزادی بیان نیز استنباط می‌گردد به عنوان حق طبیعی انسان یاد شده است و بدون در نظر گرفتن جنسیت، این حق را برای مرد و زن به رسمیت شناخته‌اند. در ماده سی و

چهارم قانون اساسی مقرر می دارد: «آزادی بیان از تعرض مصون است. هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشته، تصویر و یا وسایل دیگر، با رعایت احکام مندرج این قانون اساسی اظهار نماید.»

این ماده بین زن و مرد افغانی در رابطه به حق آزادی بیان، هیچگونه تفاوتی قایل نگردیده و حق آزادی بیان را به عنوان حق مسلم شهروندی برای زن و مرد افغانی به رسمیت شناخته است. چنانچه مشاهده می شود، قانون اساسی افغانستان، حق آزادی بیان را به صورت عام و فراتر از گفتار و نوشتار مورد تاکید قرار داده است. در این ماده چند عنصر اساسی وجود دارد؛ یکی از آن عناصر، فارغ بودن از جنسیت است که این حق را برای مرد و زن افغانی در نظر گرفته اند.

گفتار سوم: حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان در قانون اساسی

یکی از مصادیق حقوق سیاسی، حق مشارکت در اداره عمومی کشور است. مشارکت در اداره عمومی کشور با انتخاب شدن و انتخاب کردن تمثیل می شود. قانون اساسی افغانستان در ماده ۳۳ تصریح کرده است که: «اتباع افغانستان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا می باشد.»

سهم گیری در اداره عمومی کشور، در نظام مبتنی بر دموکراسی افغانستان از رهگذر انتخاب کردن و انتخاب شدن می گذرد و آن چیزی است که در نظام های موروثی افغانستان نبوده است اما در نظام سیاسی جدید و قوانین موضوعه کشور به ویژه قانون اساسی جدید، اداره عمومی کشور بطور مساویانه بدون در نظر داشت جنسیت، نژاد ... برای همه اتباع در نظر گرفته شده است. بدین معنا که هر تبعه افغانستان، اعم از مرد و زن حق دارد در پروسه انتخابات (انتخاب کردن و انتخاب شدن) به طور مساویانه اشتراک نموده و سهم بگیرند و در این خصوص، هیچ مانعت نباید باشد.

این حق توسط قوانین موضوعه افغانستان مانند قانون اساسی و قانون انتخابات تضمین گردیده اند و توسط وثایق بین المللی، مورد تاکید قرار گرفته اند؛ از جمله می توان به میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی اشاره کرد که جنبه

الزام آور برای افغانستان دارد. مبنای الزام آوری آن، تعهدی است که افغانستان بردوش گرفته است. میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی تصریح کرده است که هر شهروندی باید از فرصت ها و امکانات، بدون در نظر گرفتن محدودیت های نامعقول از قبیل جنسیت و ... حق آن را داشته باشد که در اداره عمومی کشور، مستقیماً و یا به وسیله انتخاب آزاد نمایندگان، شرکت نموده به عنوان یک شهروند سهیم شوند و همچنین در انتخابات دوره ای صحیح که با آرای عمومی مساوی و مخفی انجام می گیرد و تضمین کننده بیان آزادانه خواسته انتخاب کنندگان است، حق رأی دادن و انتخاب شدن دارد. (۵)

زنان همانند مردان در صحنه ملی و بین المللی می توانند مشارکت سیاسی داشته باشند. در همین راستا، ماده ۳۳ قانون اساسی اشعار دارد: «اتباع افغانستان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا می باشند و ... و ماده ۴ این قانون مقرر می دارد: «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود اعمال می کنند. ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند.»

حق انتخاب کردن و انتخاب شدن که برای زنان در قانون اساسی افغانستان در نظر گرفته شده می توان را می توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱- ریاست جمهوری و معاونت: رییس جمهور که بالاترین مقام کشوری است، مطابق ماده ۶۲ قانون اساسی که جنسیت را برای تصدی این دو مقام شرط نمی داند، هر زن افغانستانی که شرایط لازم این قانون را داشته باشد، می تواند برای احراز پست ریاست جمهوری، نامزد و در صورت برنده شدن در انتخابات، متصدی این مقام شود. همچنین زن افغانستانی واجد شرایط، می تواند به عنوان معاون اول یا دوم رییس جمهور برگزیده شود.

۲- وزارت و معاونت: مطابق ماده ۷۲ قانون اساسی که شرایط وزرا را بیان کرده اند بدون در نظر داشت جنسیت به صورت مطلق بیان داشته است: «تنها حامل تابعیت افغانستان باشد» لذا هر افغانستانی واجد شرایط اعم از مرد و زن می توانند کاندیدای وزارت و معاونت آن باشند.

۳- ولسی جرگه و مشرانو جرگه: علاوه بر شانس





انتخاب و عضویت زنان در ولسی جرگه از طریق کسب آرای بیشتر مردم در انتخابات آزاد مجلس نمایندگان، به منظور رفع تبعیض از زنان و رعایت حقوق اساسی و مشارکت بیشتر آن‌ها در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی، ذیل ماده ۸۴ قانون اساسی مقرر می‌دارد، در مجلس نمایندگان «به تناسب نفوس از هر ولایت به طور میانگین حداقل دو وکیل زن در ولسی جرگه عضویت یابد» اینجا به طور روشن امتیاز اساسی برای زنان در نظر گرفته و چنانچه آراء این زنان کمتر از مردان حوزه انتخابیه خود باشند باز این زنان است که به خانه ملت راه می‌یابند و چنین تبعیض که بر علیه مردان اعمال گردیده شاید یکی از دلایل عمده آن این باشد که در جامعه سنتی افغانستان و نگاه منفی در بین توده مردم درباره احراز مقام‌های بالای کشوری برای زنان، احتمال راه یابی زنان از طریق انتخابات عادی همانند مردان دشوار باشند. از این رو سهم ویژه برای آنان در نظر گرفته که به نظری رسد برای زدودن اندوه از چهره زنان و توسعه مشارکت آنان، چنین رویکردی، رویکرد مثبت و عاقلانه است.

همچنین برابر بند ۳ ماده ۸۴ قانون اساسی یک سوم اعضای مشرانو جرگه (مجلس سنا) که به طور مستقیم از سوی رییس جمهور تعیین و انتصاب می‌شوند، پنجاه فیصد این افراد معرفی شده از طرف رییس جمهور باید از میان زنان باشند. در فراز دوم این ماده آمده: «رییس جمهور تعداد پنجاه فیصد از این اشخاص را از بین زنان تعیین می‌نماید.»

۴- شورای ولایتی و ولسوالی‌ها: برای اداره بهتر کشور و واگذاری برخی از صلاحیت‌ها به ادارات محلی، ماده ۱۳۸ و ۱۴۰ قانون اساسی، شورای ولایتی بر هر ولایت و شوراهای ولسوالی برای هر ولسوالی در نظر گرفته است که اعضای شوراها از طریق انتخابات آزاد کشوری از سوی ساکنین ولایت‌ها و ولسوالی‌ها انتخاب می‌شوند. بند ۳ ماده ۳۱ و بند ۲ ماده ۳۶ قانون انتخابات، دو کرسی در شورای ولایتی و دو کرسی در هر شورای ولسوالی را به زنان اختصاص داده است.

گفتار چهارم: حق تشکیل جمعیت‌ها و تأسیس احزاب سیاسی

احزاب سیاسی و جمعیت‌ها منبع قدرت هستند. نخستین هدف آن بسیج کردن قدرت در تأمین جامعه سیاسی است. یعنی مردم یا شهروندان از طریق تشکل‌های سیاسی و احزاب و جمعیت‌ها و تشکل‌ها در واقع هدفی دارند که همانا سهم مساویانه افرادی که کشور را در اداره عمومی و مشارکت همگانی تسهیل می‌کند. ماده ۳۵ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «اتباع افغانستان حق دارند به منظور تأمین مقاصد مادی و یا معنوی، مطابق به احکام قانون، جمعیت‌ها تأسیس نمایند. اتباع افغانستان حق دارند، مطابق به احکام قانون، احزاب سیاسی تشکیل دهند. مطابق این ماده شهروند افغانی اعم از مرد و زن حق دارند به خاطر تأمین مقاصدشان دست به تشکیل احزاب سیاسی بزنند. از جمله مصادق حق سیاسی مردان و زنان افغانی بر اساس قانون اساسی، حق تشکیل جمعیت‌ها و تأسیس احزاب سیاسی است. هر شهروند حق دارد تا بدون محدودیت قومی، جنسیتی و ... و یا ممنوعیت به طور آزادانه جمعیت و یا حزب سیاسی تشکیل بدهند و یا به عضویت آنها وارد شود. از آنجا که اساس سیستم سیاسی دولت افغانستان مبتنی بر

دموکراسی و تعدد احزاب سیاسی می‌باشد. (۶)

پس واقعیت این است که دموکراسی در عمل به معنای مشارکت و رقابت سیاسی شماری از گروه‌ها به منظور تصرف قدرت سیاسی و اداره کشور بر حسب سیاست‌ها و مواضع هر یک از آن گروه‌ها است. در آن صورت احزاب سیاسی و انتخابات کانون و هسته اصلی زندگی دموکراتیک را تشکیل می‌دهند. حزب مهم‌ترین سازمان سیاسی در دموکراسی‌های معاصر است به نظر بسیاری از صاحب نظران دموکراسی در نهایت چیزی جز رقابت حزبی نیست.

شرایط تأسیس حزب سیاسی در قانون اساسی افغانستان:

- احزاب سیاسی باید مرام‌نامه و اساسنامه‌شان مغایر با احکام دین اسلام و نصوص و ارزش‌های مندرج قانون اساسی نباشد.

- از نظر تشکیلاتی و اقتصادی حزبی، باید تشکیلات و منابع مالی حزب علنی باشد و نیز اهداف و تشکیلات نظامی و شبه نظامی نداشته باشد. همین‌طور، حزب سیاسی وابسته به حزب سیاسی و یا دیگر منابع خارجی نباشد.

- تأسیس و فعالیت حزب باید دارای طرح ملی باشد و هر گونه تأسیس و فعالیت بر مبنای قومیت، سمت، زبان و

مذهب فقهی جواز ندارد. (۷)

به بیان دیگر، احزاب سیاسی حق ندارند اهدافی را تعقیب کنند که مناقض اساسات دین مقدس اسلام باشد یا از قوه یا خشونت استفاده نمایند، باقوه تهدید نمایند یا استفاده از قوه را تبلیغ نمایند یا تعصب قومی، نژادی، لسانی یا مذهبی را تحریک نمایند و عمداً نظم و امنیت عامه را بر هم زده و خطر مشهور را در برابر حقوق و آزادی های افراد ایجاد نماید یا تشکیلات نظامی یا تبانی با نیروهای قوای مسلح داشته باشند و یا از منابع خارجی تمویل گردند. (۸)

از مجموع این شرایط، چنین استنباط می گردد که قانون اساسی افغانستان در رابطه به تشکیل احزاب سیاسی و پیوستن به آن هیچ گونه تفاوتی را بین اتباع افغانستان از نظر جنسیتی قابل نشده اند و همان حقی را که مردان در ایجاد و تأسیس احزاب و تشکل های سیاسی دارا می باشند به همان پیمانانه زنان حق دارند احزاب سیاسی تشکیل داده و به آن بپیوندند.

گفتار پنجم: حق تظاهرات، اجتماعات و گردهمایی ها

آزادی تظاهرات و اجتماعات، در حقیقت لازمه آزادی بیان و افکار است. آزادی تظاهرات عبارت است از گردهمایی گروهی از اشخاص به طور موقت بر اساس قرار یا دعوت قبلی، به محل معین و به مقصد مشخص. معمول ترین نوع اجتماعات، عبارت از راهپیمایی خیابانی است که بعد از وقوع مسایل حاد اجتماعی، سیاسی سازمان داده شود. مراد از گردهمایی، جمع شدن عده ای از اشخاص است به مناسبت حادثه و یا واقعه معین مثل بزرگداشت و تجلیل از یک شخصیت تاریخی و یا بخاطر خواست های قانونی از دولت و حکومت در یک محل معین و ایراد خطابه و بیانیه. در کشورهای دموکراتیک، این حق در قوانین اساسی برای اتباع به رسمیت شناخته شده است. در هر حال استفاده از این حق در تمام کشورها مستلزم شرایطی خاصی است که مهم ترین آن عبارتند از:

- انتخاب محل معین.

- تظاهرات و اجتماعات باید صلح آمیز بوده، منجر به خشونت و شورش نگردد.

- در اثنای تظاهرات و اجتماعات، از آزار و اذیت و خسارت

رساندن به مردم یا جامعه جلوگیری شود.

- روز و ساعت مظاهره و گردهمایی، معلوم بوده و قبلاً به اطلاع مقام های امنیتی رسانده شود.

- مأمورین امنیتی می توانند مراقبت های لازم را برای حفظ نظم و امنیت اجتماعی به عمل آورند ولی حق ندارند بی مورد از تظاهرات و اجتماعات مردم جلوگیری نموده یا اقدام به ضرب و شتم و کشتار تظاهرکنندگان نمایند.

این حق در اعلامیه جهانی حقوق بشر برای هر فرد، به رسمیت شناخته شده است. طبق ماده ۲۱ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، دولت ها ملزم به اجرای آن شده اند. مطابق ماده ۳۶ قانون اساسی جدید افغانستان «اتباع حق دارند برای تأمین مقاصد جایز و صلح آمیز، بدون حمل سلاح اجتماع و تظاهرات نمایند.»

حق مظاهره و حق اجتماع، یکی از مصادق حقوق سیاسی است که قانون اساسی جدید افغانستان بدون در نظر داشت جنسیت، قوم و ... برای همه شهروندان افغانی در نظر گرفته اند و از کلمه اتباع استفاده شده است. بنابراین زنان افغانستان حق دارند به خاطر تأمین مقاصد قانونی شان، با رعایت قانون، مظاهره و اجتماع نمایند. این حق، گاهی در ادبیات سیاسی و حقوق اساسی به نام آزادی اجتماع و مظاهره نیز اطلاق می شود. اما اینکه اتباع کشور، حق مظاهره و اجتماع دارند صورت اولیه و نخستین قضیه است؛ به این معنا که اصل حق مظاهره و اجتماع، یک حق مسلم و تسجیل شده برای اتباع افغانستان اعم از مرد و زن است. اما آیا واقعاً این حق هیچ قید و شرطی ندارد؟ همین ماده ۳۵ تصریح کرده است که افغانستانی ها می توانند اجتماع کنند و یا مظاهره کنند به شرطی که؛ اولاً برای تأمین مقاصد جایز باشد. ثانیاً اینکه صلح آمیز باشد. ثالثاً اجتماع و مظاهره شان کاملاً مطابق قانون اجتماع و تظاهرات باشند. پس اگر اتباع کشور، بدون مراعات این سه شرط دست به مظاهره و اجتماع بزنند غیر قانونی بوده و تعقیب می گردد.

قانون اساسی صرفاً به حکم قضیه یعنی جواز تظاهرات پرداخته است و هر گونه قیود و شرایط آن را به قانون عادی ارجاع داده است. قانون جزای افغانستان راجع به اجتماع مردم می گوید که اگر هرگاه پنج نفر یا بیشتر از آن، به مقصد اخلال امنیت در یک محل عام اجتماع نمایند و از طرف قوای امنیتی به متفرق شدن آن ها امر داده شود.



هریک از آن‌ها که امر برای اش ابلاغ گردیده از آن سرپیچی کند، حسب احوال به حبس قصیر یا جزای نقدی که از دوازده هزار افغانی بیشتر نباشد محکوم می‌گردد، مگر این که قانون طور دیگری حکم کرده باشد. (۲۶)

پس اگر هدف اجتماع، ارتکاب جنایت یا جنحه یا منع تعمیم قوانین یا مقررات یا تأثیر انداختن به اعمال مقامات صلاحیت دار و یا محروم ساختن شخص از آزادی عمل باشد در صورتی که تأثیر و یا محروم ساختن توأم با عنف و تهدید باشد دعوت کننده، اداره کننده و هر شخصی که با وجود داشتن علم به هدف اجتماع، در آن اشتراک نماید و بعد از حصول علم به آن از اجتماع مذکور خارج نگردد، عمل غیرقانونی است و مرتکب جزا داده می‌شود. (۹)

بنابراین موارد پنجگانه، اخلال امنیت، ارتکاب جنحه و یا جنایت، منع اعمال مقررات و قانون، تحت تأثیر قرار دادن مقامات صلاحیت دار و محروم کردن شخص از آزادی عمل، قیدهای، «مقاصد جایز» و «صلح آمیز» قانون اساسی است؛ بدین معنا که شهروندان افغانستان حق دارند که برای مطالبات قانونی و مشروع اش از دولت دست به تظاهرات و اجتماع بزنند. منتهی تظاهرات و اجتماع از قالب مقاصد جایز و صلح آمیز نباید خارج باشد. چنانچه اگر نیروهای دولتی جلو تظاهرات و اجتماعاتی که عاری از مقاصد جایز و صلح آمیز باشد و متضمن موارد پنجگانه فوق باشد، خود این عمل، عمل مجرمانه است.

گفتار ششم: حق اشتغال در وظایف دولتی و اداره امور کشور

یکی از حقوق مسلم بشری و شهروندی، بهره مندی از امتیازات ادارات دولتی است که بدون تبعیض جنسیتی، نژادی و ... تمام شهروندان، اعم از زن و مرد در ادارات دولتی جذب شوند. هر فرد حق دارد که در وظایف اداری و پست های دولتی کشوری که تابعیت آن را دارد ایفای وظیفه کند. دولت ها مکلف اند که زمینه تقرر اتباع کشور را بر اساس تخصص، تعهد، لیاقت و شایستگی بدون تبعیض قومی، جنسیتی و ... در وظایف ادارات دولتی مساعد سازند، تا یک اداره سالم و خدمتگذار جامعه به میان آمده و از عهده انجام وظایف دولتی و اجتماعی خود، به درستی برآمده بتواند. در غیر این صورت، اداره سالم تشکیل نگردیده

ارتباطات شخصی جای ضوابط قانونی در امر اداره را می‌گیرد و اداره دولت و جامعه به طرف فساد، واسطه بازی، رشوه ستانی و تباهی سوق داده می‌شود، و سرانجام زمینه سقوط حاکمیت دولت را آماده می‌سازد. این حق در بند ۲ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر تسجیل گردیده، مطابق ماده ۲۵ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، دولت‌ها مکلف به اجرای آن گردیده اند. بنابراین دولت افغانستان هم ملزم به رعایت آن بوده و در قانون اساسی مقرر داشته است: «اتباع افغانستان بر اساس اهلیت و بدون هیچ گونه تبعیض، به خدمت دولت پذیرفته می‌شوند» (۱۰)

مطابق این ماده، معیار کار کردن و اجرای وظیفه در ادارات دولتی افغانستان، تنها اهلیت و شایستگی می‌باشد و هیچ گونه تبعیض جنسیتی، قومی، سمتی و ... راه ندارد و این ماده، حق کار در ادارات دولتی را برای همه شهروندان بویژه زنان فراهم کرده است.

گفتار هفتم: داشتن حق پناهندگی

حق پناهندگی پدیده نسبتاً نوی است که در نیمه قرن بیستم وارد ادبیات حقوقی گردیده است به دو معنا فهمیده می‌شود؛ اول درخواست یا تقاضای پناهندگی از طرف شخص، دوم اعطای پناهندگی برای اشخاص پناهنده از طرف دولت‌ها. پناهنده کسی است که به علت ترس موجهی که داشته یا دارد از اینکه بخاطر نژاد، مذهب، ملیت یا عقاید سیاسی تحت تعقیب درآید، از کشور متبوع خود یا از کشوری که قبلاً در آن ساکن بوده است خارج شده باشد و به علت ترس مذکور، نتواند یا نخواهد به کشور متبوع یا کشور محل سکونت خود بازگردد. لذا هر کسی حق دارد در برابر تعقیب، شکنجه و آزار، پناهگاهی جستجو کرده و در کشورهای دیگر، پناه اختیار کند. (۱۱) هیچ دولتی حق ندارد پناهنده را به کشوری که حیات و آزادی وی در آن جا در معرض خطر قرار دارد روانه کند. (۱۲)

شرایط پناهندگی: برای آن که شخص بتواند پناهنده محسوب شود، باید ثابت نماید که به سبب نژاد، مذهب، ملیت، عقاید سیاسی یا عضویت در بعضی گروه‌های اجتماعی، تحت تعقیب قرار دارد و نمی‌تواند و به علت ترس نمی‌خواهد خود را در اختیار کشور تعقیب کننده قرار دهد.

موانع پناهندگی: شخص در موارد ذیل نمی‌تواند به

حيث پناهنده محسوب شود:

۱- ارتکاب جنایت عليه بشریت و ارتکاب جنایات جنگی، جرایم قاچاق مواد مخدر و ترور.

۲- جنایت عليه منافع عمومی، تلف نمودن حقوق افراد و اشخاص جداگانه و عدم جبران آن.

لازم به یادآوری است که تاکنون هیچ هنجار و قاعده ای در قوانین و میثاق های بین المللی وجود ندارد که دولت ها را ملزم به اعطای پناهندگی برای افراد بیگانه نماید، بلکه این مسأله است که دولت ها بنا بر لزوم دید و قوانین داخلی خود، آن را حل می نماید. حق پناهندگی در ماده ۴ قانون اساسی جدید افغانستان تسجیل و تنظیم مفصل آن به قانون عادی محول شده است. هر چند که دولت افغانستان مطابق ماده هفتم قانون اساسی جدید ملزم به رعایت منشور ملل متحد، معاهدات بین المللی و اعلامیه جهانی حقوق بشر است و در واقع، مفاد ماده ۱۴ اعلامیه جهانی حقوق بشر که حق پناهندگی را بدون تبعیض جنسیتی، سمتی، قومی برای همه به رسمیت شناخته اند، مطابق ماده هفتم قانون اساسی در افغانستان واجب التعمیل است. بنابراین حق پناهندگی برای اتباع افغانستان بدون محدودیت های غیرقانونی برای مرد و زن افغانی در قانون اساسی جدید، تسجیل شده است.

مبحث دوم: اقدامات عملی

تلاش ها و فعالیت های دولت، منحصر به امر قانون گذاری نبوده است بلکه دولت در مقام عمل نیز در راستای احقاق حقوق سیاسی زنان، اقدامات قابل توجهی را انجام داده که به برخی آن ها اشاره می کنیم؛

تأسیس وزارت خانه امور زنان

دولت به پیروی از موافقت نامه شهر بن «آلمان» در سال ۲۰۰۱ میلادی به منظور احیاء و توسعه حقوق زنان بویژه حقوق سیاسی زنان و محور هر گونه تبعیض علیه آنان در یک اقدام اصلاحی و عملی، همزمان با آغاز کار اداره موقت در سال ۱۳۸۰ ه-ش، وزارتی را تحت نام وزارت امور زنان تأسیس نمود و مسؤلیت تصدی آن را به یکی از زنان واگذار نمود. وزارتخانه مزبور، مسؤلیت طرح و برنامه ریزی کلیه امور مربوط به زنان را به دوش دارد. هر چند که این وزارت تازه تأسیس، با مشکلات عدیده مواجه بوده با آن هم یک

سلسله کارها و برنامه های خوبی برای احقاق حقوق زنان کشور انجام داده اند.

ورود زنان به هیأت دولت

دولت جدید با درک واقعیت تلخ و رقت بار، وضعیت زنان کشور در عرصه مشارکت سیاسی، اقتصادی و به منظور تقویت و گسترش حقوق آنان و نیز نشان دادن توانایی ها و ظرفیت های مدیریتی زنان، مسؤلیت چند وزارتخانه و بخش های دیگری را به آن ها موکول کرده است. خوشبختانه تاکنون وزارت ها و بخش های دیگری را که زنان در آن گماشته شده اند از نظر اداره و مدیریت کدام مشکل جدی پیش نیامده است. این نمایان گر این است که اگر زنان حمایت و تقویت شوند اداره و مدیریت شان در عرصه حکومت داری کمتر از مردان نه، بلکه بهتر خواهد بود.

مشارکت زنان در لویه جرگه اضطراری

اداره موقت که بعد از امضا موافقت نامه شهر «بن» آلمان به وجود آمد، اولین بار به منظور مشروعیت بخشیدن فعالیت ها و اقدامات خویش، از سنت کهن و دیرینه افغانی مدد و کمک گرفت و لویه جرگه اضطراری (مجلس بزرگان) را در تاریخ ۲۱ جوزای ۱۳۸۱ برگزار کرد. دولت با توجه به نقش حیاتی زنان در بازسازی و نوسازی کشور و نیز به هدف محرومیت زدایی از زنان از مجموع ۱۵۰۱ کرسی، ۱۶۰ کرسی را به زنان اختصاص داد.

زنان کشور با استقبال از این تصمیم بجا و سرنوشت ساز استقبال نموده به طور فعال و گسترده در جلسات لویه جرگه اضطراری حضور پیدا کرده با ایراد سخنرانی ها و بیان محرومیت های تاریخی شان توجه جامعه بین المللی و نهادهای غیردولتی را نسبت به حل مشکلات خود جلب نمودند. همچنین شرکت آنان در این جرگه، ذهنیت و باورهای سنتی و قبیله ای مردم را نسبت به زنان تغییر داده و باعث تقویت حس اعتمادبنفس در آنان شد. به طور قطع می توان حضور زنان در لویه جرگه اضطراری را نقطه عطفی در راستای حقوق آنان به حساب آورد.

حضور در لویه جرگه قانون اساسی

دولت به منظور تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان در سال ۱۳۸۲ لویه جرگه قانون اساسی را از



طریق برگزاری انتخابات غیرمستقیم در داخل و خارج کشور (ایران و پاکستان) تشکیل داد از میان ۵۱۲ کرسی، ۸۲ کرسی را به زنان اختصاص داد. (۱۳)

زنان این بار نیز، به طور فعال به شکل گسترده در این لویه جرگه حضور پیدا کرد و در تعیین سرنوشت شان نقش براننده و فعالی ایفا کرد. اصرار و پافشاری زنان باعث شد که چندین ماده از قانون اساسی به انکشاف زنان اختصاص یابد از باب مثال، اعتراض و پیشنهاد آنان باعث گردید که پیش نویس ماده ۲۲ قانون اساسی اصلاح گردد و عبارت «اعم از زن و مرد» در آن ماده گنجانده شود.

اکنون ماده ۲۲ به طور صریح، تساوی زن و مرد را در برابر قانون بیان می دارد: «هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می باشد». در لویه جرگه مشورتی، که بخاطر امضای پیمان امنیتی میان افغانستان و دولت امریکا در ۲۱ نوامبر سال ۲۰۱۳ در کابل برگزار شده بود از مجموع ۲۵۰۰ نفر شرکت کننده، تعداد ۴۰۰ نفر آن از زنان بود و نقش فعال و سازنده را ایفا کردند.

نامزدی زنان در انتخابات

زنان مطابق قانون اساسی و قانون انتخابات، حق نامزد شدن در کلیه انتخابات کشور را دارند. (۳۳) دولت تلاش های زیادی در ارتباط به استفاده این حق برای زنان نموده است، طوری که در انتخابات های گذشته ریاست جمهوری، زنان خود را نامزد انتخابات نموده و با مردان، به رقابت پرداختند، و هیچ گونه مانعی در این راستا نبود. در انتخابات ولسی جرگه و شوراهای ولایتی نیز، از آغاز تا به امروز تعداد کثیری از زنان وارد این رقابت آزاد گردیده و موفق شدند، تعداد زیادی از این کرسی ها را از آن خود سازند و حتی در تعدادی از ولایت ها، از مردان پیشی گرفته اند. در اولین انتخابات ریاست جمهوری (۱۳۸۳) یک کاندیدای زن و در دومین انتخابات ریاست جمهوری (۱۳۸۸)، دو کاندیدای زن بود. در ولسی جرگه از ۲۴۹ کرسی، ۶۹ کرسی آن را زنان تشکیل می دهند که نزدیک به ۲۸ درصد می شود.

شرکت زنان در انتخابات

علی رغم مشکلات اقتصادی، امنیتی و فرهنگی دولت

جدید با صدور کارت رأی دهی برای زنان، زمینه شرکت گسترده آنان را در انتخابات فراهم ساخت. طوری که در اولین انتخابات ریاست جمهوری، ۴۱ درصد در انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی، ۴۳ درصد رأی دهندگان را زنان تشکیل می داد. حضور بی سابقه و چشمگیر زنان در انتخابات مزبور، زمینه ساز مشارکت آنان در عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و نوید بخش آینده ای روشن و بهتر برای آنان خواهد بود.

گسترش نسبی آموزش زنان

دولت با توجه به اهمیت و نقش حیاتی تعلیم و تربیت در توسعه کشور و نیز با توجه به آمار بالای بی سوادی زنان افغانستان، تلاش های مضاعفی را جهت آموزش زنان شروع کرده است. امروزه تعداد دختران دانش آموز و نیز مدارس دخترانه نسبت به گذشته افزایش قابل توجهی یافته است و اصلاً قابل مقایسه نیست. از باب مثال در دوره طالبان تحصیل زنان ممنوع بود و مدارس دخترانه، تعطیل و یا تخریب گردیده بود. اما امروزه بیش از ۵۰۰ هزار دختر دانش آموز در مکاتب، و تعداد قابل توجهی دختر دانشجو در دانشگاه ها مشغول تحصیل هستند. هر چند که هنوز هم تعداد زیادی از دختران به دلایل گوناگون از تحصیل و آموزش محروم اند. اما با توجه به امکانات محدود و مشکلات عدیده که بر سر راه آموزش زنان در افغانستان وجود دارد، کارهایی صورت گرفته در این مورد قابل تقدیر است. افزون بر اقدامات فوق، دولت در بخش های صحت، اشتغال، مبارزه با ازدواج های اجباری زنان، رفع خشونت علیه آن ها تا کنون پیشرفت های قابل توجهی انجام داده که بیان همه آن ها، در این مقال نمی گنجد.

نتیجه گیری

مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی، از حقوق مسلم هر انسان متمدن است. زنان هم به حکم انسان بودن خویش حق دارند برای ایجاد و شکل گیری نظام سیاسی مطلوب و مناسب خویش، در تمام عرصه های زندگی مخصوصاً در حوزه فعالیت های سیاسی، شرکت داشته باشند. اسلام به عنوان خاتم ادیان توحیدی، به زنان در عرصه فعالیت های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی توجه و عنایت ویژه ای داشته است. برای اولین بار در تاریخ انسان و در

عصر جاهلیت که زنان را زنده به گور می کرد و هیچ گونه حقوق بشری و انسانی قابل نبود، بهره مندی از حقوق انسانی و تساوی حقوق زن و مرد را به رسمیت شناخته است. در نتیجه، هرگونه پیشرفت و توسعه اجتماعی در همه زمینه ها با حذف و غیبت زنان و یا محرومیت آنان از حقوق سیاسی شان ناممکن می باشد. در افغانستان بر اساس سنت های غلط و ناصواب، همیشگی نگاهی منفی در مقابل مشارکت زنان در حوزه فعالیت های اجتماعی و سیاسی وجود داشته است. این امر به عنوان یک چالش بزرگ، زمانی تقویت شده است که اقدامات افراطی و برداشت ها و تفسیرهای غلط از آموزه های دینی نسبت به زنان صورت گرفته است. خوشبختانه بعد از سقوط رژیم منحط و متحجر طالبان، و به وجود آمدن نظام مردم سالار در افغانستان و تدوین قانون اساسی جدید، حقوق زنان به عنوان انسان، در حوزه های مختلف زندگی اجتماعی به ویژه حقوق سیاسی شان در فصل دوم این قانون اساسی تسجیل شده است. در دوران معاصر، سه رویکرد عمده، نسبت به سهم شدن زنان در قدرت مطرح است:

رویکرد اول، با تکیه بر تفاوت های بیولوژیکی میان زنان و مردان، قلمرو فعالیت های سیاسی هر یک را تعریف، و از یکدیگر تفکیک می کند.

رویکرد دوم، بر مبنای اصل «تساوی» و «تشابه» زن و مرد بر حضور بی قید و شرط زنان در عرصه های سیاسی، تأکید می ورزد.

رویکرد سوم، بر مبنای تکامل گرایی انسان، سعادت جامعه انسانی را در توازن (نه در تقابل) میان زن و مرد، و قرار گرفتن هر یک در جایگاه مناسب خود می بیند.

در قانون اساسی افغانستان، با رویکرد اعتدال و میانه روی به دور از افراط و تفریط، مسأله حقوق برابر زنان و مردان در تمام حوزه ها به ویژه حوزه فعالیت های سیاسی بازتابی چشمگیر یافته است، دولت، اقدامات تقنینی مناسبی را انجام داده است که به چند مورد آن اشاره می شود؛

- ماده ۲۲: طبق این ماده، زنان و مردان در برابر قانون با هم برابر اند و هر نوع تبعیض را ممنوع دانسته اند.

- ماده ۳۳: این ماده، انتخاب شدن و انتخاب نمودن را حق تمام اتباع - اعم از زن و مرد - دانسته است.

- ماده ۶۲ و ۷۲: برابری زن و مرد در تصدی مقام ریاست

جمهوری و وزارت خانه ها.

علاوه بر آن، قانون اساسی جدید افغانستان یک نوع تبعیض مثبت را میان زن و مرد افغانی در نظر گرفته است، که در جامعه سنتی افغانستان به خاطر سهم شدن زنان در قدرت سیاسی، خیلی مؤثریت داشته و دارد.

- ماده ۸۳: رفع تبعیض در قبال زنان و توسعه مشارکت بیش از پیش زنان در عرصه های سیاسی - اجتماعی و مشخصاً در هر حوزه دو و کیل از هر ولایت را در شورا و پارلمان الزامی و قانونی می کند.

- ماده ۸۴: پنجاه درصد اشخاص معرفی شده از طرف ریاست جمهوری در مجلس سنا از میان زنان انتخاب شود. در شوراهای ولایتی نیز، سهم مشخصی بدون در نظر داشت تعداد آراء برای زنان در نظر گرفته شده است.

پی نوشت ها

۱. مدنی، جلال الدین، حقوق بین المللی خصوصی، ص ۵۱.

۲. اعلامیه حقوق بشر، ماده ۱۴.

۳. علی زاده، احمد، فرایند شکل گیری قانون اساسی، کابل: انتشارات کمیسیون مستقل حقوق بشر، چاپ اول، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۳۲۶.

۴. قانون اساسی افغانستان، ماده ۴.

۵. ایازی، محمدعلی، آزادی در قرآن، ص ۱۸۱.

۶. مدنی، جلال الدین، حقوق بین المللی خصوصی، ص ۵۶.

۷. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۸. قانون اساسی افغانستان، ماده ۳۳.

۹. همان، ماده ۲۲.

۱۰. قانون اساسی افغانستان، ماده ۵۰.

۱۱. والاس، ربکا، حقوق بین الملل، ص ۲۲۷.

۱۲. برهانی، محمدجواد، افغانستان و رویای فمینیسم فصل نامه اندیشه فردا، کابل: موسسه تحقیقات بنیادین، ش دوم، تابستان ۱۳۸۳، ص ۵۰.

۱۳. قانون اساسی افغانستان، ماده ۳۳، و قانون انتخابات، مواد ۱۶-۳۱.



نقش فرهنگ

در توسعه اقتصادی

با رویکرد جامعه افغانستان

■ معصومه حسین زاده

■ استاد دانشگاه

مقدمه

این مقاله به بررسی نقش فرهنگ در فرایند توسعه اقتصادی می پردازد و تلاش می کند که رابطه بین عناصر فرهنگی و توسعه اقتصادی را نشان دهد. لذا می خواهد به این نکته بپردازد که کدام عناصر فرهنگی در کشورهای توسعه نیافته مانند افغانستان مانعی برای دستیابی به توسعه اقتصادی است و کدام عناصر فرهنگی برای تحقق توسعه اقتصادی مناسب است؟ آیا می توان این موانع فرهنگی جامعه ای را به یکباره حذف کرد و به توسعه اقتصادی دست یافت؟ قبل از ورود به این مباحث لازم است که ابتدا مفهوم توسعه اقتصادی و فرهنگ تعریف گردیده سپس مبانی نظری ارتباط فرهنگ با توسعه اقتصادی به طور خلاصه شرح داده شود. پس از آن به بیان موانع فرهنگی توسعه اقتصادی اشاره می شود و در نهایت ویژگی های مناسب فرهنگی مورد نیاز توسعه اقتصادی معرفی می گردد.

تعریف توسعه اقتصادی

توسعه اقتصادی یک مفهوم علمی است. بنابراین پدیده ها را به شکل عینی نه ذهنی بیان می کند. در چنین حالتی تعریفی که از توسعه اقتصادی می توان داشت این است که

توسعه اقتصادی پدیده ای صرفاً مادی نبوده و علاوه بر جنبه مادی و پولی زندگی بشری، سایر جنبه ها را نیز در بر می گیرد؛ به عبارتی توسعه علاوه بر بهبود وضع درآمدها و تولید آشکارا شامل تغییرات بنیادی در ساخت های نهادی، فکری، سیاسی، اجتماعی، اداری و همچنین تلقی عامه حتی آداب، رسوم و اعتقادات را نیز شامل می شود. لذا باید به عنوان جریانی چند بعدی در نظر گرفت که مستلزم تجدید در سازماندهی ها، اصلاح سیاستگذاری و تجدید جهت گیری مجموعه نظام اقتصادی و اجتماعی کشور است و باید مورد توجه قرار گیرد.

فرایند توسعه اقتصادی و تحول فرهنگی که لازمه آن است، در کشورهای توسعه یافته امروزی مراحل متفاوت و مختلفی داشته است. به گونه ای که هیچ دو الگویی برای دستیابی به توسعه اقتصادی کاملاً یکسان نیست. اما در موقعیت کنونی و با توجه به واقعیت های اقتصادی و اجتماعی جهان به نظر می رسد که توسعه اقتصادی کشورهای در حال تحول و توسعه نیافته ی کنونی در گرو فراهم آمدن پنج دسته عوامل است:

اول اینکه برای تحقق یافتن توسعه اقتصادی، انسان هایی مورد نیاز است که ذهن و نگرش آن ها متحول شده باشد. اگر قرار است پایه های علمی و فنی تولید، عصری شود،



آدم‌هایی که قرار است اینکار را متحقق سازند باید از وضعیت کنونی خود متحول شوند و ذهنیت مناسب را داشته باشند. در این‌جا جنبه فرهنگی توسعه اقتصادی پیش می‌آید که موضوع اصلی بحث مقاله می‌باشد.

اما تنها انسان متحول شده به لحاظ فرهنگی، برای تحقق توسعه اقتصادی کافی نیست. این انسان متحول شده نیازمند تخصص‌های تازه‌ای است و برای اینکار باید آموزش ویژه و مناسب توسعه داشته باشد. به عبارت دیگر این انسان باید تخصص شرکت در جریان تولید نوین را هم به دست آورده باشد و لذا آموزش تخصصی و نظام آموزشی عامل مهم دوم در فرایند توسعه است.

سومین عامل توسعه اقتصادی عامل انباشت و بکارگیری سرمایه در الگویی متناسب با فرایند توسعه اقتصادی است. زیرا انسان متحول شده فرهنگی و مجهز شده به آموزش‌های نوین تخصصی مناسب توسعه نیز، تولید نوین، ابزار نوین می‌خواهد و متکی به بازارهای ملی و بین‌المللی است و لذا به شبکه‌های وسیع و کارایی انبساطی نیاز دارد. چنین تولیدی نیازمند زیربنای قوی و وسیع انرژی است. تولید نوین الزاما در قالب و بطن مفاهیم تازه‌ای از منابع طبیعی صورت می‌گیرد که نیازمند شناختی مجدد از منابع طبیعی کشور و مهار و تنظیم این منابع با استفاده از دانش و علوم مدرن بشود. انجام این فعالیت‌ها همگی نیازمند سرمایه است.

در کنار سه عامل فوق، توسعه اقتصادی مستلزم عامل چهارمی است که تحت عنوان مدیریت و نظام اقتصادی مناسب مطرح می‌شود. فقدان این عامل، باعث اتلاف عوامل قبلی می‌گردد. مدیریت و نظام مناسب در حقیقت چهارچوبی است که امکان باروری شدن تولیدی عوامل فرهنگی، آموزشی و انباشت سرمایه را فراهم می‌آورد.

علاوه بر آن توسعه اقتصادی فرایندی است بلندمدت و زمانی نسبتاً قابل توجه و طولانی برای تحقق آن مورد نیاز است. لذا لازم است که اصول اساسی و اصلی مدیریت و نظام اقتصادی مورد بحث برای زمان نسبتاً طولانی دارای ثبات باشد. به این ترتیب پنجین عامل توسعه اقتصادی عبارت است از حفظ ثبات در نظام و مدیریت اقتصادی.

قابل توجه است که این عوامل پنج‌گانه اجزایی هستند که باید هماهنگ و دست در دست هم توسعه و گسترش یابند

و فقدان هر یک از این عوامل حتی در صورت تحقق سایر عوامل باز هم هر فرایند توسعه را دچار توقف خواهد کرد.

تعریف فرهنگ

فرهنگ در حوزه‌های مختلف علوم انسانی به معانی بسیار متفاوت و متنوعی می‌باشد. اما در این مقاله هدف طرح و بررسی انتقادی و علمی همگی این مفاهیم نیست. فقط می‌خواهیم بگوییم که در ادبیات توسعه اقتصادی منظورمان از فرهنگ چیست؟ فرهنگ برای ما به معنی مجموعه‌ای از آراء و عقاید، آداب و رسوم و ارزش‌ها می‌باشد، مشروط به اینکه دارای دو مشخصه (۱) مورد قبول و پذیرش اکثریت مردم جامعه باشد، و (۲) پذیرش آن‌ها در گرو اقناع کردن یا شدن در یک بحث و بررسی علمی نباشد.

مثلاً در مورد نقش و جایگاه زن در زندگی خانوادگی در جامعه افغانستان، تقریباً همگی ما دارای آراء و عقاید خاص و مشترکی هستیم. مثلاً معتقدیم که خانه داری، آشپزی، نگهداری و مواظبت از فرزندان و ... از جمله وظایف ویژه زن در مجموعه خانواده است. این ایده و عقیده دارای دو مشخصه گفته شده است.

این آداب و رسوم، ارزش‌ها و آراء و عقاید که به طور کلی باورهای فرهنگی ما را تشکیل می‌دهد دارای چند ویژگی خاص می‌باشد که اولین ویژگی مورد نظر در این نکته نفهته است که منشأ پیدایش این باورها متفاوت است. منشأهای فرهنگی را در زمینه‌های متعددی می‌توان جستجو کرد. برخی از باورهای فرهنگی متکی بر اصول و فروع مذاهب و در جوامع است. قسمتی از باورهای فرهنگی ریشه در شرایط آب و هوایی یا در شرایط ویژه اقتصادی جامعه دارد. گروهی از باورهای فرهنگی از سیر تحولات تاریخی، سیاسی و اقتصادی کشور مایه می‌گیرد. دسته‌ای دیگر از اعتقادات فرهنگی از مطالعات و بررسی‌های علمی سرچشمه گرفته است.

دومین ویژگی باورهای فرهنگی این است که شکل‌گیری این باورها نیازمند زمان است. زمانی نسبتاً طولانی که گاه به چندین دهه یا حتی صدها و هزاران سال نیز می‌رسد. لذا باورهای فرهنگی معمولاً در زمان‌های کوتاه قابل ایجاد نیستند. هر چند در برهه‌هایی از زمان می‌توان برخی باورهای فرهنگی را شدیداً و سریعاً سرکوب کرد، به نظر



نمی رسد که بتوان باورهای تازه فرهنگی را با همان سرعت و شدت در جامعه ایجاد نمود.

سومین ویژگی باورهای فرهنگی این است که فرهنگ دوره های تاریخی بشر به نحو معنی داری از یک دیگر متمایز است. یعنی در هر دوره تاریخی زندگی انسانی، کشورها و ملیت های مختلف دارای فرهنگ های قابل تمیز از یکدیگر هستند.

مبانی نظری ارتباط فرهنگ و توسعه اقتصادی

فرهنگ مجموعه باورهای فرهنگی - پایه و اساس رفتار انسانی است. قسمت اعظم رفتار انسانی، چه رفتار کم اهمیت و چه رفتار بسیار مهم، بر اساس باورهای فرهنگی صورت می گیرد. از طرفی ما می دانیم که توسعه اقتصادی مستلزم انجام رفتارهای خاص و ویژه در زمینه های مختلف زندگی انسانی است، به فرهنگ و باورهای فرهنگی وابستگی زیادی دارد. به این ترتیب مشخص است که توسعه اقتصادی نیازمند باورهای فرهنگی مناسب و سازگار با توسعه می باشد.

باورهای فرهنگی ما در ارتباط با توسعه اقتصادی در سه حالت قرار می گیرد:

- باورهای فرهنگی که خوب است و با توسعه ناسازگاری ندارد و حتی باعث تسریع روند توسعه می گردد: مانند احترام گذاشتن به اقارب، انجام فرایض دینی، اعتقاد به تلاش و کوشش و... این باورها در مسیر دست یابی به توسعه باید تقویت شود.

- باورهای فرهنگی که خوب است و با توسعه ناسازگاری دارد، باید این باورهای فرهنگی را با کمی تعدیل حفظ کرد و تلاش شود که آن ها را با توسعه سازگار کنند. مانند جاپانی ها که بسیار از آداب و رسوم شان را در مسیر توسعه مانند صدف حفظ کردند به گونه ای که در کنار آن به توسعه هم دست یابند.

- باورهای فرهنگی که بد است و با توسعه ناسازگاری دارد که عموماً به آنها موانع فرهنگی توسعه می گویند.

یکی از مشکل های اساسی کشورهایی مثل افغانستان در دستیابی به توسعه اقتصادی موانع فرهنگی توسعه اقتصادی می باشد. این موانع مانند: ضعف توفیق طلبی، بی توجهی به زمان، عوامل دینی، اسطوره گرایی، اصل و

نصب، احساسات، تقلید، توجه و تمایل به مشاغل جذاب، ذهن گرایی، خشونت و محافظه کاری و... است.

ضعف توفیق طلبی: اکثر مردم کشورهای توسعه نیافته مانند افغانستان بر این باور هستند که جامعه به طبقات مختلف تقسیم شده است. که مردم عادی در طبقه رعیت و در خدمت طبقه ارباب است. بنابراین دلیلی برای تلاش و کوشش بیشتر و رشد مادی و معنوی ندارند.

بی توجهی به زمان: زمان که عامل بسیار مهمی در دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی است اهمیت کمی به مردم کشورهای توسعه نیافته ای مثل افغانستان دارد.

عموما مردم این کشورها در فعالیت های اقتصادی ساده مانند کار کشاورزی یا دامداری و... مصروف هستند که ماهیت این کارها به گونه ای است که وابستگی زیادی بین نیروی کار وجود ندارد. بنابراین افراد می توانند با توجه به نظر خود فعالیتشان را شروع کند اما در فرایند توسعه مشاغل پیچیده می شود به گونه ای که در آن واحد هر فعالیت اقتصادی با صدها و گاهی هزاران فعالیت دیگر وابسته است. بنابراین عدم توجه به سروقت حاضر بودن یک مانع جدی می تواند در دستیابی به توسعه باشد.

عوامل دینی: عوامل دینی که مانعی برای دستیابی به توسعه می باشد، به طور خلاصه در چند مورد اشاره می گردد.

بحث توکل به خدا: شکل و نوع بیان و ترویج توکل به خدا تاثیر مادی زیادی در زندگی بشر دارد.

این مساله ماهیتاً ضد توسعه نیست و گاهی هم از طریق ایجاد حس امیدواری مناسب توسعه است ولی برداشت های جامعه به خاطر تبلیغات نادرست، آن را به عناصر ضد توسعه تبدیل کرده است.

نصیب و قسمت: تفسیر نصیب و قسمت از قرآن و احادیث به گونه ای کاملاً نادرست بوده و این سبب شده است که حس تلاش و تصمیم گیری بر مبنای عقلانیت را در بین مردم عوام تضعیف نماید. به همین دلیل این مبحث به یک مساله ضد توسعه تبدیل شده است.

جمع بین دنیا و آخرت (دنیاگرایی): توسعه تابع درآمد است و درآمد تابع تلاش مادی است. و تلاش نیازمند به صرف وقت و انگیزه می باشد. دنیاگرایی این انگیزه را کاهش می دهد پس رسیدن به توسعه در چنین حالتی سخت و غیر

ممکن می شود. زیرا اقتصاد در یک دام حداقل معیشت خواهند ماند وانگیزه ای برای خروج از این دام باقی نمی ماند. راه حل این مشکلات در دستیابی به توسعه تفسیر صحیح مسائل و احکام دینی توسط علما است که بتواند این تعارضات دینی را حل کند.

اسطوره گرایی: اسطوره مبناء و خالقش ذهن است. گاهی ذهن به دلیل جهل و ناتوانی قادر به تحلیل بعضی از پدیده های طبیعی نبوده و در نتیجه آنچه را که می خواستند توجیه کنند از طریق اسطوره بودن مساله بیان می کردند و این مساله مانع از پرداختن به علت اصلی پدیده می شدند. تاکید بر اصل و نصب: کشورهای توسعه یافته، گذشته برایشان زیاد مهم نیست بلکه صحبت از حال و آینده است. اینکه امروز وضعیت چطور است و آینده چگونه باشد. اما در کشورهای توسعه نیافته نگاهها و صحبت ها از گذشته است. اینکه گذشته چگونه بودیم و از کجا هستیم و ... این نگاه و افتخار به گذشته مانع حرکت به جلو (توسعه) می شود. راه حل این است که نباید کاملا از گذشته جدا شد بلکه از آن برای حرکت به جلو یک پتانسیل بسازیم.

احساسات: زندگی یک واقعیت است و توسعه هم واقعیت است و رسیدن به توسعه از مسیر واقعیت صورت می گیرد. هر چقدر نقش احساسات از اندازه مجاز بیشتر شود از واقعیات دور می شویم و این سبب کندی توسعه می گردد. مسائلی مانند شعر و ادبیات و داستان و ... در زندگی کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه زیاد است. این مسائل خوب است باعث لطافت زندگی می شود اما گاهی اوقات بیش از حد به آن پرداخته می شود و سبب می گردد که از واقعیات دور شویم.

تقلید = داشتن روحیه تقلید: زمانی که رفتار و گفتار ما مبتنی بر تقلید باشد به معنی این است که این رفتار مربوط به تعقل نیست. تقلید گاهی ممکن است موجب توسعه شود ولی الزاما اینگونه نیست. مردم کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه حس تقلید پذیری شان بسیار قوی است.

تمایل به مشاغل جذاب: در کشورهای در حال توسعه مشاغلی مثل انجینیری، دکتر، رئیس و ... اهمیت زیادی دارد. تمام تلاششان این است که به یکی از این مشاغل به هر طریقی که است برسد حتی اگر تخصص کامل هم پیدا نکند و فقط عنوان را بدست می آورند. بسیاری از مشاغل

دیگر است که عنوان مهم ندارد اما بیشترین نقش را می تواند در توسعه داشته باشند. (ادام اسمیت: هر فرد در هر شغلی که است باید تلاش کند که خودش را رشد دهد و توسعه پیدا کند زیرا این تلاش های فردی است که رشد جمعی را ایجاد می کند).

ذهن گرایی: در کشورهای توسعه نیافته مساله ای به نام فرهنگ شفاهی وجود دارد که علت آن عدم اعتماد به حکومت و سیستم حکومتی بوده است. در قدیم به دلیل عدم وسایل ارتباطی این فرهنگ شکل گرفته ولی در حال حاضر باز هم به دلیل عدم اعتماد به سیستم ارتباطی است. در چنین حالتی به دلیل اینکه نتوانستیم اخبار و وقایع را به طور کامل و منطقی دریافت کنیم مردم اقدام به ذهن گرایی و شایعه سازی می کنند. این باورپذیری بدون منطق روز به روز هم گسترش می یابد که یک مانع مهم در مسیر توسعه است. راه حل این است که اطلاعات شفاف و منطقی در اختیار مردم قرار گیرد.

خشونت: در کشورهای توسعه نیافته برای رسیدن به اهداف و یا حل تعارضات معمولا اولین و راحتترین راهی که به ذهن افراد می رسد خشونت است (فیزیکی یا غیر فیزیکی) و بعد از آن راه حل های دیگر را مورد استفاده قرار می دهند. خشونت ها مبتنی بر احساسات است نه بر مبنای عقلانیت بنابراین یکی از مهمترین موانع توسعه به شمار می رود. راه حل این است که تفکر علمی و منطقی را در این جامعه گسترش دهیم.

محافظه کاری: در کشورهای توسعه یافته سیستم کاری شفاف و سیستماتیک است و دیتاهای تصمیم گیری مشخص است بنابراین افراد به راحتی می توانند بر اساس عقلانیت تصمیم گیری کنند.

اما در کشورهای در حال توسعه سیستم کاری غیر شفاف و بیشتر بر اساس روابط فردی است. در چنین حالتی فرد گاهی مجبور می شود که برای حفظ شغل و موقعیت خود محافظه کاری کرده و تصمیم های احساسی بگیرد. در کشورهای در حال توسعه اکثر افراد می خواهند حداکثر توان خود را برای حفظ شرایط خود بکارگیرند و بنابراین محافظه کاری می کنند. به گونه ای که ضرب المثل زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد همیشه زبان زد مردم است.

عمل زدگی = عجله و شتاب برای دستیابی به هدف: یکی



دیگر از ویژگی مردم کشورهای توسعه نیافته این است که می خواهند سریع به اهداف خود برسند. توسعه یک فرایند زمان بر (بلند مدت) است زیرا نیاز به برنامه ریزی دقیق و مرحله به مرحله دارد و برای اجرای این برنامه ها نیاز به یک سیستم منظم است که ایجاد این سیستم هم نیاز به زمان دارد. اما در کشورهای توسعه نیافته نه سیستم است و نه برنامه ریزی دقیق ولی مردم و حکومت تلاش می کنند که خیلی سریع به توسعه برسند که این خود مشکلات دیگر را به وجود می آورد.

باورهای فرهنگی مناسب با توسعه اقتصادی

با توجه به موانع فرهنگی فته شده می توان باورهای فرهنگی مناسب برای فرایند توسعه اقتصادی را در چند مورد محدود بیان کرد.

- حاکمیت نگرش علمی بر باورهای فرهنگی جامعه
- باور فرهنگی به برابری انسان ها
- باور فرهنگی به لزوم احترام به حقوق دیگران
- باور فرهنگی به لزوم نظم پذیری جمعی
- باور فرهنگی به آزادی سیاسی
- باور فرهنگی به لزوم توجه معقول به دنیا و مسائل مادی
- مربوط آن و دوری از ریاضت و زهد نامعقول
- اولین و مهمترین خصیصه ای که جریان توسعه اقتصادی از جنبه فرهنگی بدان نیاز دارد. این است که باید نگرش علمی بر فرهنگ جامعه حاکم شود، یعنی انسان ها باید به مجموعه ی آرای فرهنگی خود این تفکر را اضافه کرده باشند که هر حادثه ای علت یا عللی دارد، هر علت یا هر گروه از علت ها قابل کشف است و کشف آن ها باید به روش علمی صورت بگیرد. راه کشف علتها هم راه و روش علمی است.
- اگر نگرش علمی بر جامعه حاکم شود، همه بسادگی درک خواهند کرد که انجام کارهای بزرگ مستلزم زحمت و تلاش در زمینه های متعدد و کوچک ولی همراه با صبر و حوصله علمی است. مثلن بسادگی درک خواهیم کرد که مفهوم توسعه اقتصادی انجام کارهای بزرگ در زمان کوتاه نیست. بلکه توسعه اقتصادی مستلزم انجام فعالیت های تدریجی، مداوم و قدم به قدم است. چرا که روش علمی این خصلت را دارد.

بنابراین بدون حاکمیت نگرش علمی بر فرهنگ جامعه نمی توان تغییرات رفتاری مناسب توسعه را شاهد بود، مثلا افراد هر چقدر هم که درس بخوانند، ماستر یا دکترا هم که بگیرند اما وقتی که در سمت های اداری کلان مانند ریاست یا وزارت و ... قرار می گیرند وقتی با مشکلی روبرو شدند یا دانشان می رود که کتاب و یا تئوری های علمی را خوانده اند پس از نو به روش های سنتی به حل مشکل می پردازند. دومین ویژگی فرهنگ مناسب توسعه اقتصادی این است که این فکر به عنوان تفکری در جامعه جا بیافتد که انسانها به واقع با یکدیگر برابر هستند. چرا که هر باور فرهنگی متفاوت با آن، باور و اعتقادی غیر علمی است. اگر فرهنگ علمی باشد، اعتقاد به برابری انسان ها هم جزئی از همین فرهنگ خواهد بود. بر طبق مطالعات علمی هیچ مینا و نگرشی برای رده بندی نژادی انسان ها و نابرابر دانستن آن ها وجود ندارد. نمی توان بر مبنای مطالعات علمی، مردم را به شهروند درجه یک، دو، سه و چهار تقسیم کرد. این تقسیم بندی ها خاص جوامع سنتی عقب مانده است. نمونه مشخص آن ها هم نظام کاست در هند می باشد.

سومین ویژگی فرهنگ مناسب توسعه که با ویژگی قبلی ارتباط دارد، اعتقاد به لزوم رعایت حقوق دیگران است. چرا که اگر به واقع و در عمق باور فرهنگی به برابری انسان ها معتقد شدیم، آن وقت خود به خود بر این باور خواهیم بود که سایر مردم هم دارای همان حقوقی هستند که برای خودمان قائلیم. برابری انسان ها این امر را الزامی می سازد که حقوق دیگران مورد احترام ما باشد و به قول مشهور با این طرز فکر یا را به اندازه گلیم خود دراز خواهیم کرد و اجازه خواهیم داد دیگران هم با اطمینان به رعایت حقوقشان از تامین و امنیت برخوردار باشند. چهارمین ویژگی فرهنگی مناسب توسعه اقتصادی این است که لزوم نظم پذیری جمعی را به صورت یک باور فرهنگی پذیرفته باشیم.

پنجمین ویژگی فرهنگی مناسب توسعه اقتصادی اقتصاد فرهنگی به آزادی سیاسی است. اساس بر این است که باید پذیرفت که دولت های حاکم و سلطه خواه، دولت های قبل از انقلاب صـنـعی بوده اند. چنین دولت هایی در جوامعی حکومت می کردند که متکی بر رده بندی انسان ها بوده است. ولی وقتی انسان ها برابر شدند دولت باید الزاما دولت

اداره کننده باشد و دیگر نمی تواند دولت تحکم و زور و ظلم باشد. هر جا دولت، دولت تحکم کننده ای باشد، حتی با دادن شعار آزادی و برابری هم دولتی سنتی است و اعتقاد واقعی دولت مردان آن بر نابرابری انسان ها و بر رده بندی انسان ها بر مبنای غیر علمی خواهد بود. به عبارت دیگر، اعتقاد به برابری انسان ها و خفقان سیاسی با یکدیگر سازگار و همخوان نیستند و متضاد یکدیگرند. لذا اعتقاد و باور به آزادی سیاسی و اعتقاد به بحث و گفتگو و حتی مجادله سیاسی و سعی در یافتن تفاهم عمومی باید جزو ارزشهای فرهنگی جامعه باشد.

و بالاخره ششمین ویژگی فرهنگی مناسب توسعه اقتصادی این است که باید اعتقاد به فقر و ریاضت بیجا و گرامی داشتن این نوع اعتقادات از بین بروند. در فرهنگ مناسب توسعه اقتصادی، مردم در کنار اعتقاد به مسائل کیفی باید به دنبال دنیا باشند و هیچ کس نباید فقر و محرومیت و به اصطلاح چشم پوشیدن از دنیا را عزیز و گرامی بشمارد.

در پایان باید گفت که فرهنگ پایه‌ی رفتارهای انسانی است و در عین حال ایجاد باور فرهنگی نیازمند زمان های طولانی است. بنابراین اگر فرهنگی برای توسعه اقتصادی مناسب نباشد باید از بین برود و فرهنگ مناسب آن جایگزین گردد به عبارتی یک تحول فرهنگی صورت بگیرد که البته همان طور که گفته شد این نیز زمان بر است و در کوتاه مدت انجام نمی شود.

بنابراین برای ایجاد تحول فرهنگی چه باید کرد؟ همان طور که گفته شد فرهنگ، مجموعه ای از آرا و عقاید، آداب و رسوم و ارزش ها است که در حقیقت بیان کننده شخصیت افراد می باشد و شخصیت هم در سنین کودکی و نوجوانی شکل می گیرد. گفته می شود که در ۵ تا ۱۵ سالگی است که شخصیت ساخته می شود، یعنی دوران کودکی و نوجوانی دوران حساس این روند به شمار می رود. بدیهی است که برای برنامه ریزی تحول فرهنگی، باید دید اطفال و نوجوانان در این دوران شکل گیری شخصیتشان در کجا است. در این دوران آن ها بیشترین زمان خود را در مکتب و خانه می گذرانند. در واقع در این دوران آن ها از معلم و پدر و مادر خود الگو می سازند. پس فرهنگ سازی برای توسعه اقتصادی نیازمند این است که در خانه و مکتب درست عمل کنیم و در این مکان ها به طور جدی وارد مرحله الگوسازی

فرهنگی شویم. مکتب جایی است که باید قوین و وسیعین مورد توجه قرار گیرد. باید سرمایه گذاری های عظیمی هم در قسمت کمی و هم در قسمت کیفی مکاتب صورت بگیرد. به خصوص باید به تعلیم و تربیت معلمان و استادان توجه زیادی صورت بگیرد. زیرا در مکتب است که ملعمان می توانند حس برابری انسان ها را به اطفال و نوجوانان آموزش دهند. در مکتب است که احترام به حقوق دیگران، حس نظم پذیری جمعی، احترام به آزادی بیان و ... را معلمان با مهربانی و جدیت خود به اطفال آموزش بدهد.

پس لازم است که دولت در کنار سرمایه گذاری بروی کمیت آموزش های ارائه شده و فراهم کردن محیط سالم و با نشاط برای اطفال و نوجوانان به سرمایه گذاری بروی کیفیت آموزش هم توجه کنند بخصوص در قسمت تربیت معلمان متخصص و کتاب های درسی مناسب که تحول فرهنگی مناسب توسعه اقتصادی را ایجاد کنند.

منابع

- ۱- توسعه اقتصادی در جهان سوم مایکل تودارو، ترجمه دکتر غلامعلی فرجاد، انتشارات کوهسار، ۱۳۹۰.
- ۲- مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران دکتر حسین عظیمی آرانی، انتشارات نی، ۱۳۸۷.
- ۳- گستره اثر گذاری فرهنگ اسلامی بر توسعه اقتصادی محمد نقی نظرپور، ۱۳۹۰.
- ۴- توسعه اقتصادی و برنامه ریزی دکتر یگانه موسوی چهرمی، انتشارات پیام نور، ۱۳۸۷.
- ۵- الگوی نظری در اقتصاد توسعه غلامرضا آزاد، ۱۳۸۹.



نقش زنان در

شکوفایی

سرنوشت آینده سازان جامعه



■ داوودناظری

■ خبرنگار و نویسنده

چکیده

رعایت می کند. چنین مادران از علم و آگاهی و مهارتهای مادری خود چراغ را روشن می کند و بدست فرزندان خود می سپارد تا آنان توسط این چراغ، تاریکی های زندگی خود را روشن کرده و راه را از چاه فرق کنند. سنتی بودن جامعه امروزی تطبیق نشدن قانون اساسی در کشور بی توجهی در مورد مادران و زنان بی سواد و افزایش خشونت علیه زنان و دختران عدم توجه به حقوق و توانمندی های زنان در کشور از مشکلات و چالش های اساسی تربیتی نسل شایسته در جامعه به شمار می رود و توفیق تربیت نسل شایسته را از آنان می گیرد.

واژگان کلیدی: مادران، معیار و سنجش، شایستگی، مسؤولیت پذیری، ویژگیهای فردی، عاطفه ها و مهربانی.

مقدمه

مادران و زنان، گمشدگان وادی حیرت و ضلالت را نجات می دهد و با تربیت و نصیحت های خود، سرنوشت جامعه و خانواده را رقم می زند. پیشرفت و ترقی هم چنان شکست و ناکامی خانواده، کشور، ملت و حکومت در دستان مادر است و می تواند با دست خود جهان را به تکان بیاورد. موضوع نقش مادر در تربیه فرزند صالح و شایسته و آینده سازان این کشور، یکی از موضوعات مهم و ضروری می باشد و باید نکات مهم و اساسی نقش مادران در تربیت فرزندان صالح و

زنان به عنوان محوری ترین افراد خانواده و جامعه، نسبت به تعیین سرنوشت کشور، نقش اساسی را دارا می باشند. آینده کشور و جامعه را می توان مطابق با توانایی ها و مهارت های تربیتی مادران و زنان، پیش بینی کرد. مادران نمونه و لایق همیشه خورشید باور را در دستان خود داشته و از آوان کودکی ارزشها و شایستگی های انسانی را در وجود افراد جامعه نهادینه ساخته و آینده کشور را تضمین می کند. مادران نمونه با تلاش و پاک دامنی، دلسوزی، دعا، مشوره و رهنمایی های خود و با حمایت های عاطفی و اقتصادی و بهره گیری از الگوهای دینی، سرنوشت فرزندان و کشور را تعیین می کند. مادران با کنترل کامل از اوضاع خانواده می تواند آشفستگی های اخلاقی و رفتاری را از بین برده و فرهنگ ناب اسلامی و انسانی را در وجود فرزندان خویش نهادینه سازد. معیاری شدن تشکیل خانواده، باسواد شدن زنان و مادران، معیاری بودن زندگی از نظر قرآن و اسلام، انتخاب الگو و نمونه های دینی و اسلامی، اساس توفیق مادران را در تربیت فرزندان صالح و شایسته تشکیل می دهد. مادران که فرزندان صالح تربیت می کنند، زوایای زندگی شان مملو از افتخارات بوده و نسبت به مهارت های تربیتی، آشنایی دارد و تمام شؤونات زندگی زناشوی را



بخش اول: مادر و جایگاه آن در اسلام

واژه مادر در لغت نامه دهخدا به معنی ام که والده و یا زنی که دارای یک یا چند اولاد داشته باشد، مادر گفته می شود [۱] مادر، بی بی، ننه یا مامان، به یکی از نسبت های خانوادگی اطلاق می گردد [۲]. عشق مادری محبت است که بدون کدام شرط و کدام عوض و بدیلی، همیشه ملموس بوده و یکی از جلوه های حیاتی بشر به شمار می رود. مادر نخستین واژه کتاب آفرینش انسان است، شروع نهضت انسان بودن، فاتح بلند ترین قله های صبروشکیبایی و به عنوان جوشش چشمه سار حیات انسانهاست و مادر است که در وحشت کده ای زندگی، بهشت را بنا کرده و در این خاکدان پر از ظلم و ستم، نسیم مهر و عاطفه را به مشام ها آشنا می سازد. وقتی که نام مادر گرفته می شود، قبلها از شور و حرارت، مهر و عاطفه لبریز می گردد و نام مادر خود گذری و عشق را در اذهان مردم تداعی می کند.

در تفکر قرآنی، مادران از معراجیان هستند و در تمام بخش ها مقام و منزلت زنان و مادران همپای مردان ذکر شده اند. خداوند متعال در سوره نساء ایه ۶۳ و در سوره انعام آیه ۳۲ انسانها را بر وجوب نیکی به والدین مخصوصا به مادران تاکید فراوان کرده است. دامن مادر، فصل بارش و باران سعادت انسانها و محل رویش گیاهی زندگی و رشد و ترقی می باشد. لای لای مادران فصیح ترین کلام برای تلقین ارزش های انسانی و اسلامی برای فرزندان می باشد و ترنم وحی را در آوان کودکی به انسان تلقی می کند. مادران با برقرار نمودن رابطه یاورانه، همدلانه، صداقت مندانه، دوستانه و دلسوزانه ای خوش، زمینه ای کست مهارت های بزرگی را در وجود فرزندان خویش نهادینه می سازد. مادران منبع ظهور هرتاثیر مثبت و خیر در وجود فرزندان خویش می باشند و تمام راه های رسیدن به خوشبختی را در مسیر زندگی افراد جامعه هموار می سازد.

اما وظیفه ای مادری که به صورت طبیعی به عهده ای مادران می باشد، حالتی است که در راه تربیت فرزندان از همه داشته های زندگی خویش می گذرد و از هرگونه آسایش ولذت زندگی صرف نظر می کند تا بتواند فرزندان خود را به عنوان نسل شایسته تربیت کند. وظیفه مادر یک فضیلت بزرگ است که از عالم قدس ناشی شده و در وجود

شایسته مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد. در این تحقیق با اتکاء به منابع مهم و قابل اعتماد علایم نشانه ها، راهکارها و مشکلات زنان و مادران را در عرصه تعلیم و تربیت فرزندان مورد بررسی قرار داده و نیز تجربیات ۱۳ سال کارهای رسانه ای و اجتماعی خویش را در رابطه به همین موضوع در این تحقیق گرد آوری کرده ام. تا باشد که دولت، مردم و تمامی افراد جامعه، نسبت به مقام مادران توجه نموده و فرصت های بیشتر را برای مادران در عرصه تعلیم و تربیه ایجاد نماید. خشونت، بی توجهی نسبت به مادران، عدم آگاهی از مشکلات و چالش های زنان، خساره جبران ناپذیر را برای رشد و ترقی آینده سازان کشور وارد می سازد و کیفیت نیروی بشری جامعه را به شدت پایین می آورد.

غفلت در تربیت نسل شایسته، به قیمت شرف، عزت و آبروی خانواده و جامعه تمام می شود. در این مقاله، نقش زنان در شگوفایی سرنوشت جامعه انسانی و تربیت نسل شایسته و صلح، نشانه ها و علایم مادران موفق در تربیت فرزندان، مشکلات و چالش زنان و مادران در عرصه تربیت آینده سازان کشور، مورد بررسی قرار گرفته است و در اخیر راهکارهای مهم برای موفقیت بیشتر مادران و زنان نیز ارائه گردیده است.

ضرورت تحقیق

مادران و زنان به عنوان محوری ترین افراد خانواده و جامعه، نسبت به تعیین نقش اساسی را دارا می باشد. یکی از نقش های اساسی مادران نسبت به آینده کشور، تربیت نسل آینده و فرزندان صالح و شایسته می باشد. به همین خاطر لازم و ضروری دانستم تا در زمینه تربیت فرزندان صالح و شایسته که آینده سازان این کشور است و در مورد چالش ها و راهکار های آن، تحقیق حاضر را انجام دهیم. تا باشد که مادران به عنوان مهمترین افراد جامعه مورد توجه همگان قرار گرفته و آینده کشور را با تربیت نسل شایسته تضمین کنند.

ایجاب می کند که علایم و نشانه های مادران موفق، مشکلات و چالش های آنان و راهکارهای اساسی برای رشد مادران مورد بررسی قرار گیرد. محققان و نویسندگان باید از ابعاد مختلف، وضعیت مادران را مورد تحقیق قرار دهند.





زنان تجلی پیدا کرده است. تربیت فرزندان یک هنر بزرگی است که توأم با ریزه کاری ها و تخصص و تبحر، در وجود مادر نهفته می باشد. تربیت فرزندان، از مهمترین مراحل وظایف مادری بوده و مادران در تمامی مراحل زندگی فرزندان خویش، مسؤول پرورش جسم، روح، عقل، رشد، عاطفه و اخلاق و رفتار خود می باشند. در دنیا هیچ مخترع، عالم و دانشمند نیست که شاگردی مادر را نکرده و در مکتب خانوادگی تربیت نیافته باشد؛ تمام پیشرفت های که

در دنیا مشاهده می شود همه مدیون مادران می باشد.

در طول تاریخ اسلام زنان نمونه و نخبه ای بسیاری بودند و افتخارات بزرگی را کسب کرده اند. و نگاه به تاریخ بشر و تاریخ اسلام نقش مادران در عرصه های تربیتی و فرهنگی بیشتر از هر چیزی دیگر جلوه گرمی شود و مادران در این عرصه دستاوردهای بیشتری داشتند. حضرت خدیجه(س) به عنوان بانوان نمونه در طول تاریخ اسلام، در تمام مشکلات زندگی و نامالیقات روزگار، یگانه مشوق همسرش رسول خدا(ص) بود و نامالیقات را برای حضرت آسان می ساخت. حضرت زهرا(س) یگانه بانوی موفق در طول تاریخ بشریت، توانست موفقیت های بزرگی را در عرصه تبلیغی به دست آورد. حضرت زینب(س) به عنوان یک زن قهرمان، قله ای بزرگی را به نام عاشورا بنا کرد و آبرومندانه بیرق اسلام را بر آن قله ساخت. حضرت زهرا(س)

یگانه بانوی موفق در طول تاریخ بشریت، توانست موفقیت های بزرگی را در عرصه تبلیغی به دست آورد. حضرت زینب(س) به عنوان یک زن قهرمان، قله ای بزرگی را به نام عاشورا بنا کرد و آبرومندانه بیرق اسلام را بر آن قله برافراشت.

رمز موفقیت مادران نمونه چیست؟

از نظر اسلام، رمز موفقیت زنان در تربیت فرزندان صالح و شایسته در چهار نکته نهفته است: آرامش، عشق، دین

داری و اخلاق [۳]. التزام به تقوا، اجتناب از موسیقی های مخرب، دوری از سربال های و برنامه های دور از اخلاق خانوادگی، شراب خواری، غیبت، تهمت، دوری از تکبر و حسدورزی از ویژگی های مادران موفق می باشد. مادران نمونه هیچگاه به خاطر مشکلات زندگی حریم خانوادگی را نمی شکند و احترام متقابل را در بین اعضای خانواده حفظ می کند. مادران نمونه و موفق سبیره و زندگی نامه ای بزرگان دینی را پیشه ای خود می سازد و باتوکل برخورداند، با صداقت تمام بر تربیت فرزندان خود

مشغول هستند. در چنین خانواده های نرمی و مدارا اصل است و تنبیه و خشونت هیچگاه پذیرفته شده نمی باشد. داشتن خانواده ای گرم و مطلوب و مادران نمونه و موفق، یکی از پیش شرط های پرورش نسل صالح شایسته می باشد.

ویژگی ها و علایم مادران نمونه

مادران نمونه که توانی تربیت نسل صالح و شایسته را در وجود خود دارند، دارای نشانه ها و علایمی هستند که پاک دامنی، مهربانی و عطف و دلسوزی، از مهمترین ویژگی های مادران نمونه می باشد. پاک دامنی، یکی از مهمترین ویژگی های مادری نمونه می باشد، چون پاکدامنی حالتی است نفسانی و انسان را از مرتکب شدن به خطاهای بزرگ باز می دارد. مادر پاکدامن، هیچگاه هی خود را در اختیار خواسته های نفسانی قرار نمی

دهد و روح خداپرستی و ایمان داری در وجود چنین مادران در اوج خود می رسد.

حضرت علی(ع) در مورد پاکدامنی می فرماید: جهادگری که در راه خداوند به شهادت رسیده باشد، پاداشش به اندازه کسی که نیست که با داشتن قدرت بر گنا، عفت ورزیده و پاکدامنی کرده باشد [۴]. مادر پاکدامن آینه ای تمام نمای رحمت خداوند و شخصیت انسانی است و می توان نسل صالح و شایسته را تربیت کرده و به جامعه تحویل دهد.

در طول تاریخ اسلام زنان نمونه و نخبه ای بسیاری بودند و افتخارات بزرگی را کسب کرده اند. و نگاه به تاریخ بشر و تاریخ اسلام نقش مادران در عرصه های تربیتی و فرهنگی بیشتر از هر چیزی دیگر جلوه گرمی شود و مادران در این عرصه دستاوردهای بیشتری داشتند. حضرت خدیجه(س) به عنوان بانوان نمونه در طول تاریخ اسلام، در تمام مشکلات زندگی و نامالیقات روزگار، یگانه مشوق همسرش رسول خدا(ص) بود و نامالیقات را برای حضرت آسان می ساخت. حضرت زهرا(س) یگانه بانوی موفق در طول تاریخ بشریت، توانست موفقیت های بزرگی را در عرصه تبلیغی به دست آورد. حضرت زینب(س) به عنوان یک زن قهرمان، قله ای بزرگی را به نام عاشورا بنا کرد و آبرومندانه بیرق اسلام را بر آن قله برافراشت.

مادران پاکدامن مظهر پرورش صفات الهی در وجود انسان است و وجود فرزندان را از اخلاقی، تربیت، نیک رفتاری، صبر، دینداری و... غنی می سازد. مادران پاکدامن فرزندان خود را به سوی کمال معنوی سوق می دهد تا با احاطه بر کلیات هستی و شناخت برهان و مبدأ و غایت وجود دست یابند و خدای خود را بشناسند. ویژگی دیگر مادران نمونه، دلسوزی و مهربانی با فرزند می باشد. دلسوزی، یکی از ویژگی های مادران نمونه است که می توان نسل صالح و شایسته را تربیت کند. مادران دلسوز هیچگاه نمی گذارند که فرزندان دست خوش حوادث و تبلیغات دشمن گردد. همیشه برای آنها خطرهای مهم زندگی را گوش زد می کند. مادران نمونه از عمل های که خودشان پشیمان هستند، فرزندان خود را منع می کنند.

مادران دلسوز هیچ گاهی اجازه نمی دهند که فرزندان شان گرفتار انحرافات گردد و آینده خود را تباہ سازد. همچنان گمان خوبی نسبت به همسر، رعایت حقوق همسر، رازداری، بخشش و خود گذری، ایمان و عمل صالح، تقوی، حجاب و پوشش مناسب، حیا از بهترین ویژگی های مادران نمونه در قرآن ذکر شده است.

بخش دوم: مسؤلیت های مادران و تربیت نسل شایسته

نسل صالح و شایسته، یکی از نیاز های اساسی و فطری بشر و خانواده ها بوده و اولین حقیقت در قرآن مجید در داستان زندگی حضرت یوسف (ع) بیان شده است: آنگاه که حضرت یوسف به همسرش گفت: مقام این طفل را گرامی دار که شاید برای ما سودمند باشد [۵]. فرزند صالح و شایسته، ستاره ای درخشانی است که در کارنامه مادران موفق می درخشد و مادران در تربیت فرزندان نقش بزرگی را دارا می باشد. تربیت مادر ریشه و سرچشمه ای رشد کودکان است و نسل شایسته و صالح، انعکاس از تلاش ها و زحمات های مادران می باشد. مادران، با مهارت های تربیتی خود فرزندان را در مسیر درست زندگی رهنمایی می کند و آنان را از انحرافات، بد اخلاقی ها و کجروی های زندگی نجات می دهد. در این قسمت مهمترین وظایف و مسؤلیت های مادران در قسمت تربیت فرزند صالح و شایسته اشاره می شود.

۱. نصیحت های دوامدار: مادران نمونه در تربیت فرزند

خویش همیشه ثابت قدم می باشد و فرزندان خود را در مسیر ناهموار زندگی تنها رها نمی کند. مادران موفق، با روی دست گرفتن روش های درست تربیتی و آموزشی، پرهیز از رفتار تبعیض گرایانه میان فرزندان و تنبیه های غیر قانونی، همیشه به تربیت فرزندان خود مشغول می باشد. نصیحت های دوامدار مادران در رشد و تربیت نسل صالح و شایسته تأثیرات بزرگی را دارا می باشد.

۲. همکاری و مشورت: یکی از ویژگی های مادران نمونه مشورت دادن به فرزندان می باشد. مادران موفق هیچگاه با فرزندان خود قطع رابطه نمی کند. رابطه مادر و مشوره او، در رشد معنوی فرزندان نقش بزرگی را دارا می باشد. هنگامیکه فرزندان نوجوان یا جوان خانواده طرف مشورت پدر و مادر قرار می گیرد، احساس بزرگی و استقلال به او دست می دهد و می اندیشد که اکنون مورد اعتماد خانواده قرار گرفته است. باید چنان رفتار کند که این حس اعتماد از دست نرود. همین مساله خود عامل مهمی در کنترل فرزندان به شمار می رود. مادران موفق، در دوره های مختلف قدرت، خلاقیت، تفکر، تعاون و مسؤلیت فرزندان خود را با مشوره و راهنمایی های خویش، فرزندان را پرورش می دهد.

در اهمیت مشورت همین بس که پیامبر خدا (ص) به مشورت فراخوانده شده در حالیکه خود، داناترین انسان جهان است. خداوند به آن حضرت می فرماید: ای پیامبر با مردم در امور گوناگون مشورت داشته باش چون تصمیم گرفتی بر خداوند توکل کن [۶].

۳. دعای مادر: یکی از نشانه های مادران موفق دعا کردن در حق فرزندان می باشد. تمام هم و غم مادر سعادت و تعالی فرزندان می باشد و در این راه از هرگونه سعی و تلاش مادری و معنوی فروگذار نمی کند. فرزندان که ثمرات عمر و زحمات مادران هستند، مادران تمامی تجارب و معمولات خود را بکار می گیرند تا فرزندان شان رشد کنند.

مادران می دانند که انسان بدون کمک خداوند، هرگز نمی تواند به درجه های بالای زندگی دست پیدا کند. به همین خاطر شب و روز به رای خوش بختی خود دعای می کنند. دعای مادر در حق فرزند تا اندازه ای از جایگا بلندی برخوردار است که حتی پیامبران الهی از آن خود را بی نیاز ندانسته



و همیشه تلاش کرده که دعای مادری خود را همراه داشته باشد. به همین خاطر مادران برای موفقیت و کامیابی خویش در تمامی عرصه های زندگی دعا کنند. چون دعای مادران در حق فرزندان یکی از دعاهای مقبول در پیش درگاه خداوندی باشد [۷].

۴. ایجاد ترس از گناه در وجود فرزندان: مادران موفق در عرصه ای تربیت فرزندان صالح، همیشه تلاش می کنند که فرزندان خود را از عواقب گناه بترسانند. مادران موفق تمامی عواقب گناه و حدودی الهی را برای فرزندان خویش باز گوه می کنند. و آنان را نمی گذارند که مرتکب کارهای خلاف دستور اسلامی و قانون شود.

۵. کنترل آسفتگی ها: مادران که نسل صالح و شایسته را تربیه می کنند، آسفتگی های اخلاقی، اجتماعی و رفتاری فرزندان را کنترل می کنند و اموری را که به ویرانی کانون خانواده می انجامد را از بین می برد. مادران موفق فرصت های که زمینه ای آلودگی فرزندان را به گناه فراهم می کند، شناسایی نموده و به زودترین فرصت آن را از سر را فرزندان خویش دور می سازد. ارتباط فرزندان خود را به شدت تحت کنترل می گیرد تا آنان به دوستان نا اهل در ارتباط نشوند.

۶. احترام متقابل در خانواده: مادران موفق به خاطر اینکه برای فرزندان خود الگو باشند، رابطه خوب را با شوهری خود برقرار می کند و هیچگاه در پیش چشم فرزندان خود، در خانواده دعوا و جنجال نکرده احترام متقابل را رعایت می کند. مادران موفق تلاش می کنند که همیشه عشق و علاقه خود را نسبت به همسری خویش ابراز کنند و زمینه یک زندگی خوب را در محیط خانواده فراهم کنند. فراهم شدن زمینه های دلگرمی و محبت در بین زن و مرد یکی از شرط های اساسی و ضروری در پرورش نسل شایسته می باشد.

۷. درک تفاوت های فرزندان: یکی از نشانه ای مادری موفق درک نمودن شاخصه ها و تفاوت های فرزندان خانواده می باشد. یکی از عجایب خلقت آدمی در متفاوت بودن آنان می باشد. مادران باید بدانند همانگونه که فرزندان شان از نظر ظاهر بادیگران متفاوت هستند از لحاظ هوش، حافظه، مهارتها و شخصیت، استعدادها و تحصیلی

و غیره نیز باهم متفاوت هستند. بنابراین باید به میزان توانایی شان از آنها انتظار داشت. مادران ارجمند باید با درک عمیق از توانایی های فرزندان، درک تمایلات و علاقه مندی آنان و تفویض مسؤولیت مطابق به علاقه ای آنان، مادران را در تربیت فرزندان صالح و شایسته کمک می کنند.

۸. واگذاری مسؤولیت به فرزندان: کودک می خواهد که همیشه به عنوان یک عضو فعال و موثر در خانواده حضور داشته باشد. او حتما از ناتوان بودنش در خانواده نفرت دارد. مادر باید برای کودک خویش در خانه حساب باز کند و نقش کودک را در کنار دیگران تعریف نماید. مادر باید از کودک حساب بخواهند و در بدل انجام کار او را تشویق نمایند. این عمل نقش موثری در احساس شخصیت کودکان دارد، آنان را متعهد و مسؤول بار خواهند آورد و دراموری زندگی ورزیده می سازد و به ترتیب در مسؤولیت های بالاتر نقش بهتری ایفا کرده تجربیات خویش را به کار می اندازد.

۹. نام نیک گذاشتن برای کودک: روان شناسان می گویند: نامی که هنگام تولد یا بعد از تولد روی کودکان گذاشته می شود ممکن است یک خطر روانی برای او داشته باشد این اصل تنها نام واقعی کودک را شامل نیست، بلکه لقب یا نامی است که والدین و اطرافیان کودک از را محبت به او می دهند که تاثیر روانی بر کودک، خواهند داشت [۸]. از اینرو بهتر است نام کودک را از میان نامهای معمولی و رایج هر جامعه و فرهنگ آن انتخاب کرد. کودکی که نام و لقب خود را بیسند همواره احساس برتری خواهد کرد و به عکس از نام یا لقبش خوشنود نباشد، شرمسار و ناراحت خواهد شد و این هر دو احساس در چگونگی رشد شخصیت کودک موثرند.

بخش سوم: چالش ها و مشکلات زنان و مادران
متأسفانه در جامعه ای امروزی تاهنوز زن و مادر، واژه ای دردها و رنجهاست و در زیر نظام فرسوده ای اجتماعی زره زره شده اند. انواع و اقسام خشونت های وحشت افزین با زندگی نامه مادران و زنان گره خورده است. چالشها، مشکلات و خشونت های گسترده علیه زنان و مادران، نابرابری تاریخ ونادیده گرفته شدن از ارزش های انسانی در عرصه های کاری، اجتماعی، آموزشی، اقتصادی

وسیاسی به نمایش می گذارند. در این بخش مشکلات و موانع مهمی که بر سر راه زنان و مادران قرار دارد و باعث می شوند که مادران نتوانند نسل صالح و شایسته تربیه کند، مورد بررسی قرار می گیرد.

۱. اختلافات و جدایی والدین: یکی از موارد بسیار خطرناکی که زبان آن به صورت مستقیم متوجه فرزندان می شود، اختلافات و جدایی بین والدین می باشد. مهمترین عامل اختلاف و آوارگی بچه ها، طلاق بین همسران است که فرزندان را در منجلاب رذالت و کناه یا انحراف می کشانند. اسلام زوجین را به رفتار نیک و پرهیز از اختلافات

سفارش نموده است: در این باره از رسول اکرم (ص) روایت است که فرموده اند: بهترین شما کسی است که با خانواده (همسرش) خوش رفتار باشد [۹].

نزاع و اختلافات خانوادگی تاثیرات بد و منفی را روی روحیه طفل به جا می گذارد. پدیده ای نزع و اختلافات بین والدین به خصوص جلو چشم

فرزندان منتهی به انحراف آنان می گردد، بنابراین بروالدین لازم است که در حضور کودکانشان اختلاف و دعوا راه نیاندازند. هر کدام برای دیگری عذر بیاوند و سعی در آشکار نمودن خطا و اشتباه همسری خود و پخش آن نداشته باشد تا از متلاشی شدن بنیان خانواده جلو گیری به عمل آیند. در مجموع اختلاف و درگیری و جدایی بین والدین فرصت تربیت نسل صالح و شایسته را از مادران گرفته و باعث می شوند که فرزندان خانواده نیز هرزه و بیکار بزرگ شوند و در خانواده خود اختلاف و درگیری را ایجاد نمایند.

۲. اهمیت ندادن به خواسته های فرزندان: اهمیت قایل نشدن به آرزوها و خواسته های فرزندان، یکی از مواردی اند که به شدت روی روحیه کودک تاثیر منفی می گذارند. در صورت بی توجهی به نیازهای فرزندان کودکان نیازهای خود را از راه های غیرقانونی مانند سرقت و تجاوز در حق دیگران، تأمین می کنند در حالی که دین مقدس

اسلام پدران و مادران را از تزییع حقوق فرزندانشان به شدت منع فرموده است. پیامبر اسلام (ص) می فرماید: برای گناهکاران بودن انسان همین کافی است که حق زبردستانش (در خانواده) را ضایع کند [۱۰]. والدین محترم به خصوص مادرانی گرامی باید تلاش نمایند تا خواسته های فرزندان خویش را درک نموده و از راه قانونی و طبق میل آنها فرزند خویش را قناعت دهند.

۳. بد رفتاری و اعتیاد: بد رفتاری، یکی از مشکلات اساسی مادران در قسمت نسل صالح و شایسته می باشد چون بد رفتاری و اعتیاد والدین باعث ایجاد خصوصیات بد اخلاقی و رفتار ناپسند در

وجود کودکان می شود. اعتیاد در خانواده ها باعث می شود که توانایی های والدین را در تربیه اولاد از بین ببرد و آنها باعث تحقیر و توهین خانواده و جامعه می شود. فحشا، تکدی گری، نقل و انتقال مواد و استفاده های سوء دیگری توسط والدین معتاد صورت می گیرد.

مادران نمونه که توانایی تربیت نسل صالح و شایسته را در وجود خود دارند، دارای نشانه ها و علایمی هستند که پاک دامنی، مهربانی و عطف و دلسوزی، از مهمترین ویژگی های مادران نمونه می باشد. پاک دامنی، یکی از مهمترین ویژگی های مادری نمونه می باشد، چون پاکدامنی حالتی است نفسانی و انسان را از مرتکب شدن به خطاهای بزرگ باز می دارد. مادر پاکدامن، هیچگاهی خود را در اختیار خواسته های نفسانی قرار نمی دهد و روح خداپرستی و ایمان داری در وجود چنین مادران در اوج خود می رسد.

۴. فقدان مهارت های تربیتی و بی سوادی مادر: بی سوادی مادر باعث می شود که مادر مهارت های تربیت و کودک را به خوبی کسب نتواند و حتی تنبیه بدنی را بهترین گزینه برای تربیت فرزند پیشه ای خود سازند. مادر بی سواد و کم تجربه اکثر مواقع با لجبازی با کودک برخورد می کند و این رویه مادر سخت روی تربیت و آینده طفل تاثیر منفی می گذارد. از این رو، ضروری است تا مادران بیشتر در صد تربیت و مهار رفتار ناهنجار کودک خود با یادگیری روش های صحیح تربیت فرزند باشد. اگر مادر فضای خانه را به درستی مدیریت کند کار به جای نه خواهد رسید که پدر خسته و کلافه از کار متوسل به رفتارهای آزار گرانه شود حتی مادر می تواند پدر را نیز به شیوه های مناسب و جدید تربیتی آگاه نموده مانع از خشونت علیه کودک معصوم شود. گرچه وظایف پدر به جای خود باقی است که خارج از موضوع بحث ماست. به طور کلی والدین باید با جدیت در



صدد تربیت صحیح کودک با استفاده از روش های مناسب باشد. صرفاً در صدد بزرگ کردن جسم و پر کردن شکم نباشد.

۵. ضعف دینداری و باورهای سنتی: بی باوری

نسبت به دین و کسانی که معتقد به مکافات نیستند همیشه به خود جرأت ظلم کردن را میدهد و نسبت به سر نوشت امانت های الهی بی توجه می باشد. یکی از پیامد های دوری از دستورات دینی کودک آزاری ظلم و ستم به اومی باشد. اباحه گری و بی توجهی به معیارهای ارزشی دینی باعث می شود که والدین نسبت به سر نوشت فرزندان خود بی توجه بوده از آینده آنان غفلت کنند. از سوی دیگر فرهنگ و باورهای سنتی نیز مانع تربیت فرزندان صالح و شایسته میگردد مثلاً دختر به دنیا آوردن یک عیب بزرگ برای عروس در بین بعضی اقوام و مناطق کشور می باشد به همین اساس عروسی که دختر به دنیا می آورد هم خودش و هم نوزادش همیشه مورد بی توجهی شوهر و بقیه اعضای خانواده قرار می گیرد. هم چنان سنت های چون تجمل گرایی، مد گرایی، عریان پوشی، سیری نا پذیر انتظارات اعضای خانواده، بی توجهی به پوشش مناسب در برابر نا پدیری و نا برادری و سایر خویشان هر یک موجب بوجود آمدن تنش های در خانواده ها می شود. که یکی از این قربانیان این تنش ها کودکان هستند. مادران را در قسمت تربیت نسل شایسته نا کام می سازد.

۶. ذهنیت های حاکم خرافه گرایی: ذهنیت های

غلط حاکم در میان برخی خانواده ها (به ویژه خانواده های با فرهنگ ضعیف) نیز از دیگر عوامل است که منجر به عدم موفقیت تربیت آینده سازان و کودک آزاری می شود. برخی از والدین تربیت کودک را منحصر به تنبیه بدنی بیحد و حصر می دانند که یک نوع ترس را برای کودک ایجاد می کند و یک پدیده راهمیشه منبع ترس قلمداد می نمایند تا کودک گریه نکند. یکی از دلایل وقوع بیشترین آمار کودک آزاری یعنی کودک آزاری های جسمی و روحی در این است. که والدین نمی دانند که اعمال سخت گیرانه و بی رحمانه ایشان کودک آزاری است و گمان دارد که در جهت تربیت کودک گام بر می دارد در حالیکه امروز ثابت شده است تنبیه بدنی یکی از مخرب ترین روشهای تربیتی است.

به گفته روانشناسان تداوم این خشونت ها می تواند به ترس، اضطراب و پر خاشگری در کودک، پنهان کاری، عدم اعتماد به نفس و عدم قدرت ارتباط با دیگران شود. به طوری که اکثر کودکان و نوجوانان بز هکار، از خشونت های خانگی رنج برده اند. به طور کلی ضعف تبلیغات فرهنگی در جهت آموزش صحیح اطلاعات تربیتی عمده ترین مشکلات فرهنگی است که به انحرافات فرهنگی و تربیتی خانواده ها بسوی کودک آزاری می انجامد و مادر را در امر تربیت فرزند صالح ناکام می گذارد.

بخش چهارم: یافته های تحقیق

در این قسمت مقاله به مهم ترین یافته های تحقیق می پردازیم:

۱- مادران، واژه مهر، عطوفت، مهربانی، خود گذری و کتاب آفرینش نسل شایسته انسان ها می باشد. یکی از وظایف خطیر و مهم مادران، تربیت نسل صالح و شایسته و آینده سازان کشور می باشند. چالش ها و راهکارهای زیادی بر سر راه مادران وجود دارد تا بتوانند نسل صالح و شایسته را تربیت کند.

۲- خرافه گرایی، سنت قبیله ای، دوری از دستورات اسلام و برنامه های دینی، آزادی بی حد و حصر رسانه های جمعی، بی سواد و عدم مهارت های تربیتی مادران، فقر فرهنگی بی توجهی دولت در قسمت خانواده ها افزایش طلاق و اختلافات خانوادگی، ضعف کنترل رسانه های جمعی اشتغال بیش از اندازه بعضی از مادران، افزایش پدیده اعتیاد و افزایش خشونت ها علیه زنان از مشکلات، موانع و چالش های اصلی زنان و مادران در قسمت تربیت نسل شایسته به شمار می رود.

۳- معیاری شدن برنامه های ازدواج، پرهیز از افراط و تفریط در زندگی، توجه حکومت به خانواده ها مطابق به قانون اساسی، با سواد شدن زنان و مادران، الگو گیری مناسب، اصلاح رسانه های جمعی، در نظر گرفته شدن حقوق ذاتی و شخصیتی مادران، مبارزه با خشونت علیه زن، مبارزه با مواد مخدر و پدیده اعتیاد، مبارزه با خرافه گرایی و سنت های حاکم قبیله ای، تقویت باورهای دینی در میان مردم، تقویت احترام متقابل و تطبیق شدن قوانین نافذ ای کشور از مهم ترین راهکارها برای موفقیت مادران نمونه در

عرصه تربیت آینده سازان کشور به شمار میروند.
۴- مسوولان و رهبران حکومت وحدت ملی، خانواده های گرامی و مردم، باید برای آینده نگری دقیق و ساختن افغانستان آزاد و سربلند، در قسمت تربیت نسل صالح و شایسته توجه کنند که این مساله جز تقویت مادران و توجه به وضعیت آنان میسر نخواهد شد. حکومت مطابق به قانون اساسی مسوولیت حمایت از خانواده ها را به عهده دارد و باید از هر طریق ممکن به مشکلات زنان و مادران رسیدگی کند.

نتیجه تحقیق

الف: مادران و زنان از مهمترین افراد خانواده و جامعه میباشند، بی توجهی به مادران، بی توجهی و غفلت نسبت به آینده کشور و جامعه می باشد. تا زمانیکه مادران به مهارتهای تربیتی آشنایی پیدا نکنند، تربیت نسل صالح و شایسته در کشور بوجود نمی آید.

ب: مادران نمونه و موفق، دارایی ویژه و علایمی است که می توانند نسل صالح و شایسته را تربیت نموده آینده این کشور را تضمین کند. مادران نمونه همیشه از شیوه زندگی زنان نمونه اسلام، الگو گرفته و رفتار خود را با کودکان مطابق این الگوهای سالم عیار می سازد.

ج:، دلسوزی به فرزند، برقراری رابطه نیکو، نصیحت دوامدار، دعا در حق فرزند، مشوره دادن به فرزندان، دادن شیر حلال و پاک، در نظر گرفتن تفاوت های فردی کودکان، از مهم ترین راهکارهای می باشد که مادران نمونه آنها در نظر گرفته و نسل صالح و شایسته را تربیت می کند.

منابع

- [۱] لغتنامه دهخدا و فرهنگ معین
- [۲] انگلس، منشا خانواده، ترجمه خسرو پارسا. چاپ اول. جامی، ۱۳۸۰. ص. ۵۷.
- [۳] قران مجید، سوره روم، آیه ۲۱
- [۴] ۲۱ طبرسی، رضی الدین، مکارم الاخلاق، موسسه علمی، تهران، ص ۲۲۰
- [۵] سوره یوسف آیه و سوره نساء، آیه ۳۴
- [۶] مطهری - مرتضی - حکمت ها و اندرزها - ص ۱۱۹-۱۲۰





Rahbord-e-Tawsea

Scientific Researching Monthly
2th year, vol 7, June 2015

Concessionaire:	Intercommunity & Justice Assembly:
Managing Director:	Dr. Homeira <u>Qaderi</u>
Deputy Director in charge:	Assadullah Ibrahim
Redactor:	Moh. Kabir Shafaq

Attended by Board of Authors

Editor:	M.Yasin Mohseni
Designer:	Ahmadali Hassani

Add: Golayee Dawakhana, Sabeqa Station,
Intercommunity & Justice Assembly Office, Kabul - Afghanistan